

زندگی نامہ

حضرت زبیر رضی اللہ عنہ

مولف:

عبدالرحمن شکوری

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.nourtv.net

www.islamtxt.com

www.sadaislam.com

www.ahlesonnat.com

www.islamhouse.com

www.isl.org.uk

www.bidary.net

www.islamtape.com

www.tabesh.net

www.blestfamily.com

www.farsi.sunnionline.us

www.islamworldnews.com

www.sunni-news.net

www.islamage.com

www.mohtadeen.com

www.islamwebpedia.com

www.ijtehadat.com

www.islampp.com

www.islam411.com

www.videofarda.com

www.videofarsi.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
فهرست مطالب

۵	هدیه
۶	مقدمه
۹	بیوگرافی زبیر ابن عوام
۱۰	اسلام زبیر <small>رضی الله عنه</small>
۱۲	زبیر و هجرت به حبشه
۱۳	لقب سیف الاسلام
۱۴	جنگ بدر
۱۷	جنگ احد
۲۱	واقعه اسفناک رجیع و غیرت حضرت زبیر و مقداد
۲۳	همراهی حضرت زبیر <small>رضی الله عنه</small> با پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> در لیلہ الجن
۲۴	خندق
۲۵	ماجرای بنی قریظه
۲۶	صلح حدیبیه
۲۸	حقیقت بیعت در صلح حدیبیه
۲۹	غزوه خیبر
۳۲	فتح مکه

۳۴.....	جنگ حنین.....
۳۶.....	خلافت حضرت ابوبکر <small>رضی الله عنه</small>
۳۸.....	نقش حضرت زبیر <small>رضی الله عنه</small> در خلافت ابوبکر صدیق <small>رضی الله عنه</small>
۳۹.....	جنگ یرموک در زمان ابوبکر <small>رضی الله عنه</small>
۴۰.....	نقش حضرت زبیر در غزوه یرموک.....
۴۱.....	حضرت زبیر <small>رضی الله عنه</small> در دوران حضرت عمر <small>رضی الله عنه</small>
۴۱.....	فتح مصر.....
۴۳.....	همکاری در تقسیم اموال بیت المال.....
۴۴.....	غمخواری حضرت زبیر <small>رضی الله عنه</small> با خلیفه.....
۴۶.....	نامزدی حضرت زبیر ابن عوام برای خلافت.....
۴۶.....	تعیین شوری.....
۴۸.....	چگونگی تعیین خلیفه.....
۴۹.....	حضرت زبیر <small>رضی الله عنه</small> در دوران حضرت عثمان <small>رضی الله عنه</small>
۵۰.....	نقش حضرت زبیر <small>رضی الله عنه</small> در خاموش کردن فتنه.....
۵۱.....	خلافت حضرت علی <small>رضی الله عنه</small>
۷۰.....	آخرین وصیت زبیر <small>رضی الله عنه</small>
۷۰.....	دارایی حضرت زبیر <small>رضی الله عنه</small>
۷۴.....	محل دفن حضرت زبیر <small>رضی الله عنه</small>

۷۶.....	فضیلت حضرت زبیر <small>رضی الله عنه</small>
۸۳.....	عطیات رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small> و حضرات ابوبکر و عمر به حضرت زبیر <small>رضی الله عنه</small>
۸۴.....	تقوای حضرت زبیر <small>رضی الله عنه</small>
۸۵.....	شهادت حضرت حسن <small>رضی الله عنه</small> بر اینکه اولاد زبیر <small>رضی الله عنه</small> هم کفو اولاد بنی هاشمند....
۸۵.....	اثر جسمی جانفشانی‌های حضرت زبیر ابن عوام.....
۸۶.....	علاقه حضرت زبیر به شهادت.....
۸۷.....	قدرت بخشش حضرت زبیر <small>رضی الله عنه</small>
۸۷.....	زنان و فرزندان حضرت زبیر <small>رضی الله عنه</small>
۸۸.....	عاقبت تکان دهنده دشنام بر آن بزرگان.....
۹۲.....	فایده عقیده اصیل اسلامی درباره مشاجرات صحابه <small>رضی الله عنهم</small>

هدیه... .

به پژوهشگران، دانشجویان و دانش آموزان و جوانانی که، شناخت آنها از منزلت و مقام بسیار بلند اصحاب حضرت رسول ﷺ تنها به نوشته‌های تاریخ نگاران و نویسندگان مغرض و حتی به بعضی از تحریرات افراد ناآگاه، محدود می‌شود. به کسانی که با دارا بودن خزینه نامحدود علم، پروانه وار دنبال کشف حقیقت‌ها می‌گردند تا به آن دست یابند و در اقیانوس زلال و شفافش روح و روان خود را شستشو دهند.

مقدمه

اسلام آخرین دین و پیام ابدی و جاودانی و جهانی خداوند متعال و برنامه کاملی برای زندگی بشر است که به هیچ زمان و مکان و نسل و زبان و کشور و مرزی محدود نمی‌باشد. برنامه ریز این دین خداوند متعال، و مجری طرحهای او پیامبرش و واسط بین او و پیامبر، کسی جز جبریل امین نیست.

خداوند تمام برنامه‌های مورد نظرش را توسط جبریل علیه السلام به رسول خود نازل نمود و از او خواست که در رساندن آنها از هیچ چیزی واهمه نداشته باشد. زیرا او حافظ و نگهبان او است، (اشاره به آیه: ﴿يَأْتِيهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ [المائدة: 67].

رسول خدا صلی الله علیه و آله هم بنا به تایید الهی دین را بدون کوچکترین نقصانی و با شفافیت کامل به انسانهای ما حول خود ابلاغ نمود و در مدت بیست و سه سال، شاگردانی بسیار آراسته و برخوردار از تمام سجایای اخلاقی، تحویل جامعه بشری کرد که به حق، هر کدام مشعل فروزانی بودند برای هدایت و راهنمایی انسان‌ها.

رسول خدا صلی الله علیه و آله، با حمایت امدادهای غیبی و با کمک یاران صادقش توانست دو ابر قدرت عظیم جهانی (ایران و روم) را به ورطه نابودی بکشاند و از همان افراد مخلص اطرافش، یک نیروی ابر قدرت جهانی بسازد.

بی شک جیره خوران و پرورش یافتگان مجوسیت و نصرانیت تحریفی، از همچنین تحول و انقلابی، دل خوشی نداشتند و روند رو به رشد آن را کاملاً به ضرر منافع مادی و موقعیت اجتماعی خود می‌دیدند، لذا آنها بیکار نشسته و تمام تلاش و سعی خود را برای جبران این شکست به خرج دادند. گر چه این تلاش و سعی آنها در دوران سه خلیفه اول کار ساز نشد و نتوانستند به آن مقصد شوم خود دست پیدا کنند ولی در دوران خلیفه چهارم، با پاشیدن بذر اختلاف و ایجاد شکاف بین مسلمین توانستند قدم اول را در این

راه بر دارند. سپس به اقدام مرموزی تری دست زده و با تحریف گوشه‌هایی از زندگینامه بزرگان صحابه و به میان کشاندن موضوع جرح و تعدیل (آن هم به عنوان یک ابزار) با وقاحت خاصی به شخصیت آن بزرگان تازیدند و آنها را افرادی فاقد اعتبار دینی و مرجعیت اسلامی معرفی کردند تا بدین وسیله بتوانند به راحتی بر اصل دین، که از همین بزرگان به ما رسیده حمله نمایند.

متأسفانه بعضی از مسلمانان هم، بر اثر عدم آگاهی از هدف دشمنان دین، با آنها هم آواز شده و همین اعتراضات را به عناوین دیگر بر اسلام عزیز وارد کردند. بعضی از مسلمانان با علاقه افراطی به یکی از اصحاب و با گمان بر اینکه شاید محبت او به تنهایی برای آنها کافی باشد، از همین گونه اعتراضی بر دیگران فرو گذار نکردند و سعی نمودند اعتقادات غیر واقعی خود را با استفاده از سفسطه‌های غلط به دیگران بقبولانند.

بعضی دیگر مسلمانان فریب خورده و ناآگاهی بودند که با مطرح نمودن مسئله واقعیات تاریخی و اینکه بیایم تاریخ را چنان بوده توجیه و تفسیر کنیم، زبان اعتراض را بر اصحاب باز نموده و هر کدام از آن بزرگان را به بهانه‌های مختلف مورد اعتراض و توهین قرار دادند و حتی بعد از گذشت ۱۴۰۰ سال از وفات آنها برایشان دادگاه‌هایی تشکیل دادند که هم قاضی و هم بازرس و وکیل و مجری حکم از خود آنها بود و سپس با محکوم کردن متهم واقعی (در حالی که او غایب و مرده است) و گذاشتن یک قافیه مثالی و غیر واقعی بجای او، او را محکوم نموده و مسلمانان دیگر را نسبت به او بدبین کردند. تمام این موارد در حقیقت معنای دشمنی با اسلام و ضربه زدن به این حرکت دینی و خدایی است. لذا ما مسلمانان امروزی با درک این واقعیت، باید از مطرح نمودن، مسائل جانبی خودداری نموده و از ریختن آب به آسیاب دشمن پرهیز کنیم.

کتاب حاضر زندگینامه یکی از قربانیان این مقاصد شوم و نقشه‌های زیر زمینی و طراحی شده دشمنان اسلام است، کسی که دشمن تلاش کرده او را به عنوان یک دسیسه گر فریب باز و دنیا طلب معرفی نماید و تمام خدماتش را به حساب دنیا طلبی و کسب

منافع مادی، تلقی کند. غافل از اینکه گذشت زمان و واقعیت نگری نسل آینده، پرده از تمام این اوهام و خرافات بر خواهد داشت و همه را بر ملا خواهد کرد. حقیر با اعتراف به کمبود بضاعت علمی خود تلاش کردم تا مختصری از زندگینامه حضرت زبیر ابن عوام رضی الله عنه، این پسر عمه و حواری رسول خدا را، آن هم با استناد به مواخذ موثق تاریخی و حدیث، جمع آوری نموده و برای طالبین حقیقت و واقعیت تسلیم نمایم.

با امید بر اینکه اهل علم و فضیلت با آن به دیده احسان نگریسته و نقصانات موجود در آن را به لطف خود عفو نموده و در صورت امکان به حقیر اطلاع دهند تا در چاپهای بعدی اصلاح گردد.

ومن الله التوفيق و عليه التكلان

نگارنده: عبدالرحمان شکوری

شهرستان تایباد

بیوگرافی زبیر ابن عوام

زبیر فرزند عوام از قبیله قریش است، مادرش صفیه دختر عبدالمطلب عمه رسول خدا ﷺ و عمه حضرت علی ﷺ بود. یعنی زبیر پسر عمه رسول خدا ﷺ و پسر عمه حضرت علی بوده است، و چون عوام پدر زبیر برادر خدیجه بنت خویلد همسر رسول الله بود، زبیر ابن العوام پسر دایی فاطمه بنت رسول الله ﷺ می‌باشد.^۱ مادرش او را به کنیه برادرش زبیر ابن عبدالمطلب (ابا طاهر) صدا می‌کرد^۲ در حالی که کنیه اصلی او ابا عبدالله است.

عبدالله ابن زبیر می‌گوید: پدرم فرمود: ای پسر، مادر تو در ازدواج من است و خاله تو در ازدواج رسول خدا، عمه پدرم (ام حبیبه) مادر بزرگ اوست و مادرم عمه اوست، مادر بزرگ و زنش خدیجه عمه من است.^۳ آیا چنین قرابتی بزرگ و ارزشمند را برای کسی دیگر غیر از من سراغ داری؟

او بیست و هشت سال قبل از هجرت پیامبر در مکه متولد شد. از همان بدو تولد، انسانی محترم و آراسته به تمام سجایای اخلاقی بود. محرومیت از نعمت پدر و توجه خاص مادر به او باعث شده بود تا زبیر از نوادر زمان خود گردد. مادرش او را به سختی کتک می‌زد وقتی کسی برای نجات فرزندش جلو می‌رفت او با ناراحتی آنها را دور نموده و می‌گفت: من می‌خواهم قهرمانی تربیت کنم که همه مردم از او هراس داشته باشند. از نظر نسب (پدری) در قصی بن کلاب به رسول خدا می‌رسد.^۴

۱- صهرین ص ۲۴۳.

۲- أسد الغابة ج ۲/ ص ۲۰۹

۳- ریاض النضرة ج ۲/ ص ۲۲۹.

۴- رجال حول الرسول/ ص ۳۶۰، لغت‌نامه دهخدا ج ۸/ ص ۱۲۷۱۷، أسد الغابة ج ۲/ ص ۲۰۹- طبقات ابن سعد ج ۳/ ۱۰۲.

اسلام زبیر رضی الله عنه

حضرت زبیر دوستی و رفاقت بسیار نزدیکی با ابوبکر صدیق رضی الله عنه داشت، و همین رفاقت بسیار خصوصی آنها باعث گشت تا اسلام حضرت ابوبکر رضی الله عنه بر فکر و اندیشه حضرت زبیر رضی الله عنه اثر بگذارد و او را متمایل به اسلام نماید.

در سنین پانزده یا شانزده سالگی مشرف به اسلام گردید^۱. و افتخار صف سابقین اولین نصیب او شد چه لقبی زیباتر و جالبتر از این صفت که خداوند، متصفان به این صفت را مورد رضای خود معرفی نموده و رضایت خود را از آنها اعلام کرده است. از آن جایی که حضرت زبیر رضی الله عنه یک انسان شجاع و دلیری بود. حاضر به پوشیده نگه داشتن اسلامش نشد و به همین خاطر در جمع کفار مکه حاضر گشت و با افتخار کامل اسلام خود را به اطلاع آنها رسانید، در حالی این خبر را به اطلاع آنها می‌رساند که خبر اسلام یک نفر از اهل مکه برابر بود با توهین به یکایک اهل مکه و توهین به دین و عقیده آنها.

لذا به محض اینکه خبر اسلام حضرت زبیر رضی الله عنه به گوش اقوام و خویشان او رسید. هر کدام به نحوی در آزار و اذیت او همت گماشتند. یکی با کتک یکی با هتک حرمت، یکی با الفاظ زننده و یکی با تهدیدات نگران کننده و... هر کدام به طریقی سعی می‌کردند زبیر رضی الله عنه را از عقیده و مرامش بر گردانند. که در این میان سهم عمویش، نوفل و مادرش صفیه از همه بیشتر بود. مادرش او را به سختی کتک می‌زد و شکنجه می‌نمود وقتی مردم از اذیت مادرش شکوه می‌نمودند او می‌گفت:

من قال إني أبغضه فقد كذب وإنما أضربه لكي يلبأ^۲
«هر کس بگوید که من او را بخاطر ناراحتی و دشمنی می‌زنم او دروغ می‌گوید. من او

۱- رجال حول الرسول/ ص ۳۶۰، لغت نامه دهخدا ج ۸/ص ۱۲۷۱۷، أسد الغابة ج ۲/ ص ۲۰۹- طبقات

ابن سعد ج ۱۰۲/۳.

۲- طبقات ابن سعد ج ۳/ ص ۱۰۱.

را می‌زنم تا برای آینده یک پهلوان شود».

عمویش نوفل او را به حصیری می‌پیچید و آن حصیر را آتش می‌زد تا دود حاصل از آن او را به حالت خفگی رسانده شاید خسته شده از اسلام برگردد و سپس با صدای بلند داد می‌کشید اکفر برب محمد! ای زبیر، به خدای محمد کافر شو، و این عذاب را از خود دور نما. حضرت زبیر رضی الله عنه که از شکنجه و آزار عمویش (آن هم بخاطر بشارت‌های الهی از زبان فرشتگان و نزول رحمت خداوند) لذت^۱ می‌برد، با جواب قاطع می‌فرمود: «لا والله لا أعود في الكفر أبداً»، «نه به خدا که من هرگز بسوی کفر باز نخواهم گشت».

همه این آزار و شکنجه‌ها نتوانست کوچکترین اثری را بر عقیده حضرت زبیر رضی الله عنه بگذارد، و او را نسبت به اسلام دلسرد گرداند بلکه هر چه اذیت کفار بیشتر می‌شد او بر عقیده خود مطمئن‌تر و راسخ‌تر می‌گردید.

استقامت و پایداری حضرت زبیر رضی الله عنه و مسلمانان، کفار مکه را به یک واکنش عمومی وادار کرد و همگی آنها بر آن شدند تا هر کدام بیش از دیگری در اذیت مسلمین اقدام نمایند.

اذیت مسلمین در ملاء عام شایع گشت اقدامات توهین آمیز به رسول خدا صلی الله علیه و آله قلوب مسلمین را جریحه دار می‌نمود، از آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و یارانش به دور خانه کعبه ممانعت به عمل می‌آید^۲.

این اعمال ناشایسته کفار، عرصه را بر مسلمانان تنگ نمود تا اینکه خداوند برای رهایی مسلمین از این بحران، و برای حفظ عقیده و مرامشان دستور داد خانه و کاشانه خود را رها نموده و به طرف حبشه هجرت نمایند. وقتی دستور هجرت داده شد،

۱- اشاره به آیه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ﴾ [فصلت: ۳۰].

۲- رجال حول الرسول ص ۳۶۱ - لغتنامه دهخدا ج ۸/ ص ۱۲۷۱۷ - أسد الغابة ج ۲/ ص ۲۰۹ - تاریخ

الإسلام مولانا اکبر شاه نجیب آبادی ج ۱/ ص ۹۶.

حضرت زبیر رضی الله عنه به همراه ده مرد و چهار زن، اولین کسانی بودند که به این حکم الهی جامه عمل پوشیدند.^۱

البته این را نباید فراموش کرد که هجرت یعنی از تمام زندگی و وطن و ما یملک خود گذشتن، و در ملک غریب، پا گذاشتن، کار بسیار مشکلی است اما زمانی که برای حفظ عقیده و مرام باشد دیگر دنیا و آنچه در دنیاست، در مقابل عقیده بی ارزش است. وای بر حال آن انسانهای ضعیف و شکست خورده‌ای که با کمترین مال و کوچکترین موقعیت اجتماعی عقیده و مرام خود را می‌فروشند و با کمترین هدیه دنیایی آن را رها می‌کنند.

خداوند جامعه ما را از شر این طور افرادی محافظت گرداند چون افراد عقیده فروش همچون انگلهایی هستند که در پشت حیوان زندگی می‌کنند و ارزش آنها بیشتر از همان انگلها نیست.

زبیر و هجرت به حبشه

کفار بر آزار و اذیت خود افزودند و زندگی در مکه برای مسلمانان مشکل گردید، رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور دادند که مسلمانان به طرف حبشه هجرت کنند. حضرت زبیر رضی الله عنه هم به همراه گروهی از مسلمانان به حبشه هجرت کرد.

هجرت او به حبشه مقارن شده بود با درگیری داخلی در آن کشور، که میان نجاشی پادشاه حبشه و یکی از رقبانش به وقوع پیوسته بود و ادامه درگیری بین آن دو، می‌توانست محل امن مسلمانان را تبدیل به یک میدان جنگ نماید و این برای مسلمانان خوشایند نبود بالاخص اگر در این جنگ نجاشی شکست می‌خورد که در این موقع کار بسیار سختتر می‌گشت.

۱- رجال حول الرسول ص ۳۶۱ - لغت نامه دهخدا ج ۸ / ص ۱۲۷۱۷ - أسد الغابة ج ۲ / ص ۲۰۹ - تاریخ

الإسلام مولانا اکبر شاه نجیب آبادی ج ۱ / ص ۹۶.

حضرت ام سلمه می گوید: به خدا که هیچ وقت بدین حد غمگین نبودیم^۱ چون اصلاً نمی دانستیم چه خواهد شد. لذا به منظور آگاهی از وضعیت میدان جنگ، حضرت زبیر ابن عوام رضی الله عنه که داوطلب این کار بسیار خطرناک بود را به نزدیک میدان معرکه فرستادیم تا به ما خبر آورد و همه را از این پریشانی نجات بخشد از آن جایی که برای رفتن به میدان معرکه می بایست از رود نیل گذر نمود. حضرت زبیر رضی الله عنه مشکینه اش را برداشته و پر از باد نمود و با قرار دادن آن به زیر بغل، راهی رودخانه شد و با گذر از آن خود را به نزدیکی میدان کارزار رساند و مشاهده کرد که جنگ به نفع نجاشی رو به پایان است. بلافاصله برگشت و خبر پیروزی نجاشی را به مسلمانان آورد و همه را از پریشانی نجات بخشید.

لقب سیف الاسلام

روزهای اولیه اسلام، یعنی روزهای خفقان و سرکوب، روزهایی که سایه ظلم و بیدادگری بر مردم مظلوم و مسلمان سایه افکنده بود، از آزادی عقیده خبری نبود، و ابراز عقیده به عنوان بزرگترین جرم شناخته می شد، مسلمانان به طور مخفیانه در دار ارقم جمع می شدند و با فراگرفتن احکام و دستورات شریعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله به عبادت مشغول می شدند.

یکی از روزها در حالی که مسلمانان مشغول عبادت بودند آوازی شنیدند که می گفت: (محمد به قتل رسید)^۲. به محض شنیدن شدن این خبر حضرت زبیر رضی الله عنه از جا بلند شد شمشیرش را برداشت و به قصد جنگ با کفار، به طرف مجلس بزرگان مشرکین به راه افتاد تا در صورت صحت خبر از آنها انتقام بگیرد. ولی از دور چشمش به رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاد که صحیح و سالم به طرف او می آمدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله از این که زبیر رضی الله عنه را مسلح

۱- تاریخ الإسلام ذهبي المغازي/ ص ۱۳۳.

۲- تهذیب الکمال فی أسماء الرجال ج ۶/ ص ۲۸۴.

دیدند به تعجب آمده و سوال نمودند: ای زبیر، چه شده است؟ آماده جنگی؟ او گفت: ای رسول خدا، شنیدم که شما بدست مشرکین به قتل رسیده‌اید، و من برای جنگ بدین حالت از خانه بیرون شدم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای زبیر، اگر کم کشته می‌شدم تو چه می‌کردی؟^۱ او گفت: ای رسول خدا، قسم به آن ذاتی که تو را به حق مبعوث به رسالت نموده که من با تمام قدرتم بر اهل مکه می‌تاختم و خونشان را همچون نهر آب جاری می‌ساختم و حتی یکی از آنها را زنده نمی‌گذاشتم.

وقتی پیامبر خدا این ایمان و صداقت او را دیدند خوشحال شده و ردای خود را در آورده به عنوان هدیه به او تقدیم نموده و برای او و شمشیرش دعای خیر نمودند.^۲ سپس فرمودند: جبرئیل علیه السلام به من گفت:

«إن الله يقرئك السلام، ويقول لك: اقرأ مني على الزبير السلام، وبشره أن الله أعطاه ثواب كل من سل سيفاً في سبيل الله منذ بعثت إلى أن تقوم الساعة، من غير أن ينقص من أجورهم شيئاً لأنه أول من سل سيفاً في سبيل الله صلی الله علیه و آله». «خداوند به تو سلام رسانیده و می‌گوید: زبیر را از طرف من سلام برسان و به او بگو که از همین امروز (از بعثت رسول) تا روز قیامت هر کس در راه خدا شمشیر بزند ثوابش بدون اینکه از او چیزی کم گردد به همان مقدار به تو هم داده خواهد شد، زیرا تو (زبیر) اولین کسی هستی که در راه خدا و اعلامی کلمه الله شمشیر را از نیام بیرون کشیدی». چه افتخاری از این بهتر که خداوند چنین ثواب عظیمی را به او عنایت فرماید.^۳

جنگ بدر

۱- حیاة الصحابة ج ۲/ص ۱۰، ابن عساکر ج ۱/ص ۸۹ کنز العمال ج ۵/ص ۶۹ الإصابة ج ۱/ص ۵۴۵، دلایل ابونعیم ص ۲۲۶.

۲- رجال حول الرسول ص ۳۶۱، البداية والنهاية ج ۷/ص ۲۷۷.

۳- الرياض النضرة ج ۲ باب ششم/ص ۲۳۲ و ۲۳۱.

کفار مکه با اهل شام رابطه تجاری داشتند و همیشه کاروان‌های تجاری آنها در حال رفت و آمد بود. وقتی به کفار مکه خبر رسید که قافله و کاروانهای تجاری آنها بوسیله مسلمانان تهدید می‌شوند به این فکر افتادند تا با اقدامی موثر بر علیه مسلمانان، آنها را برای همیشه از هر گونه اقدامی بر علیه قافله‌های خود برحذر دارند.

لذا وقتی ضمضم بن عمرو غفاری به مردم مکه خبر رساند که قافله بازرگانی قریش به ریاست ابوسفیان بن حرب^۱ ممکن است مورد حمله مسلمانان قرار گیرد، هزار نفر از کفار قریش که همه از جنگ جویان ماهر و اشراف قریش بودند به قصد جنگ با مسلمانان به طرف مدینه به راه افتادند.

از طرفی رسول خدا با سیصد و چهارده نفر از یاران وفادارش که فقط هفتاد شتر و دو اسب داشتند به قصد مقابله با کفار بیرون شدند و دو اسب سوار، یکی حضرت زبیر بن عوام که در میسره لشکر یعنی طرف چپ لشکر بود و دیگری مقداد بن اسود که در میمنه یعنی طرف راست لشکر قرار داشت.

رویاری این دو لشکری که از نظر نظامی در وضعیت بسیار متفاوتی قرار داشتند، می‌توانست در صورت شکست کفار، انعکاس عجیبی را در سطح جزیره العرب پیدا نماید. زیرا اولاً تعداد کفار سه برابر مسلمانان بود و در ثانی نیروی کفار کاملاً مسلح و برخوردار از ابزار و وسایل جنگی نسبتاً مناسب بوده در حالی که مسلمانان از وسایل بسیار ابتدایی هم محروم بودند اما برخوردار از مسلمانان از نیروی ایمانی مهمترین پشتوانه آنان در این جنگ (و سایر جنگ‌ها) بود. و وجود همین پشتوانه بسیار مستحکم باعث گشت^۲ تا نیروی بسیار قوی کفار را تار و مار نموده بعضی را به هلاکت رسانده و بقیه را مجبور به فرار کنند.

در هنگام شب، رسول خدا صلی الله علیه و آله لحظات بسیار طولانی با خدایش خلوت نمود و با او

۱- ابوسفیان در فتح مکه مسلمان شد و در غزوه حنین رشادت‌های زیادی از خود به خرج داد. (مؤلف).

۲- تاریخ ابن عساکر ۱۸/ص ۳۵۳.

این چنین نجوا می‌کرد:

ای بار خدایا، این گروه اندک را در مقابل کفار معاند پیروز گردان، و با امداد غیبی دین خودت را نصرت بفرما.

خداوند هم با پذیرفتن دعای رسولش هزار فرشته را به کمک آنها اعزام نمود.^۱

﴿فَأَسْتَجَابَ لَكُمْ أَيْ مِمْدُكُمْ بِالْفِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ ﴿٩﴾ وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ﴾ [الأنفال: ۹]. «ای رسول، ما خواسته تو را پذیرفتیم و برای تو فرشتگان را فرستادیم. و گر چه پیروزی به دست ما است و احتیاج به نزول فرشتگان نبود ولی این به خاطر آن است تا تو و یارانت دلگرم شوید و شادی اطمینان در قلب شما راسخ گردد». گر چه جنگ بدر اهمیت بسیاری را برای تمام افراد شرکت کننده در آن به همراه داشت ولی افتخاری که در این جنگ نصیب حضرت زبیر رضی الله عنه گردید از دو نظر اهمیت ویژه‌ای دارد.

اولاً: اینکه برخورداری او از اسب توانست او را بر دلاوری‌های بسیار زیادی قادر سازد زیرا موفقیت اسب در میدان جنگ به مراتب بیشتر از شتر است.

دوم: اینکه حضرت زبیر رضی الله عنه در معرکه بدر عمامه زرد رنگی داشتند که دو شمله (دو طرف) آن به صورت حضرت زبیر رضی الله عنه آویزان بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: همه فرشتگانی که برای کمک آنها آمده بود به قیافه حضرت زبیر وارد میدان معرکه شده بودند. چنانچه هشام ابن عروه می‌گوید: رسول خدا فرمودند:

«...»

«إن الملائكة نزلت على سيماء الزبير»^۲. «در روز بدر فرشتگان به همان قیافه زبیر وارد میدان کارزار گردیدند». و این یکی از افتخارات حضرت زبیر رضی الله عنه است که محبوبیت او در

۱- مولانا ادريس كاند هلوي در سير مصطفي مي‌نويسد: چون شیطان به منظور كمك به كفار با تمام

لشكريانش در میدان بدر حاضر گشت خداوند فرشتگان را بر علیه او و دوستانش فرستاد. (مؤلف)

۲- ابن عساکر ج ۸/ ص ۳۵۴-۳۵۳ - سيره مصطفي مولانا ادريس كاند هلوي.

نزد خداوند جل جلاله به قدری زیاد شده بود که خداوند جل جلاله فرشتگان را بر هیئت او وارد میدان جنگ کرد چنانچه عامر بن صالح شاعر عرب در مورد این واقعه می گوید:

جدي ابن عمي أحمد و وزيره عند البلاء وفارس العشواء
«جدم پسر عموی رسول خدا و نماینده او در موقع مشکلات است و اسب سواری بی پرواست».

وغدات بدر كان أول فارس شهد الوغاء في اللامة السفراء
«در روز بدر اولین اسب سواری بود که با عمامه زردش در میدان جنگ حاضر بود».

نزلت بسياه الملائك نصرتا بالخصوص يوم تالب الأعداء
«ملائک الهی با قیافه ای همچون قیافه او به نصرت مسلمانان شتافتند در آن روزی که دشمنان برای فتنه انگیزی به میدان آمده بودند».

این است واقعیت انسانی عظیم و شریف که صداقتش را فقط ذاتی می داند که بر همه چیز علیم است چه زیبا گفته شیخ سعدی:

رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت

جنگ احد

شکست فاحش کفار مکه در جنگ بدر باعث شد تا تصمیم آنها برای نابودی مسلمانان قطعی تر شود. لذا در یک جلسه مشورتی که در شهر مکه انجام قرار بر این شد که سرمایه اصلی قافله ابوسفیان به صاحبانش تحویل داده شود و فایده حاصله از آن، که مبلغی قریب به پنجاه هزار دینار می شد جهت آمادگی سپاه مصرف گردد تا شاید بدین وسیله بتوان شکست بدر را جبران کرد. لذا نیروی کفار مجهز به تمام تجهیزات آن زمان

با شاعران و غزل خوانان و زنان رقاصه، عازم احد گردید.^۱ و لشکر مسلمانان هم از مدینه خارج شد و در مقابل لشکر کفار، صف آرایی نمود، اول جنگ تن به تن شروع شد و هر کدام از دو لشکر افراد زبده خود را به میدان می‌فرستادند چنانچه اولین سرباز لشکر اسلام حضرت علی رضی الله عنه بود که در یک دم حریفش را نابود ساخت وقتی ششمین و هفتمین نفر از آنها به میدان آمد و مبارز طلید حضرت زبیر بن عوام رضی الله عنه با حضور در میدان هر دو تای آنها را به هلاکت رسانید.^۲ وقتی قهرمانان قریش یکی پس از دیگری به هلاکت می‌رسیدند آنها جنگ تن به تن را به سود خود ندانسته و فهمیدند که اگر آنها بدین حالت مبارزه را ادامه دهند همین چند قهرمان معروف لشکر محمد صلی الله علیه و آله برای نابودی آنها کافی خواهند بود. لذا دست به یک حمله همگانی زدند و به لشکر اسلام یورش بردند لشکر اسلام با قدرت هر چه تمامتر در مقابل کفار ایستادگی می‌نمود و هر کس سعی می‌کرد زودتر رضایت الهی را بدست آورد. حضرت حمزه رضی الله عنه با دلاوری خاص خودش چندین نفر از دلاوران را از پای در آورد. حضرت ابودجانه رضی الله عنه بی‌مهابا حمله می‌کرد.^۳

و حضرت زبیر رضی الله عنه با شهادت هر چه تمامتر بر دشمن می‌تازید و یکی پس از دیگری را به هلاکت می‌رساند تا اینکه وعده الهی تحقق پیدا کرد و مسلمانان به پیروزی رسیدند و کفار پا به فرار گذاشتند.

اما ناگاه تدبیر جنگی خالد بن ولید^۴ و تغافل گروه تیراندازی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را بر دهانه کوه گماشته بود، باعث شد تا شبیخونی بسیار خطرناک بر مسلمانان زده شود و همه را تار و مار نماید و باز مزید بر علت، (جمله محمد صلی الله علیه و آله کشته شد) که از زبان شیطان

۱- سیره مصطفی ج ۲/ ص ۱۸۴.

۲- ابن هشام ج/ ۲ ص ۱۰۳، زرقانی ج ۲/ ص ۳۱.

۳- تاریخ الإسلام ذهبي المغازی/ ص ۱۷۱.

۴- خالد تا این موقع مسلمان نشده بود.

گفته می‌شد عزم مسلمانان را به ادامه جنگ و بدست آوردن نتیجه مطلوب ضعیف گردانید. کفار مکه که خود را پیروز میدان می‌دیدند تمام سعی و تلاش خود را بکار گرفتند تا بتوانند رسول خدا صلی الله علیه و آله را به شهادت برسانند. اما فداکاریهای چهارده نفر از یاران رسول خدا که یکی از آنها زبیر ابن عوام بود باعث گشت تا این هدف کفار هم تبدیل به یاس و ناامیدی گردد. واقعا جای دارد تا انسان به این موضوع با دقت بیشتری نگاه نماید. چطور چهارده نفر در مقابل لشکر بسیار قوی کفار استقامت کردند تا نتوانند کفار به این هدف مذموم دست پیدا نمایند.

آیا در آن میدان مسئله ثروت به میان بود، آیا رسیدن به حکومت مطرح بود؟ آیا در آن میدان بجز شمشیر و خون چیزی دیده می‌شد؟ آیا کسی بجز خدا ناظر میدان بود تا مدالی به آنها عنایت کند؟ آیا ایستادگی و بودن در کنار رسول خدا، چیزی جز مرگ به همراه داشت؟ آیا ممکن است یک انسان عاقل تمام این اخلاصها و رشادتها را به یک موقعیت بی‌ارزش دنیایی در پایان عمر به راحتی از دست بدهد؟

توجه بیشتر به میدان احد ما را به تمام آن وعده‌های الهی که در حق اصحاب رسول گفته، مطمئنتر می‌گرداند و ذهن ما را از یاوه‌گویی‌هایی که بعضی از دشمنان اسلام در حق این سربازان رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان نموده، جلا می‌بخشد بیاییم عادلانه قضاوت کنیم و با پرهیز از خرده‌گیری و اعتراض بر آن ستارگان هدایت، لغت الهی را بر خودمان واجب نگردانیم. زیرا آنچه در میدان احد انجام گرفت نشانه زندگی طیبه همراه با رضایت الهی بود. که این را ذات اقدس الله در چندین جای قرآن تصریح نموده است.

بر گردیم به اصل واقعه احد، وقتی جنگ احد به پایان رسید رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد میدان جنگ گردید تا مقتولین دو گروه را مشاهده نماید که ناگاه چشم رسول خدا بر قیافه مثله شده حضرت حمزه رضی الله عنه افتاد از طرفی صفیه رضی الله عنها مادر حضرت زبیر رضی الله عنه به میدان آمده بود تا جنازه برادر شقیقی خود (حمزه رضی الله عنه) را ببیند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله که از این قضیه خیلی غمگین شده بودند به زبیر ابن عوام رضی الله عنه فرمودند: ای زبیر، صورت مادرت را بر گردان و

او را از میدان جنگ بیرون کن تا صورت برادرش را نبیند^۱. حضرت زبیر رضی الله عنه به مادرش فرمود: بر گرد، زیرا رسول خدا امر کرده که به تو اجازه ورود به میدان را ندهم. مادرش گفت: ای فرزندم، چطور برگردم در حالی که به من خبر رسیده برادرم (حمزه) مثله شده است، این را بدان که من بخوبی از عهده این آزمایش الهی برخوردارم. سپس نزد حمزه رضی الله عنه رفت و پس از مشاهده جنازه مثله شده برادرش، با صبر و استقامتی که فقط از تربیت یافتگان مکتب وحی بر می آمد بر او نماز خواند و مصداق واقعی این آیه قرار گرفت. **﴿رَجُلٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾** [الأحزاب: ۲۳]. «(مردانی) که در پیمان خود با خدا صادقند».

شاعر چه خوب فرموده:

صدق جان و دل بود هین سابقوا از نبی بر خوان رجال صدقوا
حضرت ابن اسحاق می فرماید: در روز احد رسول خدا صلی الله علیه و آله کافری را دیدند که به طور عجیبی مسلمانان را به قتل می رساند رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به حضرت زبیر رضی الله عنه نمود و فرمودند: ای زبیر، «قم إلیه» به طرفش برو و شر او را از مسلمانان دفع کن. حضرت زبیر رضی الله عنه هم با او درگیر شد و لحظه ای هر یک دیگری را به این طرف و آن طرف می تاباند تا اینکه هر دو بر زمین افتادند و حضرت زبیر بر سینه او قرار گرفت و او را کشت رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت زبیر رضی الله عنه را در بغل فشار داد و او را بوسیدند و فرمودند: ای زبیر، پدر و مادرم فدای تو باد، مرحبا به شجاعت و غیرت تو. یونس ابن اسحاق می گوید که در روز احد طلحه ابن ابی طلحه یکی از پرچم داران بزرگ و مقتدر کفار بود وقتی او به میدان آمد شخصی را به مبارزه طلبید. حرکات نمایشی او مردم را به وحشت انداخته بود فوراً حضرت زبیر بلند شد و همچون مرغی سبکبال بر او پرید و او را به زمین کشید و قطعه قطعه نمود^۲.

۱- سیره مصطفی ج ۲/ ص ۲۰۷.

۲- البداية والنهاية ج ۴/ ص ۱۰۷ به نقل از حياة الصحابة به ج ۱۱/۲.

واقعه اسفناك رجیع و غیرت حضرت زبیر و مقداد

دو قبیله عضل و قاره خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده و از آن حضرت خواستند تا تعدادی از صحابه را برای تعلیم قرآن به نزد آنها بفرستد. رسول خدا صلی الله علیه و آله تعداد ده نفر از اندیشمندان و قاریان صحابه را نزد آنها فرستاد تا به آنها قرآن تعلیم بدهند وقتی این نمایندگان رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزد آن قبیله رسیدند، آنها خیانت نموده به مشرکان بنی لحيان اشاره نمودند تا یاران رسول خدا را دستگیر نموده، به قتل برسانند. بنولحيان اول به اصحاب رسول خدا امان دادند که از ده نفر فقط سه نفر به نام‌های عبدالله ابن طارق، زید بن دثنه، خبیب بن عدی امان را پذیرفتند. ولی بقیه قبول نکردند و با جنگیدن به شهادت رسیدند. حضرت نوفل نیز بر اثر تمرد از دستور کفار در همان لحظه اول به شهادت رسید. ولی خبیب و زید که حضرت زید را صفوان بن امیه و حضرت خبیب را فرزندان حارث بن عامر خریداری نمودند تا در عوض پدرانشان که در جنگ بدر کشته شده بودند آنها را به قتل برسانند. صفوان در کشتن حضرت زید درنگ نکرد و فوراً به غلامش دستور داد او را در مقام تنعیم به قتل رساند.^۱ اما حضرت خبیب طبق دستور حارث بن عامر تا آخر ماه حرام در بازداشت بسر برد و چون روز اعدام به مقام تنعیم برده شد او از سران مکه اجازه خواست تا دو رکعت نماز بخواند وقتی دو رکعت نمازش به پایان رسید به سران مکه فرمود: من به این خاطر نماز را طولانی نخواندم تا شما گمان نکنید که من از مرگ می‌ترسم.^۲

سپس کفار آن حضرت را به دار آویختند و تا مدتی جسد مبارکش را بر روی چوب دار نگهداشته و بر آن نگهبانی می‌دادند. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از قضیه اطلاع حاصل نمود فرمود: «أیکم یحتمل أخیه من خشبة وله الجنة»، «کدامیک از شما حاضر است تا به عوض

۱- سیره مصطفی از مولانا ادريس کاند هلوي ج ۸۷/۲ تا ۸۴.

۲- سیره مصطفی از مولانا ادريس کاند هلوي ج ۸۷/۲ تا ۸۴.

پایین نمودن خیب از روی دار بهشت نصیص شود». حضرت زبیر رضی الله عنه گفت: من و دوستم مقداد.

آن دو برای این ماموریت بسیار خطرناک راهی مکه شدند چون به مقام تنعیم رسیدند دیدند که چهل نفر برای حفاظت جسد در اطرافش نگهبانی می دهند تا کسی به جسد دسترسی پیدا نکند.

حضرت زبیر و مقداد رضی الله عنهما صبر کردند تا شب فرا رسید و نگهبانان در محل نگهبانی خود، به خواب رفتند. آن موقع، آن دو آهسته از بین نگهبانان خوابیده خود را به پای دار رساندند. و جسد را برداشته به طرف مدینه به راه افتادند با وجودی که جسد آن حضرت چهل روز بر روی دار بود ولی صحیح و سالم و هیچ تغییری نکرده بود.

وقتی مشرکین بیدار شدند متوجه شدند که جسد بر روی چوب دار نیست^۱. لذا سراسیمه اسبها را به هر طرف تاختند تا بالاخره حضرت زبیر و مقداد رضی الله عنهما را گیر آوردند هنگامی که حضرت زبیر رضی الله عنه جسد را بر زمین گذاشت تا با کفار صحبت نماید زمین دهان باز کرد و جنازه‌ی حضرت خیب رضی الله عنه در خود فرو برد، بدین جهت است که حضرت خیب رضی الله عنه را به بلیع الارض (بلعیده زمین) معروف شده است^۲.

آن موقع حضرت زبیر رضی الله عنه عمامه‌اش را برداشت و به کفار قریش فرمود: ای قریش! چطور به خود جرأت دادید که بر ما حمله کنید، آیا نمی دانید که من زبیر فرزند عوام و دوستم مقداد ابن اسود، دو شیر شرزیه ایم. اگر بر می گردید که چه خوب و اگر می خواهید بجنگید ما با تمام وجود با شما خواهیم جنگید و از هیچ کوششی جهت نابودی شما دریغ نخواهیم کرد، لذا خود دانید.

این جملات حضرت زبیر باعث شد تا کفار مکه مرعوب شده و با سر افکنده‌گی به

۱- الرياض النضرة ج ۲/ ص ۳۲۶

۲- الإصابة ج ۱/ ص ۴۱۹- سیره مصطفی ج ۲/ ص ۹- زرقانی ج ۲/ ص ۷۲- البداية والنهاية ج ۴/ ص ۶۷.

مکه باز گردند! و حضرت زبیر و مقداد رضی الله عنهما هم راهی مدینه شدند. وقتی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند آن حضرت فرمودند: الآن جبرئیل پیش من آمد و گفت: «إن الملائكة لتباهين بهذين من أصحابك»، «فرشتگان به این دو اصحابی تو افتخار می کنند». سپس این آیه را تلاوت فرمودند:

﴿وَمِنَ اللَّائِيں مَن يَشْرِى نَفْسَهُ أُتَيْعَاءَ مَرَضَاتِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ رَعُوْفٌ بِالْعِبَادِ﴾ [البقرة: ۲۰۷].

«و بعضی از مردم به منظور جلب رضای خداوند نفس شان را می فروشند و آن را فدای جلب رضای الهی می کنند».

همراهی حضرت زبیر رضی الله عنه با پیامبر صلی الله علیه و آله در ایله الجن

حضرت زبیر رضی الله عنه می گوید: روزی بعد از اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح را ادا کردند به طرف مردم برگشته و فرمودند: چه کسی امشب با من به تبلیغ جنیات می آمد؟ از آن جمع، من اظهار آمادگی نمودم.

وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای انجام ماموریت به راه افتاد دست من را گرفت و به طرف بیرون مکه حرکت کرد. من با رسول خدا صلی الله علیه و آله به حرکت افتادم در حالیکه کوچکترین صدایی را نمی شنیدم و اطراف ما در سکوتی مرگبار فرو رفته بود، بیرون رفتیم تا درختان و نخلستان های مدینه را پشت سر گذاشتیم و به زمینی بی آب آبادی رسیدیم، ناگاه قیافه هایی را دیدیم بسیار بلند که تا به حال همچنان انسان هایی را ندیده بودیم. ترس وحشت سر پایم را فرا گرفت و دیگر قدرت نداشتیم تا بر روی پایم به ایستم، وقتی آنها به ما نزدیک شدند فوراً رسول خدا صلی الله علیه و آله خطی کشیدند و من را وسط آن خط جای دادند به محض اینکه وسط خط قرار گرفتم تمام ترس و وحشتم دور گشت و اطمینان قلبی نصیبم گردید. در آن موقع رسول خدا صلی الله علیه و آله در جمع جنیات داخل شدند و تا صبح برایشان

قرآن تعلیم دادند سپس به پیش من آمده و از من خواستند تا پشت سر آن حضرت حرکت کنم وقتی مقداری دور شدیم فرمودند: ای زبیر، نگاه کن آیا چیزی می‌بینی من نگاه کردم گفتم: ای رسول خدا، من سیاهی بسیار زیادی می‌بینم. پیامبر صلی الله علیه و آله دست به زمین کشیده و چیزی برداشتند و به طرف آنها پرتاب کردند و فرمودند: از بین جنیات آنها کامیاب شدند^۱.

خندق

روز جنگ خندق رسول خدا صلی الله علیه و آله از آرایش و تجهیزات لشکر کفار اطلاعی نداشتند و به همین خاطر خیلی بیمناک بودند، اندیشیدند که به چه وسیله‌ای بتوانند از وضعیت لشکر کفار آگاهی حاصل نمایند بدین منظور از اصحاب خودش مشوره گرفته و فرمودند:

«من رجل یأتینا بالخبر من بنی قریظة؟ فقال الزبیر: أنا^۲.» «چه کسی می‌رود و از بنی قریظه و حالات آنها برای ما خبر می‌آورد».

حضرت زبیر رضی الله عنه بلند شده و گفت: ای رسول خدا من برای این کار آماده‌ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله برای بار دوم و سوم رو به اصحاب نموده و باز هم حضرت زبیر رضی الله عنه بلند شده و اظهار آمادگی کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

فداک اَبی و اُمی ای زبیر، پدر و مادرم فدای تو باد «إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ حَوَارِيًّا وَحَوَارِيَّ الرَّبِيِّزُّ». «بدرستی که هر پیامبری دوستی خصوصی دارد که یقیناً دوست خصوصی من زبیر ابن عوام است»^۳.

و به نقل ذهبی که فرمودند: زبیر پسر عمه و دوست خصوصی و اهل بیت من است^۴.

۱- الرياض النضرة ج ۲/ ص ۲۳۵ / خرجه ابن الضحاك في الآحاد والمثاني.

۲- ابن عساکر ج ۱۸ / ص ۳۶۰

۳- ابن عساکر ج ۱۸ / ص ۳۶۳ به روایت عروه، عساکر مغازی ذهبی/ ص ۳۰۰.

۴- سیر أعلام النبلاء ج/ص ۴۸ به نقل از ابن عساکر صحیح البخاری کتاب المغازی باب غزوه خندق.

ماجرای بنی قریظه

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشتند و سلاح را بر زمین گذاشتند، حضرت جبرئیل علیه السلام نازل شد و عرض کرد: ای رسول خدا، آیا شما اسلحه را بر زمین گذاشته اید؟ در حالی که فرشتگان الهی در حال آماده باش به سر می‌برند. خدای متعال به شما دستور داده که به طرف بنی قریظه بروید و با آنها بجنگید و ما نیز همراه شما خواهیم جنگید، الآن من و لشکر ملائک به طرف بنی قریظه می‌رویم تا رعب و وحشت را در دل آنها بیندازیم شما هم پشت سر من بیایید، تا با آنها بجنگید. رسول خدا صلی الله علیه و آله هم به همگان اعلام کردند که باید نماز عصر را در محله‌ی بنی قریظه بخوانند. وقتی به محله‌ی بنی قریظه رسیدند و آنها را محاصره نمودند، به قول اسماء بنت ابوبکر رضی الله عنها در همان اوائل یکی از مشرکین مسلح به طرف مسلمانان آمد و بر بلندی تپه‌ای بالا رفت و با آواز بلند فریاد کشید: «من یبارز؟» «چه کسی آماده‌ی مبارزه است؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله به یکی از اصحاب نگاه کرده فرمودند: «أتقوم إلیه؟» «آیا تو حاضری با او وارد جنگ شوی؟» آن صحابی فرمود: ای رسول خدا، اگر شما بخواهید من هم حاضرم. در این موقع حضرت زبیر رضی الله عنه که شاهد قضیه بود از اینکه به او چیزی گفته نمی‌شد به خود می‌پیچید تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله متوجه او شده و فرمودند: «قم یا ابن صفیة» «ای (زبیر) فرزند صفیه تو بلند شو». حضرت زبیر رضی الله عنه بلند شد و به طرف او رفت. و هر دو با هم درگیر شدند، یک لحظه او زبیر رضی الله عنه را بر زمین می‌زد و لحظه‌ی دیگر زبیر رضی الله عنه او را بر زمین می‌زد، تا اینکه هر دو شانه به شانه هم قرار گرفتند همانطور مبارزه کردند تا اینکه رسول خدا فرمودند:

«أیهما وقع الحضيض أولاً فهو مقتول». «هر کدام اول داخل گودال بیفتد، کشته خواهد شد». سپس دست به دعا بلند نموده و برای نصرت و پیروزی حضرت زبیر رضی الله عنه دعا کردند، در این موقع کافر به زمین خورد و حضرت زبیر رضی الله عنه بر روی سینه‌اش قرار گرفت و او را

به هلاکت رساند.^۱

خلاصه محاصره ۲۵ روز به طول انجامید و رسول خدا صلی الله علیه و آله متوجه شد که ادامه‌ی محاصره بنفع ایشان نخواهد بود، بدین منظور حضرت علی و حضرت زبیر رضی الله عنهما را به کنار حصن فرستادند آنها هم از دیوار حصن بالای رفتند و فریاد زدند: «أی بنی قریظة! واللہ لذوقن ما ذاق حمزة أو لنتحن علیهم حصنهم»^۲. «اگر شما تسلیم نشوید ما حصن را فتح نموده یا همان بلایی را سر شما می‌آوریم که شما بر سر حضرت حمزه آورده بودید». سپس آنها با حرکات نمایشی خود رعب و وحشت را در دل کفار انداختند و آنها را متقاعد ساختند که استقامت در مقابل لشکر اسلام بی‌نتیجه است و باید تسلیم شوند، بنی قریظه که ادامه سرکشی را به ضرر خود می‌دیدند به حکم حضرت سعد ابن معاذ راضی گردیدند.^۳

ابی الزناد می‌گوید: در روز خندق حضرت زبیر رضی الله عنه با یکی از قهرمانان مشرکین به نام عثمان بن عبدالله ابن مغیره مبارزه نمود او را از پای در آورده قطعه قطعه نمود بعضی از مسلمانان به حضرت زبیر رضی الله عنه گفتند: ای زبیر، چه شمشیری خوبی داشتی که توانستی دشمن خدا را بکشی. حضرت زبیر رضی الله عنه ناراحت شده و فرمودند: یقین کنید که کار کشتن را دست انجام داده نه شمشیر^۴. (یعنی کشتن او از دست قوی و قدرتمند من است).

صلح حدیبیه

گر چه تمام واقعاتی که در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده حائز اهمیت است، ولی یکی از مهمترین آنها، که از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است، صلح حدیبیه می‌باشد.

۱- منتخب کنز المعال ج ۵/ص ۶۹ به نقل از حیاة الصحابة ج ۲/ص ۱۱.

۲- رجال حول الرسول /ص ۳۶۴.

۳- زندگینامه‌ی پیامبر اسلام نوشته علامه سید ابوالحسن ندوی.

۴- ابن عساکر جلد ۱۸/ص ۳۸۰.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه هزار و چهارصد نفر از یاران خود به قصد عمره راهی مکه شد. شبکه‌های اطلاعاتی کفار به اهل مکه اطلاع دادند که محمد با تعدادی از یاران خود به قصد جنگ راهی مکه شده‌اند از آنجایی که این اقدام نمایانگر اقتدار حکومت اسلامی و از طرف دیگر مبین کم توجهی آنها به حکومت و کفار مکه بود، به همین خاطر کفار سعی کردند تا حد امکان از ورود مسلمانان به شهر مکه جلو گیری نمایند. بدین منظور گروهی را به طرف مدینه و محل حرکت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستادند، وقتی این گروه در مقابل لشکر مسلمانان صف زدند و باب مذاکره باز شد گروه کفار به دروغ بودن تمام آن شایعاتی که در مکه علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب او پراکنده شده بود، یقین نمودند و از طرفی وقتی شدت محبت و ارادت اصحاب را نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده کردند، حیرت زده شده و پیمان صلحی را با مسلمانان امضا کردند.

اجرای این صلح و موافقت اصحاب رسول خدا با خواسته و رای آن حضرت به قدری صادقانه بود که خداوند افراد شرکت کننده در این صلح را با بهترین الفاظ مورد لطف و مرحمت قرار داد و همه آنها را با بهترین الفاظ ستود^۱. و برای بار دیگر، صداقت و ایمانی یاران رسول خودش را به جهانیان و آیندگان گوشزد نمود که ای آیندگان، هوشیار باشید که من از این قومی که در آن لحظه از رسول من حمایت کردند، راضی هستم زیرا از آنچه که در قلب آنها نقش بسته بود و در دل داشتند آگاه بودم و از آنجایی که دیانت قلبی آنها برای همیشه و تا آخر عمر کوتاهشان دوام خواهد یافت. آنها را به بزرگترین ارزشها یعنی رضایتم مفتخر گردانیدم. سپس این سند افتخار را به عنوان مدرک لایتغیر در اختیار عموم بندگان قرار دادم تا این تاییدی باشد برای آن رادمردانی که با اعمال صادقانه خود صفحات رنگ آلود تاریخ را جلاء خاصی بخشیدند.

که از جمله این افراد، یکی شخصیت مقبول و ارزشمند حضرت زبیر ابن عوام بود، شخصی که با برخورداری از ایمان بسیار زیاد، نمی‌توانست از کسب چنین افتخاری

۱- ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: ۱۸].

محروم و غائب باشد.

حقیقت بیعت در صلح حدیبیه

بیعت از بیع مشتق شده است به معنای فروختن، و در اصطلاح شریعت عبارت است از: نفس خود را مقابل بهشت و رضای خدا فروختن. در این بیع، نفس انسانی مبیع و بهشت پول و ثمنش، انسان فروشنده و خداوند جل جلاله مشتری.

همه اندیشمندان بر این اتفاق نظر دارند که بعد از فروش، مبیع از ملک بایع بیرون شده و به ملک مشتری داخل می‌شود و مشتری مالک تام الاختیار ملک می‌گردد. همچنین مومن وقتی بیعت بر مرگ نمود دیگر مالک بر نفس خود نیست و نباید در مورد نفس خود تصمیمی بگیرد و در این بیعتی که در اینجا صورت گرفت معامله بین خدا و بندگان با واسطه پیامبرش صلی الله علیه و آله انجام گرفت.

و هنگامی که اصحاب با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت نمودند گویا با خدا جل جلاله بیعت کرده و رسول خدا صلی الله علیه و آله بعنوان یک وکیل است، چون خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ﴾ [الفتح: ۱۰]^۱. و از آنجایی که بیع با خیار عیب برگشت می‌خورد، خداوند خیار عیب آنها را هم با این جمله: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: ۱۸]^۲. ساقط نمود، و باز از آنجایی که بعد از اتمام معامله امکان اقاله آن وجود داشت، خداوند با جمله: ﴿وَرَضُوا عَنْهُ﴾ امکان اقاله در بیع را هم از بین برد و فرمود: ﴿فَأَسْتَبْشِرُوا بَبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ، وَذَلِكَ هُوَ الْقَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۱۱]^۳. یعنی: «پس به آن معامله‌ای که با خدا نمودید خوشحال باشید این

۱- یعنی: «آنان که با تو بیعت می‌کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند».

۲- یعنی: «خداوند از مؤمنان- هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند- راضی و خشنود شد».

۳- تاریخ سیره مصطفی با اندکی تلخیص ج/۲/ص ۲۷۰.

است کامیابی بسیار بزرگ».

از این آیه معلوم می‌شود که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در معامله‌ای که با خدا بستند و به آن قولی که به خداوند دادند کاملاً صادق بودند، و این معامله آنها و خریداری بهشت به عوض آن، تا آخر عمر دوام داشته است، و هیچ موردی از موارد دنیا نتوانسته در صحبت و دوام این معامله اشکالی ایجاد نماید. (ای اصحاب عظیم، مبارکتان باد).

غزوه خیبر

محمد بن سعد می‌گوید که این جنگ در جمادی الاولی سال هفتم هجرت انجام گرفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله یارانش را برای جنگ با مردم خیبر آماده کرد و اعلام نمود که فقط کسانی می‌توانند با او بیایند که هدفشان جهاد می‌باشد^۱. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به نزدیکی خیبر رسید به یاران خود فرمود: بایستید، سپس دست به دعا بلند نموده و فرمودند: ای بار خدایا، ما از تو خیر این حصار و خیر اهلش را مسألت می‌کنیم و از شر آن و شر هر چه در آن است به تو پناه می‌بریم، و سپس دستور داد پیشروی کنند^۲.

بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم‌های اسلام را بین فرماندهان مجاهدین تقسیم نمود که یکی را به حضرت علی رضی الله عنه و یکی را به خباب بن منذر رضی الله عنه و یکی را به سعد بن عباد رضی الله عنه داد.

منطقه خیبر دارای دژهای زیادی بود، در یکی از این دژها و حصارها مرحب یهودی، که پهلوانی بسیار قدرتمند بود سکونت داشت، وقتی از اعزام لشکر اسلام اطلاع یافت فوراً خود را به میدان رسانید و مبارز طلبید که خوشبختانه توسط حضرت محمد بن

۱- این یکنوع اشاره‌ای بود به منافقان مدینه که به خاطر ثروت زیاد منطقه خیبر به جنگ علاقه‌ای نشان ندادند.

۲- تاریخ نهاية الأرب ج ۲/۲۲۳.

مسلمه رضی الله عنها به هلاکت رسید^۱. (طبق بعضی روایات حضرت علی رضی الله عنه قاتل او بوده است) بعد از اینکه مرحب به قتل رسید برادرش یاسر پا به میدان مبارزه نهاده و چنین گفت: خبیر می داند که من یاسرم، سلاح من تیز برنده است، پهلوانی هستم بسیار غارت کننده، چون شیران روی می آورند از آنها پیشی می گیرم و در جبین من، مرگ حاضر و آماده است. آیا کسی هست که در مقابل من بایستد؟ فوراً حضرت زبیر بن عوام رضی الله عنه پا به میدان گذاشت و با صدای بلند جواب داد: ای یاسر، خبیر می داند که من سخت خردمندم و سالار گروهی هستم که هیچکدام ناتوان نیستند تا بگریزند. حامیان مجد و برگزیدگان و نخبگان شمایند. ای یاسر، جمع کفار تو را فریب ندهد بدان که جمع کفار چون سراب فریبنده و غیر واقعی است^۲. صفیه بنت عبدالمطلب مادر زبیر گفت: ای رسول خدا، آیا او یاسر را می کشد؟ پیامبر فرمودند: ان شاء الله پسر تو او را خواهد کشت. و بعد از لحظه ای درگیری، حضرت زبیر او را به هلاکت رساند^۳.

بعد از کشته شدن بزرگان خبیر، رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع به فتح حصن های آنها نمود که یکی پس از دیگری با درگیریهای مختصر به تصرف سپاه اسلام در آمدند، اما هنوز دو حصار طیح و سلالم فتح نشده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله این دو حصن را به محاصره در آورد، و چندین روز محاصره آنها به طول انجامید تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت در صورت تسلیم نشدن، از منجنیق کار گرفته و همگی آنها را در داخل حصن به قتل برساند، وقتی اهالی آن دو حصن، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در تصمیمش جدی یافتند، تقاضای صلح نمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز با شرایط بسیار سنگین صلح را پذیرفت، و از آنها قول گرفت که اگر چیزی از من پنهان کرده بودند این پیمان صلح، بین من و آنها لغو شده مثل یک جنایت کار جنگی با آنها رفتار خواهد شد، نماینده آنها یعنی کنانه بن ربیع هم از

۱- نهاية الأرب ج/۲ ص ۲۲۶

۲- نهاية الأرب جلد ۲/ص ۲۲۷-تاریخ الإسلام مولانا اکبر شاه نجیب آبادی ج ۱/ص ۱۲۷.

۳- نهاية الادب ج ۲/ص ۲۲۸.

طرف همه آنها، شرایط را پذیرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله از او سؤال نمود که گنج‌های بنی نضیر کجاست؟ او گفت: از آنها اطلاعی ندارد. ولی بعد از لحظه‌ای اظهار داشت که همه آنها صرف هزینه‌های سنگین جنگ شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گنجینه‌های بنی نضیر خیلی بیشتر از اینها بود. بگو: بدانم آنها کجاست؟ او بدون هیچ جوابی ساکت ماند تا اینکه یکی از یهودیان جلو آمد و گفت: من از گنجینه‌های بنی نضیر اطلاعی ندارم ولی می‌بینم که هر بامداد چندین نفر از آنها می‌آیند و دور این خرابه گردش می‌کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به کنانه فرمود: ای کنانه، آیا خودت قبول داری که اگر آن گنجینه‌ها یافته شده و پیش تو آورده شود تو را بکشم. او گفت: بلی. رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور دادند خرابه را کنند و قسمتی از گنجه‌ها را زیر آن پیدا کردند. چون از باقیمانده آنها سؤال نمودند باز هم از وجود آنها اظهار بی‌اطلاعی کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به زبیر ابن عوام رضی الله عنه فرمودند: ای زبیر، او را شکنجه کن تا آنچه پیش اوست از او بگیری. حضرت زبیر رضی الله عنه نیز به قدری او را شکنجه نمود تا در شرف مرگ قرار گرفت، و سپس به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله توسط محمد بن مسلمه (در قصاص خون برادرش محمود بن مسلمه) به قتل رسید.^۱

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از منطقه خیبر فراغت یافت به طرف مدینه به راه افتاد و به همگام غروب به وادی القری رسید. گروهی از یهودیان که در آن حوالی بودند بر برج‌های خود قرار گرفته و آواز جنگ می‌دادند گرچه مسلمانان به آن صورت آمادگی لازم را برای جنگ نداشتند ولی خود رسول خدا صلی الله علیه و آله سپاه را آماده نمود و بصورت صف‌های منظمی درآورده، در مقابل گروه کفار آماده جنگ نمود.

دو گروه در مقابل هم قرار گرفتند، یکی از پهلوانان کفار به میدان آمده و مبارز طلبید که در مقابل او حضرت زبیر رضی الله عنه به میدان آمد و با قدرت و شهامت کامل او را به هلاکت رسانید، دوازده نفر دیگر از پهلوانان کفار به آمدند که هر کدام توسط یکی از شیر مردان

۱- نهاية الأرب ج ۲/ ص ۲۴۱.

اسلام به هلاکت رسیدند، تا بالاخره همه آنها مرعوب شده و حاضر به صلح گردیدند، و حصار آنها هم به تصرف مسلمانان در آمد و اموال آنها بین مسلمانان تقسیم شد.^۱

فتح مکه

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای فتح مکه تصمیم گرفت دستور به آمادگی سپاه نمود بدون اینکه مقصد و نقطه مورد نظرش را به آنها اعلام کند. هدف رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود، که خیر حرکتش به اطلاع کفار نرسد تا آنها غافلگیر شده و به راحتی مکه به تصرف مسلمانان در آید، به همین خاطر دعا فرمودند: ای بار الهی! چشم گوش قریش را کور گردان تا از آمدن ما اطلاع حاصل نکرده و ما به راحتی آنها را در سرزمین شان غافلگیر کنیم. ولی بعدا به مردم اعلام نمود که عازم مکه است. از طرفی حاطب بن ابی بلتعنه رضی الله عنه سعی کرد با ارسال نامه‌ای به اهل مکه آنها را از این اقدام رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر دار نماید، لذا نامه‌ای را به ساره کنیز عمرو بن صیفی داد، تا در عوض جایزه‌ای ارزشمند، این نامه را به طرز ماهرانه‌ای به اهل مکه برساند. ساره هم نامه را بین موهای بافته‌اش پنهان نمود تا کسی متوجه آن نشود. از آنجایی که خدا در هر لحظه رسولش را کمک می‌نمود و او را از تمام مهلکات نجات می‌بخشد، این نقشه را هم بر ملا ساخت به رسولش الهام نمود که الآن فردی از اهل مدینه اجیر شده تا این خبر را (حرکت شما به سوی مکه را) به گوش اهل مکه برساند.

لذا افرادی را به تعقیب فرستاد تا او را دستگیر نمایند. رسول خدا صلی الله علیه و آله هم حضرت علی رضی الله عنه و حضرت زبیر ابن عوام رضی الله عنه را به تعقیب او فرستادند و گفتند: شما بروید و زنی را که حامل نامه حاطب به اهل مکه است را، دستگیر نموده و نامه را از او بگیرید، و اگر انکار کرد او را بکشید آنها با عجله به تعقیب رفتند تا او را در بوستان خاخ بین راه مکه

۱- نهاية الأرب ج ۲/ص ۲۴۱.

و مدینه دستگیر نموده و از او پرسیدند: نامه کجاست؟ او گفت: به خدا قسم من نامه‌ای ندارم. آنها او را با دقت بازرسی نموده ولی نامه‌ای نیافتند. خواستند برگردند اما حضرت علی رضی الله عنه رو به زن کرده و با ناراحتی فرمودند: ای زن، نه ما دروغ می‌گوییم و نه به ما دروغ گفته شده است. نامه را درآور به ما بده، و گر نه به خدا قسم که تو را برهنه نموده و نامه را از تو در خواهیم آورد. زن که چاره‌ای جز تسلیم نداشت و مطمئن بود که حضرت علی رضی الله عنه در تصمیم خود جدی است، نامه را از داخل موهای خود در آورد و تحویل حضرت علی و حضرت زبیر رضی الله عنهما نمود، آنها هم او را رها کرده و با نامه به خدمت آن حضرت رضی الله عنه رسیدند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، حاطب ابن ابی بلتعه رضی الله عنه را به خدمت فرا خواند و از او علت این اقدامش را جويا گشت. حاطب گفت: به خدا قسم از روزی که مسلمان شده ام هرگز به شما خیانت نکرده‌ام^۱ و از وقتی که از مکه بیرون آمده ام ایشان را دوست نمی‌دارم ولی هر یک از مهاجرین در مکه کسی را دارد که در موقع ضرورت از زن و فرزندش دفاع می‌نماید و حامی آنها می‌باشد ولی من در میان ایشان غریبم و نسبت به زن و فرزندانم احساس خطر نمودم، لذا خواستم پیش آنها محبوبیتی کسب کنم تا خانواده‌ام بدین وسیله از آزار آنها در امان باشند گرچه می‌دانم خداوند آنها را درمانده می‌فرماید، و این نامه من دردی از آنها دوا نمی‌کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله حرفش را تصدیق نموده و از او گذشت نمودند. و سپس به لشکر دستور دادند به مکه حرکت کنند چون به منطقه ذی طوی رسیدند آن حضرت صلی الله علیه و آله بر شتر ایستاده و با تواضع کامل به بارگاه الهی در قبال نعمتش سپاس گذاری نمودند، سپس سپاه^۲ را متفرق ساخته دستور دادند از چند نقطه متفاوت وارد مکه شوند حضرت زبیر رضی الله عنه از منطقه کدی^۳ وارد مکه شود.

۱- من منافق نیستم که بخاطر جاسوسی و خیانت مسلمان شده باشم.

۲- نه‌ایة الأرب ج ۲ / ص ۲۶۲.

۳- نام کوهی در پایین مکه است.

سعد بن عباد رضی الله عنه که پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله به او سپرده شده بود که همراه حضرت خالد رضی الله عنه از منطقه کداء^۱ وارد شوند^۲. و بدین صورت مکه با بعضی درگیری‌های جزئی به تصرف مسلمانان در آمد.

جنگ حنین

بعد از اینکه ۱۵ روز از فتح مکه گذشت به رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر رسید که هوازن و ثقیف که دو قبیله بسیار بزرگ و قدرتمند بودند و با قریشی‌ها رقابت دیرینه داشتند، با همدیگر اتحاد نموده و قصد دارند به مکه حمله کنند و هم اکنون در منطقه حنین اردو زده و مالک ابن عوف نصری رئیس آنها بر علیه اسلام قیام کرده و مردم را بر علیه اسلام آماده می‌کند، علاوه بر مردم هوازن تمام طایفه ثقیف هم دور مالک جمع شده و علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله با او هم پیمان شده‌اند و به همراه سایر طایفه‌ها و گروه‌های مخالف اسلام، اموال و دارایی و زنان و فرزندانشان را بجای گذاشتند تا مطمئن شده بتوانند با خاطری آسوده‌تر بر علیه اسلام وارد جنگ شوند. از طرفی رسول خدا با دو هزار نفر از اهل مکه که تعدادی از آنها از تازه مسلمانان بوده و تعدادی دیگر هم غیر مسلمان به همراه ده هزار نفر از یاران خود که از مدینه همراه او آمده بودند برای جنگ با آنها از مکه خارج گشت. زیاد بودن لشکر اسلام باعث شد تا بعضی از اصحاب به پیروزی خود اطمینان بیشتری پیدا کنند و لشکر کفار را شکست خورده گمان نمایند.

مسلمانان قبل از طلوع فجر و در تاریکی هوا به دره حنین رسیدند، اما لشکر کفر (هوازن و ثقیف و هوادارانشان) جلوتر به آنجا آمده و در کمینگاه‌ها و مخفی‌گاه‌های آنجا سنگر گرفته بودند مسلمانان که از این نقشه کفار هیچ اطلاعی نداشتند، همانطور به حنین پیش می‌رفتند که ناگاه دشمن از غفلت مسلمانان کمال استفاده را نموده و از همان مخفی

۱- کداء: نام کوهی در بالای مکه است.

۲- ذهبی/ ص ۵۴۵، ابن خلدون ج ۲/ ص ۴۴ و ۴۳.

گاه‌های خود مسلمانان را تیر باران کرده با شمشیر بر آنها حمله نمودند، مسلمانان که خود را در دامی از قبل ساخته اسیر می‌دیدند هر کدام برای نجاتش از صحنه جنگ فرار می‌کرد تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله خودش را به طرف راست میدان رساند و از یارانش کمک طلبید که از مجموع دووازده هزار نفری که با او آمده بودند فقط سیصد نفر باقی ماندند که بعضی از آنها از این قرارند: ابوبکر، عمر، علی، عباس، فضل ابن عباس، ابو سفیان بن الحارث، اسامه و زید و ... و بقیه فرار می‌کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به عباس رضی الله عنه گفت که با صدای بلندش این جملات را تکرار نماید:

ای یاران شجره، ای گروه انصار، ای اصحاب سوره بقره، بر گردید و از رسول خدا و دین دفاع کنید. وقتی صدای عباس رضی الله عنه به گوش مسلمانان رسید مانند شتری ماده که به سوی بچه خود بر می‌گردد، همه آنها شتابان به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشتند و گفتند: ای رسول خدا، گوش به فرمانیم بگو تا عمل کنیم هر چه تو بگویی اجرا می‌کنیم. سپس وارد میدان جنگ شده و مردانه جنگیدند تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر تپه‌ای بالا رفته و مشتی سنگریزه بر صورت مشرکین پاشید و گفت: خدا روهایتان را سیاه گرداند.

با این کار رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان وحشتی در دل مشرکین افتاد که همه فرار را بر قرار ترجیح دادند. ابن هشام می‌گوید: در همان موقع که مالک ابن عوف فرمانده کل کفار در جنگ هوازن از روی گردنه نظاره گر مسلمانان بود هرگاه گروهی از مسلمانان از جلویشان می‌گذشتند او چیزی گفت: مثلاً می‌گفت، اینها گروهی جنگجو و مضرند یا می‌گفت، اینها گروهی هستند که نمی‌توانند به شما ضرر برسانند.^۱ در همین موقع تک سواری پیدا شد که با غیرت و هر چه تمامتر اسب دوانی می‌کرد مالک به یاران خود گفت: چه می‌بینید، گفتند: اسب سواری می‌بینیم که رانهایش بلند است، نیزه‌ای را بر دوش نهاده و عمامه‌ای سرخ بسته است. گفت: او زبیر ابن عوام است. سوگند به لات می‌خورم که او با شما خواهد جنگید شما با او بجنگید و در مقابلش پایداری کنید. چون

زبیر رضی الله عنه به پای تپه رسید آنها را بر روی تپه مشاهده کرد. لذا فوراً به سوی آنها حمله کرد و همه آنها را از پای تپه تار و مار ساخت.

حضرت زبیر رضی الله عنه در تمام زمانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و در تمام برنامه‌های ارائه شده توسط آن حضرت نقش مهمی را ایفا نمود، در غزوه خندق از نگهبانان خصوصی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.^۱ در مسئله کتابت قرآن و حدیث جزء منشیان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. به قول قضاعی ثبت اموال زکات و صدقات بیت المال مسلمین در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بر عهده او بود.^۲ او یکی از پنج نفری بود که مامور اجرای حکم اعدام بودند.^۳

خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه

پس وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله مهاجرین و انصار در سقیفه بنی ساعده جمع شده و با توجه به هدایات و توصیه‌های آن حضرت بدون هیچ تردیدی با حضرت ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند، و برای اینکه این بیعت سقیفه دو روز متوالی در مسجد نبوی حضور پیدا نمودند و از مردم رای اعتماد گرفتند. و بر خلاف حکومت‌های زور و مستبد امروزی که رای و فکر خود آنها مهم است و هر کس را آنها تعیین نمایند همه مجبورند از او حمایت کنند چه او را دوست داشته باشند و چه نداشته باشند در حالی که خلفاء بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله با رای اعتمادی که در روز دوم و سوم در مسجد و از عموم مردم دریافت می‌کردند به همه ثابت کردند که رای هر یک از آنها می‌تواند در تعیین خلیفه و عزل آن تاثیر مثبتی داشته باشد. به همین خاطر، موقعی که حضرت ابوبکر رضی الله عنه برای اخذ بیعت بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد بعد از اینکه مردم با او بیعت نمودند، نظری به جمع حاضر در مسجد انداخت ولی حضرت علی رضی الله عنه را مشاهده نمود با تعجب سؤال کرد؟ حضرت علی

۱- نهاية الأرب ج ۲/ص ۲۹۳

۲- نهاية الأرب ج ۲/ص ۲۰۹

۳- نهاية الأرب ج ۲/ص ۳۸.

کجاست؟ چرا در جمع شما دیده نمی‌شود؟^۱ چیزی نگذشت که حضرت علی رضی الله عنه حاضر شدند حضرت ابوبکر رضی الله عنه با احترام خاصی سؤال نمودند: ای پسر عمو و داماد رسول خدا، چرا تا به حال بیعت ننموده‌ای؟ آیا می‌خواهی از بیعت کناره‌گیری کنی، و به این بیعتی که انجام گرفته و وحدتی که انجام گرفته خدشه‌ای وارد نمایی؟ حضرت علی رضی الله عنه گفت: ای ابوبکر، من از همچنین نیتی به خدا پناه می‌برم. دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم. دو باره حضرت ابوبکر رضی الله عنه متوجه قوم شد و باز هم مشاهده نمود که حضرت زبیر رضی الله عنه در آن جمع نیست، دنبال حضرت زبیر رضی الله عنه فرستاد، وقتی حضرت زبیر رضی الله عنه آمدند حضرت ابوبکر رضی الله عنه سؤال نمودند: ای زبیر، ای پسر عمه رسول خدا، چرا تا بحال بیعت ننموده‌ای؟ آیا فکر نمی‌کنی که عصای محکم مسلمین با کناره‌گیری افرادی چون شما خواهد شکست؟ حضرت زبیر فرمودند: به خدا پناه می‌برم، دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم و به تو قول می‌دهم که در تمام امورات با تو همکاری و مشارکت نمایم.^۲

در بعضی از کتب تاریخ مثل طبری و ابن کثیر روایاتی نقل شده مبنی بر اینکه علی مرتضی رضی الله عنه قبل از همه افراد و حتی بدون رداء و جامه به بیعت ابوبکر رضی الله عنه شتافت، و بعد از بیعت رداء و لباس او را آوردند، و همچنان روایاتی که می‌گوید: زبیر رضی الله عنه در آغاز بیعت با ابوبکر رضی الله عنه، شمشیر کشید و مردم را از بیعت با ابوبکر رضی الله عنه باز داشته، و به بیعت با علی رضی الله عنه مجبور می‌کرد یا روایاتی که می‌گوید: علی مرتضی شبانگاه همراه حضرت فاطمه زهرا به منازل انصار رفته و آنها را از بیعت با ابوبکر پشیمان می‌کرد و نیز روایاتی که می‌گوید: عمر فاروق هیزم برده خواست خانه فاطمه را آتش بزند و یا در خانه را به پهلوی فاطمه زد، که به سبب آن فاطمه سقط جنین کرد و آنها مجبور به بیعت با ابوبکر ساخت. همه این روایات از دو حال خارج نیست، یا اینکه ساخته دشمنان دین است و یا اینکه قول

۱- البداية والنهاية، بحث خلافت.

۲- سیره حلبیه ج ۳/ص ۳۹۸- تاریخ الخلفاء جلال الدین سیوطی/ ص ۶۹۸- ابوبکر صدیق هیکل ج ۱/ ص

۹۰- به نقل از سیمای صادق فاروق اعظم ص ۱۲۳- البداية والنهاية بحث خلافت ابوبکر.

دوستان نادان. زیرا هیچکدام از این روایات با سیره و روش کسانی که ۲۳ سال در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله پرورش یافته و با تمام سجایای اخلاقی آن حضرت خو گرفته‌اند و اخلاق و رفتار آنها را قرآن مورد قبول قرار داده و را با الفاظی بسیار مهم تمجید نموده است، سازگاری ندارد و با آنها مطابق نمی‌آید. زیرا اگر قرار باشد که بعد از ۲۳ سال درس اخلاق و دین فقط بعد از یک روز به این کارهای زشت دست بزنند که یکی نتواند دیگری را تحمل نماید یقیناً زحمت‌های ۲۳ ساله رسول خدا صلی الله علیه و آله و اثر مفید آن بر افراد تربیت شده در این مدت به شدت زیر سؤال خواهد رفت. لذا بهترین واکنش ما در مقابل تمام این دروغ پردازی‌ها، رد نمودن آنها و بی‌اساس دانستن آنها است تا هیچکس به خود اجازه ندهد که به این راحتی اسلام عزیز را مورد انتقاد و اعتراض قرار دهد.

نقش حضرت زبیر رضی الله عنه در خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه

معمولاً افرادی که هم دارای نبوغ علمی و هم برخوردار از سرمایه سرشار ایمانی باشند در هیچ زمانه‌ای نمی‌توانند خود را در مقابل مشکلات و گرفتاری‌های جامعه بی تفاوت ببینند و ایمان و وجدانشان آنها را سر جای خود نمی‌گذارد.

اوائل دوران خلافت صدیقی، دوران پر مخاطره برای جامعه اسلامی بود دورانی که از یک طرف زبانه ارتداد (که از اواخر حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع شده بود) از بلاد اسلامی سر می‌کشید، و از طرف دیگر مخالفت با حکومت مرکزی و عدم پرداخت زکات به بیت المال مسلمین که نتیجتاً منجر به انکار آن و انکار بقیه اصول دین می‌شد.^۱

و همچنین مدعیان دروغین نبوت که همچون صیادان شیاد و راهزنان ترسو انسان‌های تازه مسلمان را شکار نموده و به وادی هلاکت و بی‌دینی می‌کشاندند و دنیا طلبان سیم و زر که اجرای قوانین را به سود منافع اقتصادی خود نمی‌دیدند، فوت رسول خدا صلی الله علیه و آله بهترین موقعیت را برای آنان فراهم کرده بود تا اسلام عزیز را مورد تهاجم خود قرار

۱- اشاره به این حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله: «بني الإسلام علي خمس: شهادة أن لا إله إلا الله...».

دهند و آن را به نابودی برسانند در چنین موقعیتی هر کس که ذره‌ای به دین اعتقاد داشته باشد نمی‌تواند وارد مسائل حاشیه‌ای گردد و سوژه بدست دشمن دهد. و حضرت زبیر بن عوام رضی الله عنه که یکی از این مجموعه بسیار عظیم و برخوردار از ایمان قوی بود، نمی‌توانست از این مجموعه جدا باشد و فکری و اندیشه‌ای متمایز از آنها داشته باشد و لذا همچون اصحاب دیگر در کنار ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود و تا آخر خلافتش، در تمام صحنه‌های سیاسی و نظامی حضور چشمگیری داشت.

جنگ یرموک در زمان ابوبکر رضی الله عنه

حکومت روم با توجه به قدرت بسیار زیاد نظامی و محدوده وسیع جغرافیایی، یکی از دشمنان خطیر اسلام به شمار می‌آمد و تهدیدی بسیار جدی برای این حرکت نو پیدا محسوب می‌شد و حتی چندین دفعه با بیاناتی تحریک آمیز حکومت اسلامی را تهدید نموده بود، و در رجب سال ۱۵ هجری^۱ گروه‌هایی از حکومت اسلامی به منظور جنگیدن با دشمنان دین و آشنا نمودن تازه مسلمانان با فرامین اسلامی به اطراف فرستاده شدند، وقتی این گروه‌ها به حوالی شام رسیدند، هرقل^۲ پادشاه روم که خیلی از مسلمانان می‌ترسید دوست نداشت بین او مسلمانان جنگی صورت پذیرد. نیروی بسیار عظیم او و برخورداری از سلاح‌های خوب روز او را بر آن داشت تا با وجود ترس زیاد، از رویارویی با مسلمانان کناره‌گیری نکند و یک نیروی بسیار عظیم را در مقابل مسلمانان علم نماید این لشکر بسیار قوی که به بیش از صد هزار نفر می‌رسید در محل اجنادین با مسلمانان روبرو گشت که خوشبختانه بعد از شکست بسیار سخت مجبور به فرار گشت،

۱- البدایة والنهائة ج ۷ / ص ۸.

۲- در اصطلاح مورخین غیر عرب هر اکلئوس.

اما این شکست، هرقل را بر آن داشت تا سپاه قوی تری سامان بخشد و مجدداً حکومت اسلامی را مورد حمله قرار دهد، تا اینکه سپاهی متشکل از ۲۴۰ هزار نفر فراهم کرد و در محل یرموک در مقابل مسلمانان، صف آرایی نمود او گمان بر این داشت که نیروی زیاد و سپاه عظیم می تواند ورقه پیروزی را به نفع او ورق بزند، غافل از اینکه سلاح بسیار عظیم و قوی مسلمانان (یعنی نیروی ایمان) هر سلاح دیگری را کم اثر نموده و همه را چون سراب، غیر واقعی می گرداند. به هر صورت، جنگ بسیار سختی بین طرفین به وقوع پیوست که نتیجه آن شکست رومی ها و گریز آنها از میدان معرکه بود لشکر مقتدر اسلام توانست لشکر کفر را مجبور به فرار نماید.

در این میان چه خوب است که به نقش حضرت زبیر اشاره ای داشته باشیم.

نقش حضرت زبیر در غزوه یرموک

یکی از اصحاب بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله که در جنگ یرموک شرکت داشته حضرت زبیر ابن عوام است، و به قول ابن کثیر: او شجاعترین و بزرگترین صحابی شرکت کننده در این جنگ بوده است، در موقع جنگ گروهی از اصحاب و یاران حضرت زبیر رضی الله عنه به دورش حلقه زدند و به او گفتند: ای زبیر، آیا تو حاضری به قلب دشمن بتازی تا ما هم مثل تو به سپاه دشمن حمله کنیم و آنها را بشکافیم. حضرت زبیر رضی الله عنه فرمود: گمان نمی کنم شما در این گفته خود صادق باشید. آنها گفتند: ما حتما در این گفته خود صادقیم تو حمله کن تا ما هم حمله کنیم، سپس همه حمله کردند، حمله دوستان حضرت زبیر به همان خط مقدم جبهه محدود شد. اما حضرت زبیر رضی الله عنه به حمله خود ادامه داد تا اینکه لشکر روم را شکافت و از آخر آنها بیرون شد و از آنجا مجدداً به سوی یاران خود برگشت. دوستانش دوباره پیش او آمده و از او تقاضای حمله نمودند او

بی درنگ مثل مرتبه اول بر لشکر روم حمله کرد و تعداد زیادی از آنها را کشته و زخمی ساخت وقتی بازگشت برای بار سوم دوستان از او درخواست نمودند تا باز هم حمله کند و او باز هم خواسته آنها را اجابت کرد تا اینکه در این حمله از جانب شانه متحمل دو زخم بسیار بزرگ شد^۱ که به قول یکی از فرزندانش (عروه) بعد از خوب شدن آن زخم‌ها من انگشتم را وسط آنها می‌کردم و با آنها بازی می‌نمودم. خداوند بزرگان و سالاران روم را کشت و منطقه را به تصرف مسلمانان در آورد و بقیه لشکر، منهزم و شکست خورده، پا به فرار گذاشتند^۲.

حضرت زبیر رضی الله عنه در دوران حضرت عمر رضی الله عنه

از آنجایی که مقصد حضرت زبیر رضی الله عنه و بلکه تمام اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در مرحله اول، جلب رضای خدا بود، نتوانست هیچ زمانی و مکانی برای رسیدن آنها به این هدف عالی، مانعی ایجاد نماید و آنها را از زحمت‌های شان دلسرد گرداند. بنابراین، فرق نمی‌کند که رهبر جامعه رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد یا عمر رضی الله عنه باشد، آنها بی‌صبرانه برای کسب رضای خدا تلاش می‌نمودند. و با حضور موثر خود در صحنه‌های سیاسی و نظامی خدمات شایانی را به جامعه اسلامی ارائه می‌کردند که به گوشه‌ای از جان فشانی‌های حضرت زبیر رضی الله عنه اشاره می‌کنیم.

فتح مصر

یکی از مراکز و پایگاه‌های اصلی امپراتوری روم کشور مصر بود. موقعیت جغرافیایی

۱- البدایة والنهائة ج ۷ / ص ۱۵ - بخاری در صحیحش به نقل از ابن کثیر.

۲- نهائة الأرب ج ۴ / ص ۱۰۷، ج ۴ / ص ۱۰۹.

و استراتژیک بسیار حساس مصر باعث شده بود تا امپراتوری تدابیر بسیار مهمی را جهت حفاظت این قسمت از خاکش به خرج دهد. از طرف دیگر، لشکر اسلام به منظور گسترش محدوده‌اش و نجات انسان‌ها از شرک و بت پرستی و با درک اهمیت این قسمت از کره خاکی به فکر تصرف آن منطقه در آمد بدین منظور فرمانده زیرک و هوشیار اسلام حضرت عمرو بن عاص رضی الله عنه طی نامه‌ای با تشویق خلیفه مسلمین خواهان اجازه حمله به مصر شد. گرچه حضرت عمر رضی الله عنه این کار را بسیار زود و مشکل می‌دانست، ولی تشویقات حضرت عمرو بن عاص رضی الله عنه باعث شد تا حضرت دستور حمله به مصر را صادر نماید. پس از کسب اجازه، حضرت عمرو بن عاص رضی الله عنه به کشور مصر حمله نمود، و چندین روستا را به تصرف خود درآورد. وقتی به بنی وائل رسید، بنی وائل نتوانستند در مقابل لشکر اسلام مقاومت نمایند. و بالاچار به خاطر حفاظت جانشان، همه وارد حصار نفوذناپذیر بابلون گشتند، حضرت عمرو بن عاص چندین دفعه به این حصار حمله کرد ولی نتیجه‌ای ندید. لذا بر آن شد تا در این مورد از حضرت عمر رضی الله عنه مشورت نماید. وقتی حضرت عمر رضی الله عنه از حالات سربازان اسلام در مصر اطلاع یافت. تعداد دوازده هزار نفر را تحت فرماندهی چهار نفر از فرماندهان جهان اسلام به نام‌های حضرت زبیر ابن عوام، مقداد بن عمرو، عباده بن صامت، و مسلمه ابن مخلده رضی الله عنه به سوی مصر فرستاد، و به حضرت عمرو بن عاص رضی الله عنه توصیه کرد که ای عمرو، من دوازده هزار نفر را به همراه چهار فرمانده مقتدری که هر کدام برابر هزار نفر ارزش کاری دارد^۲ به طرف تو فرستادم، لذا مواظب باش که شکست لشکری با همچنین افرادی دیگر توجیح ندارد.

چون حضرت زبیر رضی الله عنه با یارانش به نزدیکی حضرت عمرو بن عاص و منطقه مصر رسیدند، حضرت عمرو بن عاص رضی الله عنه با احترام خاصی به استقبال حضرت زبیر رضی الله عنه آمد و

۱- نهاية الأرب ج ۴/ص ۲۵۰.

۲- نهاية الأرب ج ۴/ص ۲۵۱.

هر دو فرمانده به طرف لشکر روانه شدند. در ابتدا حضرت زبیر رضی الله عنه سوار بر اسب شده و دور حصار را گشت زد تا بهتر بر میدان جنگ و موقعیت دشمن آگاهی حاصل نماید، و سپس افرادش را در اطراف پراکنده نمود، جلوتر هر چه حضرت عمرو بن عاص رضی الله عنه اصرار نموده بود تا حصار را فتح نماید تلاشش به جایی نرسیده و موفق نگردید. حضرت زبیر به حضرت عمرو بن عاص فرمود: ای عمرو، من جانم را در راه خدا فدا می‌کنم امیدوارم که خداوند بدین وسیله، فتح و پیروزی را نصیبمان گرداند، سپس نقشه خود را چنین توضیح داد: الآن نردبانی را در منطقه سوق حمام کار می‌گذارم، سپس از آن بالا می‌روم به محض اینکه به بالای دیوار رسیدم تکبیر می‌گویم. چون مسلمانان پایین تکبیر من را شنیده‌اند آنها هم بلند تکبیر گویند، این نقشه ما خواهد توانست در دل کفار رعب و وحشتی بیندازد تا آنها مجبور به گشودن در حصار گردند، سپس نقشه خود را اجرا نمود چون بر دیوار حصار رسید با صدای بلند شروع کرد به تکبیر گفتن، مسلمانان هم که صدای او را شنیدند همه با صدای بلند تکبیر گفتند و به طور دسته جمعی از نردبان بالا می‌رفتند و تکبیر می‌گفتند، ازدحام افراد روی نردبان به قدری زیاد بود که عمرو بن عاص ترسید مبادا نردبان بشکند وقتی بر روی دیوار همه باهم بلند تکبیر گفتند. مردمی که در حصار بودند گمان نمودند که همه مسلمانان در حصار نفوذ کرده‌اند لذا ترسیده، حصارها را رها کرده و فرار نمودند، حضرت زبیر و یارانش در حصار را گشوده و مسلمانان وارد حصار شدند وقتی مقوقس (حاکم حصار) مقاومت را بی‌فایده دید پیشنهاد صلح داد که حضرت عمرو بن عاص رضی الله عنه پیشنهاد آنها را پذیرفت^۱. و بدین گونه، بزرگترین حصار مصر با رشادت و ایثار حضرت زبیر ابن عوام رضی الله عنه به تصرف لشکر اسلام در آمد و اقتدار حکومت مصر با سقوط این حصار تنزل نمود.

همکاری در تقسیم اموال بیت المال

۱- البدایة والنهاية ج ۷ / ص ۱۱۲.

در دوران خلافت خلیفه دوم خشکسالی بسیار سختی دامن گیر اهل مکه و مدینه شد. و آنها را در وضعیت بسیار دشواری قرار دارد. به طوری که آن سال را به عنوان سال عام الرماد (سال خاکستر) نامگذاری نمودند، سختی امرار معیشت باعث گشت تا حضرت عمر رضی الله عنه رسماً از حضرت عمرو بن عاص رضی الله عنه در خواست کمک نماید. از آنجایی که بیت المال مسلمین در مصر از نظر خوراک و پوشاک در وضعیت بسیار خوبی قرار داشت، حضرت عمرو بن عاص رضی الله عنه کاروان بسیار بزرگی را به قول صاحب نهایة الأرب: اول قافله در مدینه و آخرش هنوز در مصر بود، به طرف مدینه فرستاد تا این کمک زیاد بتواند مشکل قحط سالی مردم مکه و مدینه را حل گرداند. وقتی این قافله به مدینه رسید حضرت عمر رضی الله عنه سه نفر از بزرگان صحابه یعنی حضرت عبدالرحمن ابن عوف، سعد بن ابی وقاص و زبیر بن عوام رضی الله عنه را مامور تقسیم این اموال قرار داد، و آنها هم به طور عادلانه این اموال را بین مردم تقسیم نمودند.^۱

غمخواری حضرت زبیر رضی الله عنه با خلیفه

روزی حضرت عمر فاروق رضی الله عنه گروهی از اصحاب را جمع نموده و به آنها فرمود: ای برادرانم، من قبل از اینکه عهده دار اموال مسلمین گردم شغلم بازرگانی بود و می توانستم به راحتی از عهده مشکلات مالی خانه برآیم، اما امروز با سپرده شدن مسئولیت خلافت و مشغولیت های آن، دیگر فرصت کافی برای حل مشکلات مالی خانه را ندارم لذا از شما خواهانم که حقوقی را به قدر کفاف زندگی من برایم تعیین کنید. افراد حاضر در آن جمع هر کس چیزی می گفت، ولی علی مرتضی رضی الله عنه ساکت نشسته بود. حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: ای علی، تو چه می گویی؟ حضرت علی رضی الله عنه فرمود: ای عمر، تو می توانی به قدر هزینه خانواده ات از بیت المال برداری ولی بیشتر از آن را حق نداری، و همه حرف حضرت

۱- نهایة الأرب ج ۴ / ص ۲۷۸.

علی را پسندیدند و پراکنده شدند. حضرت عمر رضی الله عنه بنا به مشوره حضرت علی رضی الله عنه و مصوبه شورا به اندازه احتیاج خود و خانواده اش از بیت المال بر می داشت، تا اینکه اتفاق افتاد که آن حقوق کفاف زندگی او را نمی کرد، سختی معیشت حضرت عمر رضی الله عنه به گوش اصحاب رسید، لذا حضرت علی و حضرت زبیر با بعضی دیگر از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله با هم مشوره نموده و از این وضعیت اظهار نگرانی کردند، و به حضرت حفصه دختر حضرت عمر پیشنهاد کردند تا از عمر رضی الله عنه درخواست نماید که در صورت موافقتش حقوق بیشتری از بیت المال به او تعلق گیرد.

حضرت حفصه رضی الله عنها درخواست آنها را به حضرت عمر رساند. حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: ای دخترم، مگر تو از وضعیت لباس رسول خدا به یاد نداری که چقدر در سطح پایین بود آیا از وضعیت فرش و زیراندازش اطلاع نداری؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله با تمام نعمت‌ها و رفاهی‌هایی که خداوند برای او مقدر و حلال کرده بود به قناعت و همین وضعیت پایین اکتفا کرد تا به رضای محبوب رسید، ابوبکر صدیق رضی الله عنه که بحق خلف صالح و جانشین بحق او بود، چون او (رسول خدا) زاهدانه و متواضعانه و به دور از آرایش و زیور دنیا زیست تا بالاخره به رضای محبوب رسید من که امروز عهده دار شغل و مسئولیت آنها هستم می‌خواهم با اختیار کردن راه و روش آنها به همان طریقه عمل نمایم تا به مقصد اصلی یعنی رضای محبوب برسم. لذا از حفصه رضی الله عنها خواست که به همان زندگی قناعت نماید، و به بیشتر از آن چشم ندوزد، و حتی به قول بعضی از مورخین قسم یاد کرد که اگر بداند چه کسانی این مشوره را به او داده‌اند او را تنبیه خواهد کرد.

به راستی: یک توجه عمیق به این قضیه انسان را در عالم دیگری فرو می‌برد. آیا واقعا زندگی یک خلیفه آن هم رهبر بزرگترین حکومت دنیا باید قدری خالی از تشریفات و قید بندهای دنیا باشد که رعیتش بتواند به راحتی بر زندگی او اطلاع یافته و از کیفیت آن سر در آورد؟ آیا یک رهبر باید اینقدر به شوری و جلسه رعیتش اهمیت قائل شود که، حقوقش را ملت تعیین کند آن هم در سطح یک حقوق بگیر بسیار پایین. در حالی که

بیت المال بدست اوست و هرچه بخواهد می‌تواند از آن بردارد و استفاده نماید. آیا حکومتی با این اوصاف و حاکمی با این خصلت‌ها می‌تواند یک غاصب باشد؟ آیا اطلاق لفظ غاصب بر این طور انسان‌ها توهین به عقل و فراست صحیح بشری نیست؟ آیا اطلاق غاصب به افرادی دارای چنین اوصاف حمیده و با عدالتی که قلب تمام آحاد جامعه بشری شیفته آنست مطابقت دارد؟ یقیناً نه.

نامزدي حضرت زبیر ابن عوام براي خلافت

پیروزی سربازان اسلام در میدان جنگ دشمنان دین را به شدت خشمگین نموده بود و آنها را بر آن داشت تا تمام سعی و تلاش خود را برای از بین بردن این مکتب و دین نو پیدا به خرج دهند آنها سعی کردند که مرکزیت اصلی اسلام و عامل واقعی این پیروزی‌ها که بدون شک شخص خلیفه بود را از بین ببرند گر چه همه افراد مومن به یقین می‌دانند که عامل اصلی در تمام کارها فقط ذات خداست ولی به عنوان وسیله ظاهری که نمی‌توان نقش او را در کسب این پیروزی‌ها کم اثر دانست، خلیفه اسلام حضرت عمر می‌باشد، زیرا تدابیر حکیمانه و خردمندانه حضرت عمر در تمام مسائل اجتماعی و سیاسی و بالاخص اجرای واقعی عدالت اسلامی و تاکتیک‌های مورد قبول او در مسائل نظامی توانسته بود ضربات جبران ناپذیری را بر پیکر دو امپراطور عظیم آن زمان وارد نماید. لذا کسانی که از موجودیت این خلیفه متحمل ضرر شده بودند به این فکر افتادند تا این مهره اصلی پیروزی‌های سپاه اسلام را از سر راه بردارند چنانچه توانستند در یک برنامه سری و خیلی حساب شده خلیفه مسلمین را در حین ملاقات با خدا (سر نماز) و آن هم در محراب پیامبر به شهادت برسانند و افتخار اولین شهید محراب را به او اختصاص دهند.

تعیین شوري

بعد از اینکه حضرت عمر رضی الله عنه توسط مثلث شوم یهودیت، مجوسیت و مسیحیت مجروح گردید و طبیب معالجش خبر داد که زخم‌های او عمیق است، و دیگر قادر به ادامه زندگی نخواهد بود، اضطراب و وحشت خاصی دامن گیر آحاد جامعه اسلامی شد، چون حکومتی که از تیره‌ها و طوائف مختلف با منش‌ها و ایده‌های متفاوتی تشکیل گردیده بود تا الآن با درایت و سیاست پویای عمر رضی الله عنه توانسته در کنار هم قرار گیرند، و به سوی زندگی مسالمت آمیز جلو بروند یقیناً، فقدان شخصیتی چون عمر رضی الله عنه با آن همه ویژگی‌ها می‌توانست شیرازه اتحاد و همبستگی این ملت را به شدت تهدید گرداند.

این مشکل عمده در مرحله اول ذهن خلیفه مجروح مسلمین را به خود مشغول می‌گرداند، لذا برای حل این معضله بزرگ حضرت عمر رضی الله عنه دستور داد شورایی شش نفره به نام‌های عثمان، علی، زبیر، طلحه، سعد ابن ابی وقاص و عبدالرحمن ابن عوف رضی الله عنه که از نظر ایمانی و موقعیت اجتماعی در سطح بالایی قرار داشتند تشکیل گردد تا اینها به محض شهادت او برای تعیین خلیفه اقدام کنند تا خلاء او احساس نشود.

سپس به عنوان آخرین نصیحت، آنها را کنار خود خوانده و به آنها گفت: شما سروران قوم هستید و در حالی رسول خدا صلی الله علیه و آله چشم از جهان فرو بست که از شما راضی بود، من شما را لایق این امر دانسته و کاندید این امر قرار می‌دهم، لذا بعد از مرگم تا سه روز مشوره کنید و روز چهارم یکی از شما به عنوان خلیفه به دیگران معرفی گردد، و سعی کنید این کار سه روز بیشتر به طول نیانجامد که شما را به اختلاف خواهد کشاند. چنانچه بعد از اینکه او وفات کرد با اتفاق نظر شوری و با موافقت قطعی حضرت عثمان رضی الله عنه به تمام شرایط پیشنهادی حضرت عبدالرحمن، مسئولیت خلافت به حضرت عثمان رضی الله عنه واگذار گشت.

خوانندگان عزیز، استحضار داشته باشند که در بعضی از تواریخ ذکر شده که در موقع تعیین خلیفه حضرت عبدالرحمن از کاندیدها خواست که هر کس که مائل است به نفع دیگری کنار رود که در این بین حضرت سعد بن نفع حضرت عثمان و حضرت زبیر بن نفع

حضرت علی از صحنه رقابت کنار رفتند، حضرت طلحه هم در سفر بودند و بالاخره دو نفر در صحنه رقابت باقی ماندند، یکی حضرت علی و دیگری حضرت عثمان، گرچه علامه مرحوم سید عبدالرحمن خطیب در صهرین بخاطر اختلافی که در روایت این واقعه وجود دارد آن را غیر معتبر دانسته، و همان بحث اول را تایید نموده است، ولی قطع نظر از مطمئن بودن این روایت یا ضعیف بودنش نکته مثبتی که حتی با وجود ضعف این روایت می توان از آن استنباط نمود، علاقه قلبی و درونی حضرت زبیر رضی الله عنه به حضرت علی است، و این خود می تواند خط بطلانی باشد بر تمام آن واقعات غلطی که در بیان عداوت و دشمنی بین حضرت علی و زبیر رضی الله عنه صفحات تاریخ را تیره و تار نموده است، زیرا حضرت زبیر رضی الله عنه که خود لایق عهده داری این مقام بود، با تفویض حق خود به حضرت علی رضی الله عنه ثابت نمود که اختلافات آخر عمر با حضرت علی رضی الله عنه ناشی از ضدیت حضرت زبیر رضی الله عنه با حضرت علی رضی الله عنه نبوده، بلکه به منظور بازگشتن امنیت به جامعه اسلامی بوده است تا خلیفه مسلمین از هر گونه ناامنی در امان باشد.

چگونگی تعیین خلیفه

چون حضرت عمر رضی الله عنه به خاک سپرده شد. حضرت عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه افراد شوری را جمع نموده و برای آنها خطبه ای ایراد کرد، و از آنها خواست وحدت و اتفاق خود را حفظ کنند و از تفرقه و اختلاف که بزرگ ترین مرض مهلك برای جامعه اسلامی است پرهیز نمایند.

بعد از اینکه نصیحت حضرت عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه به اختتام رسید هر کدام از اعضای شوری بلند شده و نظر خود را در مورد این مسئولیت بسیار سنگین اعلام نمود تا اینکه حضرت زبیر رضی الله عنه که به عنوان یکی از اعضاء بود بلند شده و فرمود:

۱- نهاية الأرب ج ۴/ص ۳۲۷- طبري ج ۴/ص ۲۳۴- ترجمه ابوالقاسم پاینده ص/۲۰۷۹ و ۷۷۲۰

به هنگام هوس های گوناگون و گردنکشی ها، آن کس که به سوی خدا دعوت می کند، ناشناخته نمی ماند و کسی که دعوت او را بپذیرد زبون نمی شود. از پذیرش دعوت تو بجز گمراه خودداری نمی کند و این دعوت را کسی، جز تیره بخت ها رها نمی کند، اگر حدود واجب الهی و فرائض محدود خداوند نبود، مرگ بهترین وسیله نجات از امارت بود و فرار از خلافت موجب مصون بودن^۱، ولی مجبوریم دعوت الهی را پاسخ گوئیم و سنت رسولش را آشکار سازیم تا در گمراهی نمیریم و گرفتار کوری دوران جاهلیت نشویم.

به هر حال (ای عبدالرحمن) به دعوتی که کردی جواب مثبت می دهم و به هرچه فرمان می دهی یاریت می کنم، و نیرو و توانی جز به خدای بلند مرتبه و بزرگ نیست، و از خدا برای خودم شما طلب آمرزش می کنم^۲. بعد از این خطبه ای که ایراد نمود او هم رفت سر جای خود نشست، و سپس همانطور که توضیح داده شد حضرت عبدالرحمن با یک تحقیق و بررسی که نمودند میدان را برای حضرت علی و عثمان رضی الله عنهما خلوت کردند، سپس شرایطی را ارائه نمودند که حضرت عثمان رضی الله عنه به تمام آنها قول عمل داد که از طرف شوری به عنوان خلیفه به مسلمین معرفی گشت و عامه مسلمین با بیعت کردندش، خلافت او را تایید کردند.

حضرت زبیر رضی الله عنه در دوران حضرت عثمان رضی الله عنه

معمولا افراد بزرگ و برخوردار از قابلیت های سیاسی و دینی در هر جامعه ای هم که

۱- نهاية الأرب ج ۴/ص ۳۲۷.

۲- آنچه در این سخنرانی حضرت زبیر رضی الله عنه بچشم می خورد، دلیل واضحی بر این است که قیام او و حضرت طلحه که منجر به جنگ جمل شد نه تنها برای مقام طلبی و کسب قدرت نبوده بلکه بنا به اظهار خودش فقط بخاطر قصاص خون عثمان رضی الله عنه و انتقام از شورشیان سرکش بوده است. (مولف) به نقل از العواصم من القواصم.

زندگی نمایند، بنا به فرموده رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله: «أَلَا كُنتُمْ رَاعٍ، وَكُنتُمْ مَسْؤُولٌ عَنِ رَعِيَّتِهِ» «نمی‌توانند خود را در قبال وقایع و رویدادهای جامعه بی‌توجه بدانند»، حضرت زبیر رضی الله عنه به حق یکی از زبده‌ترین افراد زمان حضرت عثمان رضی الله عنه بود، کسی که با زندگی کردن در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله و برخوردارگی از فیوضات وحی، و تمرین ایمان در دوران دو خلیفه قبل از عثمان رضی الله عنه، او را برای هرگونه ایثار و فداکاری آماده کرده بود، در مسائل مهم کشوری و لشکری یاور و مشاور امین خلیفه مسلمین بود و چنانچه خودش در خطبه قبل از تعیین خلیفه اعلام کرده هیچ وقت از نصرت و کمک به خلیفه شانه خالی نکرد و با صداقت کامل با او بود.

نقش حضرت زبیر رضی الله عنه در خاموش کردن فتنه

فتوحات گسترده زمان حضرت عثمان رضی الله عنه باعث گشت تا دشمنان اسلام خوار و زبون گردند.

شکست سخت نظامی آنها در میداین جنگ باعث شد تا با ایجاد اختلاف بین مناطق مختلف اسلامی، انتقام خود را از این حکومت مقتدر بگیرند لذا به عنوان قدم اول، عمر بن خطاب رضی الله عنه که مانع اصلی اجرای این خواسته آنها بود. (به قول حضرت حذیفه بن یمان رضی الله عنه: عمر رضی الله عنه مانع محکمی بود بر روی اهل فتنه که با شهادت او دروازه ورود اهل فتنه به خانه اسلام بازگشت) و با یک نقشه حساب شده او را از سر راه برداشتند تا به زعم خود بتوانند در کار خود موفق گردند^۱. بعد از برداشتن او گرچه آنها می‌توانستند با اقدامات مسلحانه به خواسته خویش دست یابند ولی چون اقدام مسلحانه خطرات

۱- حذیفه بن یمان از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که صاحب سر آن حضرت بودند.

۲- صهرین / ص ۴۷.

بسیاری را برای آنها بدنبال داشت آنها از حربه اختلاف بینداز و حکومت کن، کار گرفته و با ایجاد اختلاف جامعه اسلامی را از خویش غافل نمودند و به عنوان قدم اول اعتراضاتی را نسبت به امراء و فرمانداران حضرت عثمان رضی الله عنه عنوان نمودند سپس با اعتراضاتی به شخص خلیفه و جعل نامه‌های دروغین با امضاهای جعلی حضرات طلحه و زبیر و علی رضی الله عنه، سعی کردند اعتراضات و خورده گیریهای خود را قانونی جلوه دهند و به همین وسیله توانستند افراد بسیار زیادی را بر علیه حکومت اسلامی بسیج نمایند.

شورشیان و یاغیان که در تبلیغات و نامه‌های جعلی خود موفق شده بودند برای تغییر رهبر اسلام و تغییر حکومت راهی مدینه شدند. البته هدفشان این بود که در اولین اقدام خلیفه مسلمین را به شهادت برسانند، ولی این کار وقت کافی لازم داشت لذا اول به عنوان معترضین بر فرمانداران خود، راهی مسجد شدند. و از خلیفه خواستند که برای حل مشکل آنها، راهی مسجد شود حضرت عثمان رضی الله عنه هم به همین منظور راهی مسجد شد. که در بین راه شورشیان به او حمله کرده به او هتک حرمت نمودند. حضرت زبیر بن عوام رضی الله عنه با شورشیان مذاکره نمود و آنها را پراکنده کرد. ولی شورشیان به محض یافتن فرصت به خانه خلیفه حمله کردند، و او را در حین تلاوت قرآن مظلومانه به شهادت رساندند.

خلافت حضرت علی رضی الله عنه

بعد از اینکه حضرت عثمان رضی الله عنه به شهادت رسید، مردم مدینه بر خلافت حضرت علی رضی الله عنه اتفاق نظر نمودند و حضرت علی رضی الله عنه خلیفه مسلمین قرار گرفت. گر چه هنوز خبر خلافت حضرت علی رضی الله عنه به مردم کوفه، بصره، مصر، اردن، فلسطین و شامات و غیره نرسیده بود تا موافقت آنها و عدم موافقتشان معلوم گردد، اما این جمله معروف علی مرتضی رضی الله عنه: «إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَسَمَوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا». «شوری از آن مهاجرین و انصار است، پس اگر همه بر یک نفر اتفاق نظر

نمودند و او را امام معرفی کردند آن مورد رضایت خداوند است»، می توانست جواب گوی تمام این ابهامات باشد. چون رای مهاجرین و انصار برای تایید یک رهبر کافی بود، و به فرض اختلاف چند نفر از بیعت، نمی توان مشروعیت خلافت خلیفه اسلام را زیر سوال برد. نکته ای که از کلام حضرت علی مرتضی رضی الله عنه می توان فهمید اینکه اگر تعدادی در مورد هر خلیفه ای از بیعت استنکاف نمایند ضربه ای بر مشروعیت قانونی خلیفه وارد نمی کند. زیرا اصل، بیعت اکثریت مردم است آن هم اکثریت مهاجرین و انصار مدینه، چنانچه حضرت علی رضی الله عنه با تایید خلافت خلفای قبل از خودش می گوید: «إنما بايعوني الذين بايعوا أبا بكر وعمر وعثمان علي ما بايعوهم عليه». «کسانی خلافت مرا تایید کرده و با من بیعت کرده اند که سه خلیفه قبل از من را تایید کرده و انتخاب نموده بودند. لذا چنانچه خلافت آنها مورد تایید بوده است»، از من نیز مورد تایید است و هیچ ایرادی در کارم نیست.

به هر صورت حضرت علی رضی الله عنه از بیعت عمومی فارغ گشت و به خانه تشریف برد، به محض اینکه به خانه رسید حضرت طلحه و زبیر رضی الله عنهما به همراهی تنی چند از اصحاب پیش او رفته و گفتند: ای علی، چنانچه استحضاری داری ما به شرط اجرای حدود الهی بر قاتلین عثمان با شما بیعت نموده ایم^۱. و الآن قاتلین عثمان رضی الله عنه در مدینه اند و تا پراکنده نشده اند فکری کن و از آنها قصاص بگیر.

حضرت علی رضی الله عنه فرمود: برادرانم، آن موضوعی که شما می دانید (وجوب قصاص)^۲ من هم می دانم ولی از این جماعتی که فعلا کنترل مدینه را در دست دارند اجرای قصاص را امری مشکل می دانم. لذا بگذارید اوضاع آرام شود و موقعیت من و تسلط بر امور مسجل تر گردد. سپس ان شاء الله این کار را انجام خواهم داد. من مطمئنم اگر الآن^۳ دست

۱- نهاية الأرب ج ۵/ ص ۱۰۸.

۲- صهرین.

۳- الكامل ابن اثیر ج ۳/ ص ۱۰۰- البدایة والنهاية ج ۷/ ص ۲۲۹-۲۲۸.

به قصاص بزنم نه تنها موفق نخواهم شد بلکه اینکه مرا هم از سر راه بر خواهند داشت! بعد از اینکه حضرت علی رضی الله عنه عهده دار امر خلافت گردید اولین اقدامش تعویض حکامی بود که توسط حضرت عثمان رضی الله عنه عهده دار امر فرمانداری ایالتها شده بودند. گرچه حضرت عبدالله بن عباس و حضرت مغیره بن شعبه با این امر مخالفت نمودند. ولی حضرت علی رضی الله عنه اصرار داشت که باید فرمانداران زمان حضرت عثمان رضی الله عنه عوض گردند، و نتیجه همان چیزی شد که حضرت مغیره بن شعبه و حضرت ابن عباس از آن هم بیم داشتند. یعنی فرمانداران پیشنهادی حضرت علی رضی الله عنه مورد قبول اهالی کوفه و شام نگرفتند، و اختلاف آنها با حضرت علی رضی الله عنه شروع گردید.

از طرفی وقتی حضرت طلحه و زبیر رضی الله عنهما جو مدینه را بسیار متشنج دیدند، برای دوری از آن با اجازه حضرت علی رضی الله عنه و به قصد عمره راهی مکه شدند. و در آنجا با حضرت عایشه رضی الله عنها که جلوتر از واقعه شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه به منظور حج به مکه آمده بود ملاقات نمودند حضرت عایشه رضی الله عنها از آنها پرسید: از مدینه چه خبر دارید؟ آنها گفتند: از دست شورشیان ستمگر و اعراب بدوی از مدینه بیرون و از قومی جدا شده این که به خاطر عمل زشتی که مرتکب شده بودند سرگردان بودند نه حقی را حق می شناختند و نه از باطنی رو گردان بودند. وجود حضرت عایشه رضی الله عنها در مکه و عزیمت حضرت طلحه و زبیر رضی الله عنهما به آن شهر و افرادی از بنی امیه که ماندن خود را در مدینه صلاح ندانسته بودند، باعث شده بود تا شهر مکه مملو از افرادی شود که همگی از اوضاع جهان اسلام متاثر بوده و در قصاص گرفتن از شورشیان باغی، وحدت نظر داشتند و این بهترین موقعیتی بود که می شد از آن برای اجرای این نقشه بهره برداری نمود. لذا

۱- چنانچه وقتی حضرت علی رضی الله عنه در موقع حرکت از بصره به سوی کوفه یاران خود را جمع کرد و در جلوی آنها این جمله را گفت: من فردا می خواهم به ذی قار بروم و هیچ کس از کسانی که به نحوی در شهادت عثمان دخالتی داشته اند حق ندارند که با من به ذی قار بیایند، در آن موقع همین افرادی که حضرت علی رضی الله عنه از جانب آنها احساس خطر می کرد با این الفاظ جواب علی مرتضی رضی الله عنه را دادند (یا ما را هم با خود ببر یا با تو همان خواهیم کرد که با عثمان کردیم). پس معلوم می شود که استنباط حضرت علی رضی الله عنه در مورد آنها چیز بسیار درستی بوده است. (مؤلف).

حضرت عایشه رضی الله عنها با معتنم شمردن این فرصت در صحن مسجد الحرام و در کنار حجر الاسود ایستاده چنین گفت: ای مردم، افرادی ظالم و مقام طلب و صحرا گرد و کسانی که وجود حکومت اسلامی را به ضرر خود می دانستند با بردگان فرومایه اهل مدینه یک دل شده و خلیفه بر حق رسول خدا را مظلومانه به شهادت رساندند، اموال مسلمین را غارت کرده و اموال شخصی خلیفه را به یغما برده اند و چنان افراد منحوسی هستند که به خدا یک انگشت عثمان از یک دنیای پر از چنین افرادی بهتر است، لذا تدبیری بیاندیشیم تا راهی برای نابودی این افراد ظالم اتخاذ نماییم.

این خطبه حضرت عایشه رضی الله عنها که خط مشی آینده او را بیان می کند دلیل روشنی است بر اینکه اقدام او و حضرات طلحه و زبیر رضی الله عنهما به هیچ عنوان به منظور اختلاف با حضرت علی رضی الله عنه نبوده، چون به قول صاحب فتح الباری شارح بخاری هیچ کس از اصحاب و تابعین و حتی اندیشمندان اسلامی معتقد بر این نیست که اقدام حضرت عایشه و طلحه و زبیر رضی الله عنهم بخاطر مخالفت با خلافت حضرت علی رضی الله عنه بوده است، یا حتی یکی از آنها ادعای خلافت را داشته باشند^۱. بلکه فقط به منظور قصاص خون عثمان رضی الله عنه و جلوگیری از هرج و مرج جامعه اسلامی بوده است.

بعد از شنیدن این صحبتها، تمام شنوندگان آمادگی خود را برای هر اقدامی اعلام کردند و بعد از مشوره ای که بین بزرگان صحابه در مکه انجام گرفت، رای بر این گرفته شد که باید در کوتاهترین مدت، رؤوس فتنه نابود گشته و جامعه از لوث آنها پاکسازی گردد. اما از آنجایی که اشرار در مصر و کوفه و بصره پراکنده بودند می بایست در مورد هر کدام به طور جداگانه اقدام نمود، و چون تعداد آنها در بصره بیشتر از بقیه شهرها بود اول به طرف بصره حرکت نمودند. تا بعد از آن به مناطق دیگر پردازند^۲ وقتی به بصره

۱- العواصم من القواصم.

۲- حرکت حضرت طلحه و زبیر به طرف کوفه دلیل واضحی بر عدم مخالفت آنها با حضرت علی است و گر نه می بایست به مدینه حمله کنند. (مولف).

نزدیک شدند، حضرت عایشه رضی الله عنها به بعضی از بزرگان بصره مثل احنف ابن قیس و حبره ابن شیمان نامه نوشت، و آمدن خود را به اطلاع آنها رسانید، حاکم بصره (عثمان ابن حنیف) که از طرف امام امارت بصره را بر عهده داشت، ابو الاسود دولی و عمران بن حصین را برای تحقیق اوضاع نزد آنها فرستاد، تا علت آمدن آنها را جویا شود. وقتی نمایندگان عثمان بن حنیف نزد حضرت عایشه رضی الله عنها رسیدند هدف آمدن آن حضرت را جویا شدند. حضرت عایشه رضی الله عنها فرمود: یورش به حرم رسول خدا، توسط اشرار و فتنه انگیزان و شهادت خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله به یغما بردن بیت المال مسلمین در این شهر ما را بر آن داشت تا از مکه بیرون شویم و اعمال زشت و اهداف ناشایست آنها را به اطلاع عموم مسلمانان برسانیم، تا امت اسلامی در مورد آنها تدابیری اتخاذ نماید که هم برای امنیت خود مسلمین مفید باشد و هم برای کج اندیشان درس عبرتی باشد که دیگر دست به چنین جنایتی نزنند.^۱

سپس پیش حضرت طلحه و زبیر رضی الله عنهما رفته و علت آمدنشان را جویا شدند که از آن دو هم همان جوابی را شنیدند که از عایشه صدیقه رضی الله عنها شنیده بودند. فرستادگان، به بصره برگشتند و اخبار را به اطلاع حاکم بصره رساندند. لشکر مکه به طرف بصره حرکت نمود و در جایی به نام مرید بیرون از بصره مستقر گردید، عثمان بن حنیف به همکاری حکیم ابن جبلة (یکی از رؤوس اشرار) هم، مردم بصره را برای دفاع شهر بسیج نمود. وقتی دو لشکر در روبروی هم قرار گرفتند حضرت عایشه رضی الله عنها با صدای بلند هدف از آمدنش را این طور به گوش همگان رسانید: ای مردم، تمام شایعات و افراهایی که به عثمان نسبت داده شده و نامه‌های جعلی که به علی و طلحه و زبیر رضی الله عنهم نسبت داده شد دروغ است. و این فقط حربه‌ای بوده برای اغفال مردم، آنچه الآن لازم است تا بدان توجه شود، دستگیری قاتلان عثمان و اجرای حکم الهی (قصاص) درباره آنهاست. صحبت حضرت عایشه رضی الله عنها باعث شد تا گروهی به واقعیت امر پی برده و از لشکر

۱- الکامل ابن اثیر ج ۳/ص ۱۰۸.

بصره جدا شده به لشکر مکه پیوندند، ولی گروه دیگری که تحت تاثیر اقوال حکیم بن جبله (رئیس یکی از قشون اربعه حمله کننده به مدینه) فریب خورده بودند و صحبت‌های حضرت عایشه رضی الله عنها را زنگ خطری برای خود می‌دانستند بدون اینکه از حاکم بصره دستوری به آنها برسد با اشاره حکیم، بر لشکر مکه تاختند. ولی لشکر مکه به دستور حضرت عایشه رضی الله عنها از برخورد جدی با آنها خودداری کرد، و فقط حالت تدافعی به خود گرفت. صبح روز بعد، مجدداً لشکر بصره بر لشکر مکه حمله کرد ولی لشکر مکه باز هم از برخورد جدی خودداری نمود. حکیم بن جبله که آینده را بسیار به ضرر خود می‌دید لشکر بصره را تشویق به جنگ می‌نمود، ولی لشکر مکه به فرماندهی حضرت زبیر ابن عوام رضی الله عنه این فرمانده شجاع و مشهور قریش به راحتی از پس حملات او برآمده و به او جواب می‌دادند تا اینکه تعداد بسیار زیادی از آنها را به قتل رسانده و آنها را محکوم به شکست کردند، وقتی لشکر بصره خود را محکوم به شکست دید از جنگ دست کشیده و به صلحی مشروط راضی گشت که بعداً شرایط صلح از طرف نماینده حاکم بصره اجرا نگشت، و بصره به تصرف حضرت طلحه و زبیر رضی الله عنهما در آمد و حضرت طلحه و زبیر رضی الله عنهما^۱ بعد از تصرف، حاکم آن شهر را آزاد گذاشتند که به هر جا دلش می‌خواهد برود (این عبارتی که در بعضی تواریخ و نمایشنامه‌ها مشاهده می‌شود که یاران طلحه و زبیر موی سر و ریش حاکم بصره را کنده، سپس او را از بصره بیرون کرده‌اند) مورد قبول محققین و مورخین نمی‌باشد، چون با روحیه اصحاب و جلالت‌شان آنها هماهنگی ندارد.

تسلط حضرت طلحه و زبیر رضی الله عنهما بر بصره و روستاهای^۲ تابعه، خبر تکان دهنده‌ای بود

۱- شرط صلح این بود که اگر طلحه و زبیر به طور اجبار با حضرت علی بیعت کرده باشند او بصره را به آنها تحویل دهد غافل از اینکه بیعت حضرت طلحه و زبیر به هر صورتی که انجام گرفته باشد، اشکالی در صحت خلافت حضرت علی وارد نمی‌کند چون عامه مردم با حضرت علی بیعت کرده‌اند و اگر افرادی چون حضرت سعد ابن ابی وقاص، عبدالله ابن عمر و حسان ابن ثابت و کعب ابن مالک و محمد بن اسلمه و اسامه ابن زید با او بیعت نکرده‌اند اشکالی به خلافتش وارد نمی‌کند. (مولف)

برای قاتلین حضرت عثمان رضی الله عنه زیرا تسلط آنها بر بصره قاتلین را در دهانه مرگ احمر قرار می داد. لذا آنها با توجه به این موضوع، بیکار نشستند و حکیم ابن جبله و ذریع ابن المخترش و حرقوص با عده سیصد نفری از دشمنان عثمان رضی الله عنه در کناره قریه (دار الرزق) مهبیای جنگ با حضرت طلحه و زبیر رضی الله عنهما شدند که خوشبختانه به جز حرقوص و تنی چند از افرادش بقیه همگی به هلاکت رسیدند. بعد از پایان جنگ، حضرت طلحه و زبیر که از جانب حرقوص و بقایای اشرار، احساس خطر می کردند وارد شهر بصره شده و اعلام کردند هیچ کس حق ندارد گروهی یا فردی از اشرار را به منزلش جای دهد بلکه همه موظفند، این مردم مفسد را دستگیر نموده و به ما تحویل دهند. مردم هم آنها را دستگیر نموده یا محل اختفایشان را به سربازان حضرت طلحه و زبیر رضی الله عنهما نشان می دادند تا اینکه لشکر مکه آنها را به جزای اعمالشان برسانند.

از طرفی حضرت علی رضی الله عنه لشکری را آماده نمود و می خواست به شام (محل حکومت حضرت معاویه رضی الله عنه) حمله کند ولی اقدام حضرت طلحه و زبیر رضی الله عنهما او را از حرکت به شام منصرف کرد و منتظر ماند تا ببیند سرانجام این لشکر کشتی به کجا خواهد انجامید. تا اینکه به او خبر رسید که آنها بصره را تصرف نموده اند لذا آن حضرت راهش را از شام به طرف بصره تغییر داد تا اینکه با این دو نفر تبادل نظر نموده، و بعد از رسیدن به نتیجه مطلوب به طرف شام رهسپار شود. حضرت علی رضی الله عنه قبل از رسیدن به بصره، فرزندش حسن و عمار بن یاسر رضی الله عنهما را به منظور جذب نیرو و وسایل جنگی بیشتر رهسپار کوفه کرد، آنها در شهر کوفه در مسجد آن شهر سخنرانی نموده و مردم را به همراهی حضرت علی رضی الله عنه فرا خواندند. اهل کوفه هم بدون هیچ تاملی به ندای آنها لبیک گفته و در مدت کوتاهی ۹ هزار نفر و به روایتی دوازده هزار نفر آماده گردیدند و در محل ریزه به حضرت علی رضی الله عنه پیوستند. حضرت علی رضی الله عنه مقدمشان را گرمی داشت و به آنها گفت: من شما را خواستم تا با همدیگر پیش برادرانمان در بصره برویم و با آنها در مورد این قضیه ای که بوجود آمده مذاکره نماییم. اگر آنها حرف ما را پذیرفتند این تنها آرزوی

ماست، و اگر لجاجت نمودند ما با آنها مدارا می‌کنیم تا جنگی صورت نگیرد، و در مذاکره با آنها به همان قضیه‌ای راضی خواهیم شد که بنفع امت اسلامی می‌باشد.

بعد از این صحبت، حضرت علی رضی الله عنه، قعقاع ابن عمرو (این شهسوار مشهور عرب و هم‌رمز حضرت خالد بن ولید در جنگ با رومیان) را به طرف آنها فرستاد حضرت قعقاع اول پیش ام‌المومنین رفت و علت آمدن را از آن حضرت جویا شد. حضرت عایشه رضی الله عنها فرمود: ای فرزندم، من برای اصلاح وضع آشفته مسلمین آمده‌ام. قعقاع گفت: پس دستور دهید حضرت طلحه و زبیر رضی الله عنهما بیایند تا در پیش شما با آنها مذاکره نمایم وقتی آن دو حاضر شدند حضرت قعقاع گفت: من از ام‌المومنین سؤال کردم و علت آمدنشان را جویا شدم ایشان فرمودند: برای اصلاح اوضاع مسلمین به اینجا آمده است، و حالا شما بگویید: چرا به اینجا آمده‌اید؟ آنها گفتند: عقیده ما هم همان است که عایشه صدیقه فرموده است. حضرت قعقاع سؤال کرد که این اصلاح بین امت چگونه به وجود می‌آید؟ آنها جواب دادند: به طریق قصاص از قاتلین عثمان. چون اگر قصاص ترک گردد گویا یک حکم از احکام قرآن ترک شده است. قعقاع بن عمرو گفت: همانطور که جلوتر حضرت علی به شما گفته از آنجاییکه آن حضرت قادر به اخراج و قصاص از شورشیان نیست^۱ (در حالی که قصاص را بر آنها واجب می‌داند) بهتر است فعلا بر این مسئله پا فشاری نشود زیرا اقدام بر آن، دشمنان بیشتری را برای اسلام بوجود خواهد آورد^۲، و خانواده آنها را بر علیه اسلام تحریک خواهد کرد. لذا اقدام به آن نه تنها شما را به مقصد نخواهد رساند بلکه شما را با مشکلات بیشتری روبرو خواهد کرد. حضرت عایشه رضی الله عنها فرمود: پس نظر شما چیست؟ حضرت قعقاع فرمود: به نظر من علاج این واقعه در حال حاضر سکوت و صلح و آشتی است که این امر می‌تواند نوید بخش نزول رحمت الهی

۱- العواصم من القواصم/ ص ۱۶۴

۲- چون بعضی از قاتلین از روسای طوائف بودند که کشتن بی‌درنگ آنها احساسات قومی افراد را تحریک کرده بر علیه اسلام و ادار می‌کرد. (مؤلف)

بر ما باشد و ما را بر اجرای قصاص موفقتر گرداند. حضرت طلحه و زبیر رضی الله عنهما مشوره حضرت قعقاع رضی الله عنه را پذیرفتند و گفتند: اگر بقیه لشکر حضرت علی همین عقیده تو را داشته باشند یقیناً این همه یاس و ناامیدی تبدیل به امید خواهد شد، و ما به مطلب مورد نظر خواهیم رسید. بعد از توافق طرفین، حضرت قعقاع به لشکر حضرت علی برگشت و نتیجه مذاکره اش را بسیار سودمند خواند. حضرت علی رضی الله عنه هم از اینکه توافقی عاقلانه و خردمندانه بین آنها بوجود آمده بسیار خوشحال شد و خطاب به سربازانش فرمود: ای مردم، آداب و رسوم جاهلیت را رها کنید و به اخلاق پسندیده و اسلامی چنگ بزنید، خداوند با فرستادن پیامبرش همه شما را مورد لطف و مرحمتش قرار داد و شما را زیر پرچم پر افتخار توحید تحت قیادت و رهبری سه نفر از خلفاء بر حقش (ابوبکر، عمر، عثمان) به بزرگترین انعامات مفتخر گرداند.^۱ سپس افزود: برنامه فردایم اینست که من از اینجا به طرف بصره خواهم رفت و تنها کسانی می توانند من را در این سفر همراهی کنند که اصلاً و به هیچ طریقی در قتل عثمان دخالتی نداشتند.^۲ «ألا إني مرتحل غدا ولا یرتحل معي أحد أعان علی قتل عثمان بشيءٍ من أمور الناس». خطبه امام دردی قار زنگ خطری برای آن دسته از لشکریانش که در^۳ شهادت عثمان دخالت داشتند. و همین باعث شد که آنها به فکر چاره ای بیفتند.

آنها با تعجب از لحن امام، از همدیگر سؤال می کردند آیا آنچه علی گفت شنیدید؟ آیا این حرفها نشانه دوری علی از ما نیست؟ (غافل از اینکه حضرت علی در اصل هم با آنها نبود). ما از قبل می دانستیم که طلحه و زبیر برای قصاص خون عثمان لشکرکشی نموده اند ولی از نیت علی و هدفش هیچ اطلاعی نداشتیم، اما امروز فهمیدیم که او نیز به

۱- البدایة والنهایة ج ۲/ ص ۶۵

۲- ابن خلدون ج ۲/ ص ۱۶۰

۳- آنها عبارتند از: غلاب ابن هیثم، مالک اشتر، شرح ابن اوفی، عبدالله ابن سبا و ۲۵۰۰ نفر دیگر که هیچکدام از آنها صحابی نبودند. (صهرین).

دنبال فرصت می‌گردد و او هم در پی قصاص است^۱. لذا دوستان هوشیار باشید و به فکر چاره‌های اساسی شوید نگذارید این موقعیت از دست برود. یقین کنید که اگر این دو گروه به هم برسند، صلح خواهند نمود و آن موقع چهره واقعی ما برای آنها معلوم شده و همگی ما را به قتل خواهند رساند.

در پایان صحبت‌های حضرت علی رضی الله عنه یکی از رؤوس بی‌حیای اشرار رو به امیر مومنان نمود و گفت: ای علی، اگر قرار بر این باشد که فقط تو و همراهانت به تنهایی به ذی قار بروی و با طلحه و زبیر صلح نمایی و ما را در اینجا تنها بگذاری، با تو همان خواهیم کرد که با عثمان نمودیم^۲. حضرت علی رضی الله عنه که از زیاد بودن افراد اشرار و نبود ایمان در آنها احساس خطر می‌کرد مجبور شد تا آنها را با خود به همراه ببرد، وقتی دو سپاه (لشکر حضرت علی و طلحه و زبیر رضی الله عنهم) در مقابل همدیگر قرار گرفتند، هر کدام سعی می‌نمود در جمع نمودن گلهای صلح از دیگری سبقت بگیرد، چنانچه حضرت علی رضی الله عنه به نشانه صلح پسر عم خود عبدالله ابن عباس رضی الله عنه پیش حضرت طلحه و زبیر رضی الله عنهم فرستاد، حضرت طلحه و زبیر هم محمد فرزند حضرت طلحه را پیش حضرت علی رضی الله عنه فرستادند و هر دو گروه با خوشحالی زائد الوصفی برای رسیدن فردا، و لحظات خوش صلح، شادی می‌نمودند.

صلح گرچه برای اینها بسیار جالب بود، ولی برای قاتلین عثمان رضی الله عنه و دست اندر کارانش لحظات بسیار سختی بود، لذا آنها بسیار تلاش می‌کردند تا بتوانند این موقعیت را از مسلمانان سلب نموده و دو گروه را به جان هم بیندازند، و برای اینکه بتوانند در هدف خود موفق گردند یک جلسه مشورتی اضطراری تشکیل دادند. در آن جلسه یکی از آنها گفت: بهتر است تا صلح برقرار نشده با این گروه وارد جنگ شویم. یکی از رؤوس اشرار

۱- نهاية الأرب ج ۵/ ص ۱۳۷- ابن خلدون ج ۲/ ص ۱۶۰.

۲- ابن کثیر ج ۷/ ص ۲۶۶- صهرین /ص ۲۳۰- الکامل ابن کثیر ج ۲/ ص ۱۲۰- نهاية الأرب ج ۵/ ص ۱۳۷.

(غلاب ابن هیثم) گفت: بهتر است فرار کنیم تا اسیر نگردیم، (عبدالله بن سبا یکی از سر سخت ترین دشمنان اسلام، که نقشه های مرموز او ضربات مهلکی را بر پیکر اسلام وارد نموده بود. تعجب است چرا بعضی از متفکرین معاصر سعی می کنند چهره واقعی ابن سبا را به عنوان یک افسانه القاء کنند؟ چیزی که تمام تواریخ معتبر آن را رد می کنند). این پیشنهاد را هم رد کرد و سپس خودش چنین گفت: راه پیروزی ما اینست که این دو لشکر را در تاریکی شب به جان هم اندازیم به طوری که هیچکدام متوجه نشوند مقصر کدام است، وقتیکه میدان کارزار گرم شد ما از جنگ کناره گیری می کنیم تا به ما و سربازان ما آسیبی نرسد.

این نظریه ای بود که مورد قبول همه شان قرار گرفت، لذا اهل فتنه به دو گروه تقسیم شدند: یکی از آن دو گروه به طرف لشکر حضرت علی رضی الله عنه رفتند و گروه دیگر به طرف لشکر حضرت طلحه و زبیر رضی الله عنهما. سپس گروهی که در کنار حضرت علی رضی الله عنه قرار داشتند به طرف حضرت طلحه و زبیر رضی الله عنهما تیر اندازی کردند و گروهی که در کنار حضرت طلحه و زبیر رضی الله عنهما بودند به طرف حضرت علی رضی الله عنه تیراندازی نمودند، و دو لشکر مسلمانان را که با اطمینان کامل به صلحی شیرین لحظه شماری می کردند غافلگیر ساخته و به یک جنگ بسیار شدید مواجه ساختند وقتی جنگ شدت گرفت، منافقین از میدان جنگ کناره گیری کرده و فقط نظاره گر میدان شدند. از طرفی سربازان حضرت طلحه و زبیر و حضرت علی رضی الله عنه هر کدام با متهم نمودن طرف مقابل به کشتار همدیگر مبادرت می کردند، هر چه حضرت علی رضی الله عنه با صدای بلند و فریادهای پیاپی با جملات: «ألا كفوا ألا كفوا»^۱. «های باز ایستید، های باز ایستید». سربازان را از جنگ باز می داشت ولی گرمی میدان کارزار و شدت جنگ به حدی بود که جملات او کار ساز نمی شد. حضرت عایشه رضی الله عنها در این موقع در محله ازد به سر می برد و از وقوع جنگ هیچ اطلاعی

۱- البدایة والنهاية ج ۷ / ص ۲۶۷.

نداشت، قاضی شهر که از شنیدن خبر جنگ به وحشت افتاده بود، از حضرت عایشه رضی الله عنها خواست تا برای خاموش نمودن شعله جنگ دست به کار شود. حضرت عایشه رضی الله عنها بدین منظور وارد میدان جنگ شده، و در حالیکه بر کجاوه نشسته بود مردم را از ادامه جنگ باز می‌داشت^۱. اما تلاش او مثمر واقع نشد و آوازه‌های او بجایی نرسید چون میدان جنگ به قدری گرم بود که این صداهاى او شنیده نمی‌شد و تعداد بسیار زیادی از مسلمانان جام شهادت نوشیدند^۲. مقتولین میدان جنگ به قدری زیاد بود که حضرت علی رضی الله عنه از مشاهده آنها ناراحت شده و برای فرزندش حسن فرمود: ای فرزندانم، لیت أباک مات منذ عشرين سنة، «ای کاش پدرت بیست سال جلوتر مرده بود و این واقعه اسفناک را نمی‌دید».

حضرت حسن فرمود: «أيا أبت، قد كنت أنهاك عن هذا» «ای پدرم، من شما را از این کار بازداشتم». قال: «يا ابني، أني لم أر أن الأمر يبلغ هذا»^۳. «حضرت علی رضی الله عنه فرمود: ای فرزندانم، من گمان نمی‌کردم که کار به اینجا خواهد کشید».

شاید در اینجا سئوالی در ذهن خوانندگان عزیز ایجاد شود که شما اقدام طلحه و زبیر رضی الله عنهما را چگونه توجیه می‌کنید. در حالیکه وقتی که از حضرت علی رضی الله عنه در مورد حضرات طلحه و زبیر رضی الله عنهما سؤال شد، حضرت علی رضی الله عنه بدین گونه جواب دادند:

سئل علي بن ابيطالب رضی الله عنه و هو القدوة عن قتال أهل البغي من أهل الجمل والصفين، أمشركون هم؟ قال: لا، من الشرك فروا- فقیل: أمنافقون؟ قال: لا، لأن المنافقين لا يذكر الله إلا قليلاً. قيل له: فما حالهم؟ فقال: إخواننا بغوا علينا^۴. «از علی مرتضی رضی الله عنه

۱- البداية والنهاية ج ۷/ ص ۲۶۷.

۲- البداية والنهاية ج ۷/ ص ۲۶۶.

۳- البداية والنهاية ج ۷/ ص ۲۶۸.

۴- مصنف ابن ابي ج ۴/ ص ۱۰۱۳ باب الجمل - السنن الكبيرى للبيهقى ج ۸/ ص ۱۷۳ - الجامع لأحكام

القرآن قرطبي ج ۱۶/ ص ۳۲۴ تحت آیه: ﴿فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ﴾

در مورد اهل (بغی) از جمل و صفین سؤال کردند که آیا آنها مشرک بودند؟ حضرت علی رضی الله عنه فرمودند: آنها از شرک گریزان بودند. گفته شد: آیا منافق بودند؟ حضرت علی رضی الله عنه فرمودند: نه، زیرا منافقین خیلی کم خدا را عبادت می‌کنند. سؤال شد پس آنها چه کسانی بودند؟ حضرت علی رضی الله عنه فرمودند: آنها برادران ما بودند که بر ما شوریدند». در این جملات حضرت علی، لفظ بغاوت بکار رفته، و از نظر فقهی باغی به کسی می‌گویند که بر علیه حکومت اسلامی با یکسری توجیهات و تأویلاتی دست به عملیات نظامی بزند و در پی براندازی نظام باشد لذا با توجه به این حدیث حضرت علی، اقدام حضرت طلحه و زبیر را چگونه توجیه می‌کنید؟ قبل از اینکه به جواب سؤال پردازیم بهتر است تا معنی لفظ بغی را درست بدانیم سپس به تشریح حدیث پردازیم.

تشریح لفظ بغی: لفظ بغی دارای یک معنی لغوی است، و یک معنای اصطلاحی معنی لغوی بغی یعنی زیادتی و تجاوز از حد.

و معنی اصطلاحی آن: عبارت است از اقدام نظامی بر علیه رهبر اسلامی آن هم به خاطر توجیهات و تاویلات شخصی، و مراد از بغی در این عبارت همان معنای اول مد نظر است و از فرمایشات حضرت علی رضی الله عنه هم همان معنی اول دانسته می‌شود، چنانچه وقتی بعضی از طرفداران حضرت علی رضی الله عنه غلو نمودند و طرف مقابل خود را کافر می‌گفتند. حضرت علی رضی الله عنه فرمودند: اینطور نگویند، شما را به خدا کلمات درستی را در مورد آنها به کار بگیرید. «فإنهم زعموا إنا بغينا عليهم وزعمنا أنهم بغوا علينا»^۱. «آنها گمان نمودند که ما بر آنها بغاوت کردیم و گمان ما بر این است که آنها بر ما بغاوت کرده‌اند»، یا به قول حضرت جعفر رضی الله عنه به نقل از پدرش می‌گوید: «إن علياً رضی الله عنه كان يقول لأهل حربته: إنا لم نقاتلهم على التكفير لهم ولم نقاتلهم على التكفير لنا، ولكننا رأينا على حق»^۲.

۱- ابو زرعه از جعفر بن محمد- ابن عساکر کامل ج ۴/ص ۳۲۹ طبع دمشق سال ۱۳۷۱ قمری- تهذیب ابن عساکر لابن بدران ج ۱/ص ۷۳- منهاج السنة ج ۳/ص ۶۱- الممتقی للذهبی/ص ۳۳۵ طبع مصر.

۲- قرب الاسناد عبدالله بن جعفر الحمیری الشیعی/ص ۴۵ طبع ایران.

«حضرت علی رضی الله عنه در مورد متقاتلینش فرمود: ما بخاطر کافر بودنشان با آنها نمی‌جنگیدیم، و ایشان هم بخاطر کافر بودن ما با ما نمی‌جنگیدند بلکه جنگیدن ما با همدیگر به این خاطر بود که هر کدام گمان می‌کنیم ما بر حق هستیم». لذا معلوم می‌شود که هدف حضرت علی رضی الله عنه از بکار بردن لفظ بغاوت، همان تجاوز است، زیرا اگر تصور حضرت علی رضی الله عنه بر این است که آنها بر او بغاوت نمودند خود او نیز اظهار می‌دارد که آنها نیز در مورد حضرت علی رضی الله عنه همچین عقیده‌ای دارند و او را باغی می‌پندارند، چون از تمام مناطق اسلام بالاخص شام به آن عظمت، هیچگونه توافقی با علی مرتضی رضی الله عنه انجام نشده بود، بنابراین، حضرت علی رضی الله عنه با این جمله می‌خواهد: اولاً، برادری آنها را به اثبات برساند، و در ثانی اینکه اقدام آنها یک تجاوزی بوده که شاید در صورت پرهیز از آن جامعه اسلامی دچار این مشکل جدی نمی‌شد، و از آنجاییکه اقدام آنها خالی از هرگونه انحراف عقیدتی و عناد ذاتی بوده. حضرت علی رضی الله عنه که آشناتر با عقاید و افکار آنهاست، آنها را برادر خود خوانده و از هر گونه لفظ توهین آمیز به آنها نهی می‌کند.

بر می‌گردیم به اصل واقعه جمل، در همان گرمی جنگ حضرت علی رضی الله عنه حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت زبیر رضی الله عنه یادآوری کرد، مبنی بر اینکه ای زبیر، تو با علی خواهی جنگید در حالیکه حق با علی است^۱، به محض اینکه این حدیث به سمع حضرت زبیر رضی الله عنه رسید بلافاصله به قصد کناره گیری از میدان جنگ از کنار احنف عبور کرد. احنف با ابراز جملاتی که بیشتر تهمت بود به افراد ما حول خود گفت: چه کسی خبر مرگ او را برایم می‌آورد. عمرو بن جرموز گفت: من سپس بعنوان بدرقه با او همراه شدم و چون به وادی السباع رسیدند زبیر را غافل گیر نموده و در حال نماز او را به شهادت رساند.

اما ابن عبدالبر در الاستیعاب طریقه شهادت او را اینطور می‌گوید: عمرو بن جاودان از احنف بن قیس نقل می‌کند که می‌گفته است: چون حضرت زبیر به محل سفوان رسید

۱- عقیده ما اهل سنت بر این است که در جنگ جمل حق به جانب حضرت علی رضی الله عنه بوده است، ولی چون اقدام حضرات طلحه و زبیر هم ناشی از اجتهاد بوده است به حضرت علی دو درجه و به حضرات طلحه و زبیر یک درجه تعلق می‌گیرد. این بحث در آخر کتاب با تشریح بیشتری خواهد آمد.

مردی به نام نعر که از بنی مشاجع بود او را دید و گفت: ای حواری رسول خدا به کجا می روی؟ عمیر ابن جرموز (عمرو ابن جرموز) و فضاله ابن حابس و نفع که از یاران احنف بودند چون این خبر را شنیدند همراه گروهی از گمراهان بنی تمیم به محله سفوان رفتند و او را در حالیکه همراه نعر بود دیدند.

عمیره بن جرموز که سوار بر اسب ناتوانی بود از پشت سر به زبیر حمله کرد و نیزه ای را به او زد که کارگر نشد زبیر که سوار بر اسب مشهوری بنام ذوالخمار بود به حمله کرد و چون عمیره ابن جرموز (عمرو بن جرموز) احساس کرد که ممکن است کشته شود دوستان خود نفع و فضاله را به یاری خواست، و سپس همگی آنها به زبیر رضی الله عنه حمله کردند و او را به شهادت رساندند.^۱ گویند: چون مردی از اقوام عمرو بن جرموز از قتل زبیر رضی الله عنه اطلاع یافت، به عمرو گفت: به خدا سوگند آبروی تمام یمنی ها را با کشتن زبیر از بین بردی که زبیر از سرداران مهاجر و سوارکار و حواری و پسر عمه رسول خدا بود. به خدا سوگند اگر او را در جنگ کشته بودی بر ما سنگین بود و ننگ آن دامن ما را می گرفت تا چه رسد به اینکه او را در حالیکه در پناه تو و مهمان تو بود، کشتی.^۲ بعد از اینکه حضرت زبیر رضی الله عنه به شهادت رسید قاتلش سر بریده حضرت زبیر و شمشیرش را بدست گرفته، نزد سیدنا علی رضی الله عنه آمد تا به گمان خود از حضرت علی رضی الله عنه مزدگانی بگیرد. که برخلاف انتظارش وقتی حضرت علی از قضیه خبر دار شدند، بسیار غمگین شده و فرمودند: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «بَشِّرْ قَاتِلَ ابْنِ صَفِيَّةَ بِالنَّارِ»، «ای علی، قاتل زبیر را بشارت به دوزخ بده».^۳ و امروز من هم این بشارت رسول خدا را به اطلاع

۱- المعرفة والتاريخ للصنوي ج ۳/ ص ۳۱۲ و ۳۱۱- المطالب العالیة لابن حجر / ۴۶۶ تاریخ طبری ج ۴/

ص ۴۹۹ و ۴۹۸- الإصابة ج ۱/ ص ۵۲۸ طبقات ابن سعد ج ۳/ ص ۱۱۲ و ۱۱۱- نهاية الأرب ج ۵/ ص ۱۶۲.

۲- نهاية الأرب ج ۵/ ص ۱۶۲.

۳- طبقات ابن سعد ج ۳/ ص ۱۱۲.

قاتل زبیر (عمرو بن جرموز) می‌رسانم و به او می‌گویم که جایش دوزخ خواهد بود، شاعر چه زیبا می‌گوید:

أتيت علياً برأس الزبير وقد كنت أرجو به الزلقة
«سر بریده زبیر را به امید گرفتن پاداش پیش علی بردم».

فبشر بالنار قبل العيان وبئس البشارة ذي التحفة
«قبل از دیدنم من را بشارت به دوزخ داد و چه بشارت بدی بود برای آورنده تحفه».

لسيان عندي قتل الزبير ضربة عنز بذي الجحفة
«و کشتن زبیر در نزد من برابر است با ضربه زدن گورخری در ذوالجحفه».

سپس شمشیر زبیر را به دست گرفته و فرمودند: به خدا این شمشیری است که غم‌ها مشکلات زیادی را از رسول خدا دفع نموده است. وقتی خبر شهادت حضرت زبیر رضی الله عنه، به اهل بیت حضرت علی رضی الله عنه رسید «صاحت فاطمة بنت علي عليه فقيل لعلي: هذه فاطمة تبكي على الزبير فقال: فعلى من بعد الزبير؟ إذا لم تبك عليه» «حضرت فاطمه دختر حضرت علی با صدای بلند شروع کرد به گریه کردن. افرادی که در آن حوالی بودند از این کار حضرت فاطمه تعجب کرده و به علی گفتند: که ای علی، این دخترتان را ببینید که دارد بر فقدان زبیر گریه می‌کند حضرت علی خطاب به حاضرین گفت: اگر فاطمه بر زبیر گریه نکند پس به چه کسی گریه کند»، یعنی زبیر لایق اینست تا در فقدانش گریه شود.

اینست همان چهره واقعی آنها که قرآن با تمجید آن لقب ارزشمند ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ «در بین همدیگر رحمدل می‌باشند» را به آنها نسبت داده‌است جریر بن عطیه بنت حذیفه که از شاعران معروف عرب است در مورد زبیر بن عوام می‌گوید:

آیا این بردگان و فرومایگان (خطاب به قاتلان عثمان رضی الله عنه) پس از کشتن دوست محمد صلی الله علیه و آله (حواری رسول الله صلی الله علیه و آله) زبیر بن عوام باز هم امیدوارند در محضر رسول الله صلی الله علیه و آله

دارای ارزش و اعتبار باشند، این محال است. چطور می شود که کسی ادعای دوستی رسول خدا را نماید. و باز با کمال قساوت، پسر عمه و دوست خصوصی او را به شهادت برسانند.

(این خیال است محال است و جنون) حسان بن ثابت صحابی رسول خدا و شاعر آن حضرت، زبیر بن عوام را چنین می ستاید.

أقام على عهد النبي و هديه حواريه والقول بالفعل يعدل
 «زبیر که حواری رسول خدا بود پیمان و رهنمودهای پیامبر را بر پا می داشت و گفتارش با کردارش هماهنگ بود».

أقام على منهاجه وطريقه يوالي ولي الحق والحق أعدل
 «زبیر به راه و روش پیامبر زیست، و نسبت به ولی حق دوست دار بود و حق از همه چیز برتر است».

هو الفارس المشهور والبطل الذي يصول إذا ما كان يوم محجل
 «او سوارکار و پهلوان نامداریست که روزهای جنگ سخت حمله می کند».
 له من رسول الله قربي قريبة ومن نصره الإسلام مجد موثل
 «او از خویشان نزدیک پیامبر است و با نصرت اسلام برای او مجد و عظمت پیوسته فراهم است».

فكم كربة ذب الزبير بسيفه عن المصطفى والله يعطي ويجزل
 «چه بسیار اندوهی که او با شمشیر خود از چهره رسول خدا زدوده است، و خداوند پاداش او را خواهد داد، پاداشی فراوان».

إذا كشف عن ساقها الحرب هشها بأبيض سباق إلى الموت يرقل
 «آن زمانی که زائل کند جنگ از ساق خود لباسش را، او با شمشیر سفید خویش به سوی

۱- الشعر والشعراء ابن قتيبة/ ص ۳۷۴ تا ۳۸۰ به نقل از نهاية الأرب ج ۵/ ص ۱۶۱.

مرگ رقص کنان می‌رود».

فما مثله فيهم ولا كان قبله وليس يكون الدهر ما دام يذبل
«مانند او نه در ایشان و در پیشینیان است و تا کوه یذبل استوار باشد چون او نخواهد
آمد»^۱.

ثناؤك خير من فعال معاشر و فعلك يابن الهاشمية الفضل
«ستایش تو از کار همراه تو بهتر است و کار تو ای فرزند هاشمی بهترین کارهاست».
حضرت عاتکه همسر زبیر نیز وقتی که خبر تکان دهنده شهادت زبیر به او رسید او با
اظهار تاسف می‌گفت:

غدر ابن جرموز وبفارس بهمه يوم اللقاء و مكان غير معرد
«پسر جرموز در روز جنگ به سالار لشکر غدر و خدعه کرد و حال آنکه هرگز سالاری نبود
که بگریزد».

يا عمرو لو نهته لوجدته لا طائشا رعش الجنان ولا اليد
«ای عمرو، اگر او را از تصمیم خود آگاه کرده بودی می‌دیدي که دارای دل استوار و پنجه
محکم است».

شلت يمينك إن قتلك لمسلما حلت عليك عقوبة المتعمد
«دستت هلاک گردد مسلمانی را کشتی و عقوبت و عذاب جاودان برای تو خواهد
بود».

ثكلتك أمك هل ظفرت بمثله في من مضى فيما تروح وتغتدى
«مادرت بر تو بگرید بر کسی غالب شدی که در همه مردم نظیری نداشت».

كم غمري قد خاضها لم يثنه عنها طرادك يابن فقع القردد
«چه بسیار نبردهای استواری را انجام داد و افراد پستی چون تو یارای برخورد با او

۱- الرياض النضرة ج ۲ / ص ۲۳۹.

نداشتند»^۱.

آخرین وصیت زبیرؓ

حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه می گوید: روز جمل من همراه پدرم ایستاده بودم پدرم به من گفت: ای پسرکم، امروز ظالم یا مظلوم کشته خواهد شد، و من می بینم که همین امروز به زودی مظلومانه به شهادت خواهم رسید و چیزی که خیلی ذهنم را به خود مشغول نموده وامهای مردم است که در نزد من می باشد، تو برای پرداخت آن وامها تمام زمینها و باغهایم را بفروش، و آن وامها را ادا کن، و اگر در موردی از پرداخت وامها عاجز ماندی از مولایم استمداد کن. عبدالله می گوید: به خدا نفهمیدم منظورش از مولا چه کسی است؟ به همین خاطر سؤال کردم مولای تو کیست؟ او گفت: مولای من خدای بزرگ و بی نیاز است. عبدالله می گوید: به خدا سوگند هر موقع در ادای وامهایم به مشکلی برخورد کردم گفتم: ای مولای زبیر، مشکل این وام را حل کن، می دیدم که خداوند وسائل پرداخت آن را فراهم می کند.

دارایی حضرت زبیرؓ

همانطور که قبلا هم گفته شد: حضرت زبیر رضی الله عنه یکی از پیش قراولان نهضت اسلامی است که به سن ۱۵ سالگی مشرف به اسلام شد و از همان لحظه اول به شجاعت و دلاوری زبان زد خاص و عام بود. در اوائل ظهور اسلام، مسلمانان با مشکلات عدیده‌ای از جمله مشکلات اقتصادی روبرو بودند که قطع رابطه ملل و گروهها از مسلمانان تحریمات تجاری علیه تجار مسلمان، علت اصلی این امر شده بود. گذشت زمان و جا افتادن اسلام و باز شدن دروازه فتوحات و کسب غنائم سنگین باعث شد تا مشکلات اقتصادی که مسلمانان در اول اسلام با آن روبرو بودند کم کم دور گردد و مسلمانان دارای ثروت و اموال بسیار زیادی گردند.

آیا ثروت زیاد نشانه رضایت خداوند است؟ جواب این سؤال خیلی راحت است، همانطور که فقر و کمی مال دلیل ناخشنودی خدا نیست، یقیناً مال و ثروت دنیا هم دلیل رضایت خدا نخواهد بود، یعنی ثروت و فقر بطور ذاتی نه دلیل رضای خداوند و نه دلیل ناخشنودی او هستند. اگر خداوند به بعضی از مسلمانان ثروت نداده نه به این خاطر است که آنها را دوست ندارد، و اگر به بعضی‌ها ثروت داده نه بدین علت است که از آنها ناخشنود بوده است. البته، این را نباید فراموش کرد که خداوند متعال ثروت را محمود و پسندیده دانسته است، در صورتی که دارای این شرایط باشد.

﴿رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾ [النور: ۲۷]. یعنی: «مردانی که بازرگانی و معامله، آنان را از یاد خدا و نماز خواندن و دادن زکات غافل نمی‌سازد و از روزی می‌ترسند که دلها در آنها پریشان و دگرگون می‌گردد». بنابراین، اگر مال و ثروت انسان باعث دوری او از یاد خدا نگردد نه تنها این چنین ثروتی ناپسند نیست، بلکه خود یک درجه ارزشمندی است، و اگر موجب دوری انسان از یاد خدا گردد و حقوق آن مثل زکات، عشر و ... داده نشود نه تنها خیر نیست، بلکه روز قیامت وسیله عذاب انسان خواهد شد. با این مقدمه بر می‌گردیم به اصل مبحث که گفتیم: حضرت زبیر رضی الله عنه یکی از ثروتمندان صحابه بوده است. حالا سؤال اینست، این ثروت را از کجا بدست آورده است؟ و چگونه مصرف کرده است؟ چون تنها کسب ثروت مهم نیست، بلکه طریقه درست مصرف کردن آن هم خود ثواب جداگانه‌ای را دارد. به شهادت تاریخ حضرت زبیر رضی الله عنه در هیچ زمانی نه زمان رسول خدا و نه خلفاء بعد از او عهده دار امارت و فرمانداری هیچ ایالتی را نپذیرفت. ولی در جنگ‌ها همیشه حضور چشم‌گیری داشت تا لحظه آخر در راه دفاع از اسلام جانفشانی می‌نمود و از آنجایی که اکثر قریب به اتفاق این جنگ‌ها همیشه با پیروزی همراه بوده در

همه آن پیروزی‌ها، غنایم بسیار زیادی نصیب آنها می‌شد. و این غنایمی که در حدود بیش از چهل سال از عمر رسالت و خلفاء بعد از او نصیب حضرت زبیر رضی الله عنه شده بود یقیناً می‌توانست منجر به جمع شدن ثروت بسیار زیادی شود.

علاوه بر آن، عامل دیگری که باعث ازدیاد ثروت حضرت زبیر رضی الله عنه شده بود تجارت آن حضرت بود. به قول ابن عبدالبر زبیر رضی الله عنه بازرگانی بسیار خوش دست بود و در تجارت توفیق کامل داشت، روزی به او گفتند: ای زبیر، چطور در بازرگانی به این درجه رسیدی؟ او گفت: خریدن من هیچگاه با مکر و فریب همراه نبود و با سود کمی هم قانع بودم. معامله را با سود کم هم رد نمی‌کردم، تا اینکه خداوند بدین وسیله در مال من برکت ایجاد کرد.^۱

پس معلوم شد که این ثروت او هیچ ربطی به بیت المال مسلمین و ترضیع حقوق دیگران ندارد. نه او حق کسی را خورده بود و نه به بیت المال مسلمین خیانت کرده بود، بلکه همه و همه نتیجه زحمت خود او و برنامه‌های درست تجاری او بود.

مثلاً او باغی را به قیمت ۱۷۰ هزار درهم خریده بود ولی بعد از مرگ او وقتی خواستند او را بفروشند به یک میلیون و ششصد هزار درهم فروختند که می‌توان بقیه دارایی ایشان را بر همین قیاس نمود.

اما نسبت به مصرف آن اموال باید برگردیم به تاریخ: از حضرت کعب رضی الله عنه، روایت شده که حضرت زبیر رضی الله عنه هزار غلام داشت که همگی آنها پولی را به عنوان خراج به او پرداخت می‌کردند، وقتی او آنها را دریافت می‌کرد همه را در راه خدا صدقه می‌کرد، بطوری که وقتی به خانه بر می‌گشت یک درهم با او نبود. همچنین از ابی اسحاق السبعی روایت شده که می‌گوید: «سألت مجلساً فی أكثر من عشرين رجلاً من أصحاب

۱- نهاية الأرب ج ۵ / ص ۱۶۱- تاریخ بیهقی ج ۸ / ص ۹- الإصابة فی تمييز الصحابة ج ۱ / ص ۵۴۶- حیاة الصحابة ج ۲ / ص ۲۳۶.

رسول الله من كان أكرم على عهد رسول الله؟ قالوا: الزبير وعلي بن ابيطالب رضي الله عنهما.^۱ «من در جمعی که بیش از بیست نفر از اصحاب رسول خدا بودند سوال کردم، در زمانه رسول خدا سخاوتمندترین صحابی کدامها بودند؟ آنها گفتند: حضرت علی و حضرت رضي الله عنهما».

از این روایت معلوم می شود که ثروت آن حضرت فقط به عنوان صدقه آنها به افراد ذی حق پرداخت می شده است، و مالی که دارای اینچنین خصوصیتی باشد یقیناً موجب رضای خدا و درجات عالی انسانی خواهد شد.

در اینجا لازم است بحث را بازتر کنیم تا موضوع برای خوانندگان عزیز شفافتر گردد. هر انسانی که عمر مفیدش ۵۰ سال باشد یقیناً اموالی معادل ۵۹ درهم چیزی نیست که بشود از آن به عنوان ثروت یاد کرد.

دکتر محمود دامغانی مترجم نه‌ایة الأرب مجموع ثروت‌های بجا مانده حضرت زبیر رضي الله عنه را که به عنوان اموال مورثی او یاد می شده ۵۹ میلیون و ۸۰۰ هزار درهم بیان کرده است. آیا کسی چون حضرت زبیر رضي الله عنه که از اولین مسلمانان است و از همان اوائل، هم به عنوان مجاهد و هم یک تاجر در جامعه اسلامی می زیسته است و ۴۹ سال با این دو شغل سروکار داشته مبلغ ۵۰ یا ۶۰ میلیون درهم پول زیادی است؟ آیا اگر مجموع اموال منقول و غیر منقول افراد سطح پایین جامعه امروز را حساب کنیم از ۶۰ میلیون درهم بیشتر نمی شود؟ افرادی که به ظاهر چیزی هم ندارند و ثروتمند هم نمی باشند.

به نظر بسیاری از محققین و مورخین بحث از ثروت گذشتگان و توضیح و تشریح غیر حقیقی آنها، بدون باز گو نمودن مسائل حاشیه‌ای همچون سخا و بخشش آنها، حمایت و پشتیبانی آنها از طبقات محروم جامعه، چیزی بجز تشویق اذهان عمومی و خراب کردن عقاید مردم نمی باشد و یقیناً دست زدن و پرداختن به همچنین مسائلی

۱- نه‌ایة الأرب ج ۵/ ص ۱۶۱.

۲- همچون فیلم پروانه‌ها می نویسند که در آن فیلم قیافه‌های مثالی از حضرات طلحه و زبیر و ... درست می کردند و سپس بخاطر ثروتشان آنها را بپای میز محاکمه می کشاند و با محکوم نمودن آنها، اعتقاد مسلمانان را نسبت به آنها خراب می کردند.

خیانت به تاریخ اسلام و خیانت به شخصیت‌هایی است که این اموال و ثروت آنها، فقط برای رفاه عموم جامعه و حمایت از هزاران زن بی‌شوهر و خانواده بی‌سرپرست بوده است، خانواده‌های بی‌سرپرستی که، مشکلات اقتصادی آنها، می‌توانست بهترین موقعیت را برای افراد مفسد و بوالهوس فراهم کند تا همچون گرگ‌های درنده بر این خانواده‌ها حمله نموده و آبرو و عفت آنها را پاره پاره نماید.

لذا باید ثروت این افراد را جدا از ثروت افرادی دانست که به خدا و قوانین او بی‌توجه بوده و هدف آنها از کسب مال، ثروت اندوزی و تفاخر بر آن می‌باشد.

محل دفن حضرت زبیر رضی الله عنه

وقتی حضرت زبیر بن عوام در سن ۶۶ یا ۶۷ سالگی بدست عمرو بن جرموز به شهادت رسید، جنازه‌اش را در همان وادی السباع از کشور عراق دفن کردند. که بعداً در آنجا روستایی به نام زبیر رضی الله عنه بنا گردید، و مقبره حضرت حسن بصری یکی از اولیاء خدا هم در آنجا می‌باشد و امروز این شهر زیارتگاه عام و خاص و محبان اصحاب رسول قرار گرفته است. روحش شاد و راهش پر هرو باد.

بعد از اینکه از دفن حضرت زبیر رضی الله عنه فارغ شدند حضرت علی رضی الله عنه در حالیکه که اشک از چشمانش سرازیر بود^۱، به افراد ما حول خود فرمود: شما شاهد باشید که من از رسول خدا شنیدم که فرمود:

«طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ جَارَايَ فِي الْجَنَّةِ»^۲، «طلحه و زبیر همسایگان من در بهشتند»، و امید من بر این است که خداوند متعال من و عثمان و طلحه و زبیر را مصداق این آیه بگرداند: ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ﴾ [الحجر: ۴۷]. «و آنچه از

۱- طبقات ابن سعد ج ۳.

۲- الرياض النضرة ج ۲ / ص ۲۲۰- سنن ترمذی باب مناقب طلحة بن عبیدالله- ابن خلدون ج ۲- أسد الغابة ج

۲ / ص ۲۹۱ رجال حول الرسول / ص ۳۵۸.

کینه و عداوت در قلبهای آنها بود بیرون کردیم و برادرانه بر تختهای روبروی هم نشسته‌اند». اینست عقیده حضرت علی رضی الله عنه در مورد کسی که بعنوان دشمن او شناخته می‌شد. کسی که به گفته امروزیها بر علیه او شمشیر کشیده بود. آیا علی رضی الله عنه به یاد ندارد که زبیر همان کسی است که بر علیه او وارد میدان معرکه شده است؟ آیا علی رضی الله عنه حالات چند روزه قبلی زبیر رضی الله عنه را فراموش کرده است؟ آیا باید واکنش او در موقعی که دشمنش را خفته در خاک خون می‌بیند، بدین گونه باشد؟ و هزاران سؤال دیگر که همه آنها را باید کسانی جواب بدهند که زبیر را دشمن علی، و علی را دشمن زبیر می‌دانند، کسانی که صفحات تاریخ اسلام را با صحبت‌های غیر واقعی خود تبدیل به سیاه‌ترین تاریخ جهان نموده‌اند، کسانی که چشم بسته و بدون دقت نظر در واقعیت تاریخی دست به رشته تحریر برده‌اند و با کج اندیشی‌های خود، جامعه خواهان حقیقت را در هاله‌ای از ابهام سرگردان نموده‌اند، کسانی که بدون توجه به آیات قرآن و توصیفهای الهی درباره اصحاب رسول صلی الله علیه و آله بدین گونه غضب و خشم الهی را برای خود خریده و مستوجب لعنت الهی می‌گردند.

لذا آنچه از لابلائی اقوال گهر بار حضرت علی رضی الله عنه می‌توان فهمید، صفای قلبی و دوری از هر گونه عداوت و دشمنی قلبی بین آن بزرگان است. یعنی اگر جنگ یا اختلافی هم بین آنها اتفاق افتاده نتوانسته آن اختلاف و جنگ خدشه‌ای به محبت درونی و عاطفه قلبی آنها نسبت به همدیگر ایجاد نماید. و یا یکی از آنها را به کفر دیگری معتقد گرداند و این درسی است برای ما انسانهایی که فاصله بسیار زیادی از آن دوران داریم تا خودمان را بسازیم و با پرهیز از خورده‌گیری بر اعمال و رفتار آنها و تحقیق و بررسی مغرضانه، افکار و عملکرد آنها خود را به دام هلاکت نیندازیم.

زیرا تواریخ موثق گواهی می‌دهد که حضرت سیدنا علی رضی الله عنه در هیچ بیانی حضرات طلحه و زبیر رضی الله عنهما را به باد انتقاد نگرفت. و هیچگاه آنها را به خاطر این اقدامشان فاسق، منافق و یا بی‌دین ندانست، و حتی وقتی خبر تصرف بصره (بدست طلحه و زبیر رضی الله عنهما)

به او رسید او با خونسردی کامل گفت که ما سعی می‌کنیم که با مذاکره این بحران موجود را به نفع اسلام و مسلمین حل کنیم.

آیا وقتی واکنش حضرت علی رضی الله عنه تا بدین حد صلح جویانه و برادرانه باشد، ظلم نیست که ما انسانهای پیرو آن حضرت، تا بدین حد گستاخ و بی‌پروا باشیم و به اسم دوستی با آن حضرت هرچه به ذهن مان می‌آید از زبانمان بیرون کنیم. آنهم فقط بدین علت که دوستدار علی رضی الله عنه هستیم و بخاطر دوستی او داریم این الفاظ را می‌گوییم. غافل از اینکه علی مرتضی رضی الله عنه با این الفاظ توهین آمیز و غیر واقعی ما ناراحت شده، و روح او از این اعمال ما آزرده می‌گردد. خداوند همگی ما را به راه راست هدایت گرداند.

فضیلت حضرت زبیر رضی الله عنه

فضیلت و ارزش هر انسانی بستگی به موقعیتی دارد که آن انسان در نزد خدا و رسولش و در نزد بندگان مقرب الهی پیدا کرده است، از آنجاییکه خدا بر تمام حالات انسانها آگاهی کامل دارد و آینده و گذشته برای او یکسان است، آن کس را ذات اقدس الله بپذیرد، مورد قبول و پسندیده و آنچه را او مذمت نماید نکوهیده و زشت خواهد بود. چنانچه در جنگ بدر گذشت، وقتی کفار فشار بسیار زیادی بر مسلمانان وارد نمودند و مسلمانان را در تنگنا قرار دادند خداوند متعال برای نجات مسلمین و رهایی از این بحران، فرشتگان خود را به کمک آنان فرستاد.

و به قول ابن سعد تمام آن فرشتگانی را که خداوند به کمک مسلمانان فرستاده بود، به قیافه همان هیئتی بودند که حضرت زبیر به آن حالت وارد میدان شده بود، چنانچه رسول خدا فرمودند: «إن الملائكة نزلت على سيماء الزبير»^۱. «فرشتگان خدا به قیافه زبیر نازل گشتند». و این یک افتخاری برای حضرت زبیر رضی الله عنه است که فرشتگان معصوم الهی به قیافه

۱- سیر أعلام النبلاء ج ۱ / ص ۴۶- الضعفاء والمترکین للدار قطني / ص ۱۰۰ أحوال الرجال للجوزجاني / ص

۵۸- الكامل للضعفاء لابن عدي ج ۲ / ص ۳۶.

او وارد میدان کارزار گردند.

۲- موقعیکه مشرکین مکه جنازه حضرت خبیب را برای چند روز متوالی بر روی چوبه دار نگهداشتند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله از اصحاب خودش درخواست نمود که از جان گذشته، بروند و جنازه خبیب را از دست مشرکین مکه نجات بخشند که حضرت زبیر و مقداد رضی الله عنهما داوطلب این ماموریت بسیار خطیر گردیدند، و موقعی که آن دو به مکه رفته و جنازه حضرت خبیب رضی الله عنه را از بین کفار ربودند، کفار برای دستگیری آنها تلاش بسیار زیادی نمودند و گروههای زیادی از مکه خارج گردیدند. تا بالاخره به آنها رسیدند وقتی با برخورد بسیار زننده حضرت زبیر رضی الله عنه روبرو گردیدند مأیوس شده به طرف مکه برگشتند، در همان حال بود که حضرت جبرئیل نازل گردیده و گفت: ای محمد، فرشتگان الهی به این دو صحابی تو افتخار می کنند، حضرت ابن عباس می فرماید: که در این موقع آیه نازل گردید ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ أُتْبَعَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۲۰۷]. «و بعضی از مردم به خاطر کسب رضای خداوند، نفسشان را می فروشند».

۳- ابو الفرج جوزی در اسباب النزول می گوید: آیه: ﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ﴾ [آل عمران: ۱۷۲]. در مورد هفتاد نفر از اصحاب رسول خدا که در حمراء الاسد به تعقیب لشکر کفار رفتند، نازل گردیده که ابوبکر و زبیر افراد شاخص این هفتاد نفر بودند.

۴- در موقعی که زبیر رضی الله عنه خبر بنی قریظه را به رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از فرط خوشحالی فرمودند: «یا زبیر! فداك أبي وأمي» «ای زبیر، پدر مادرم فدای تو باد»، برای هر پیامبری یک دوست خصوصی وجود دارد که دوست خصوصی من از اهل بیتم، پسر عمه ام، زبیر ابن عوام است.

۵- از حضرت زبیر روایت شده که فرمودند: «جمع لي رسول الله صلی الله علیه و آله أبويه مرتين في أحد وبني قريظة». «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در دو موقع پدر و مادرش را فدای من نمود. ۱- در موقع جنگ احد ۲- در موقع جنگ بنی قریظه».

- ۶- حضرت علی رضی الله عنه می گوید: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ جَارَايَ فِي الْجَنَّةِ» «طلحه و زبیر دو همسایه من در بهشت خواهند بود»^۱.
- ۷- امام مسلم روایت کرده می گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه حضرت ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر رضی الله عنهم بر روی کوه حراء ایستاده بودند که ناگاه کوه به لرزه افتاد. پیامبر صلی الله علیه و آله به کوه فرمود: «اثْبُتْ حِرَاءُ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ صِدِّيقٌ أَوْ شَهِيدٌ» «ای حراء، ثابت باش، چون بجز پیغمبر و صدیق و شهید کس دیگری بر تو قرار ندارد»^۲.
- ۸- یکی از افتخارات حضرت زبیر رضی الله عنه آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او بشارت بهشت داده اند، چنانچه حضرت سعید بن زید می گوید: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «النبي في الجنة وأبوبكر في الجنة وعمر في الجنة وعثمان في الجنة وطلحة في الجنة وزبیر في الجنة». «پیامبر در بهشت است ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر در بهشت می باشند»^۳.
- ۹- خداوند متعال آن دسته از اصحاب رسول را که در میدان ایمان سبقت جستند و در همان چند سال اول یعنی قبل از صلح حدیبیه ایمان آورده اند را، به بزرگترین درجه یعنی رضایت خود مژده داده است.
- ﴿ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ مِنْ الْمُهِجْرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ﴾ [التوبة: ۱۰۰]. «مهاجرین و انصار که در ایمان به رسول خدا سبقت نمودند و کسانی که به همان طریقه و روش آنها زندگی نمودند خداوند از آنها راضی هست و آنها هم از خداوند راضی اند». چه افتخاری از این بزرگتر، که هنوز انسان در میانه راه زندگی قرار داشته باشد، به مرگ و وقت آن هیچ اطلاعی نداشته باشد ولی خداوند که عالم بر غیب است و از آینده افراد اطلاع کامل دارد، بگوید: زندگی آینده شما، همچون

۱- جامع المسانید و السنن از ابن کثیر- أسد الغابة ج ۲/ ص ۲۲۰.

۲- الرياض النضرة ج ۲/ ص ۲۱۹- ابن عساکر ج ۵/ ص ۳۶۳.

۳- تاریخ ابن عساکر ج ۲/ ص ۵۴ و ۸۹- أسد الغابة ج ۲/ ص ۴۹۱ و تاریخ الإسلام. ذهبي عهد خلفاء/ ص ۵۲۳.

زندگی گذشته شما مورد رضای من خدا خواهد بود، و لذا من از شما راضی هستم و شما را به صداقت ایمانی قبول دارم، نکته عجیبی که در این آیه وجود دارد اینست که خداوند نه تنها اعمال اصحاب و ایمان آنها را لایق این دانسته تا راهنمای انسان قرار گیرند، و آنها را به سوی حق و حقیقت راهنمایی نماید. از اینجاست که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اصحاب من همچون ستارگانند که به هر کدام اقتدا کنید هدایت می‌شوید.

قطع نظر از ضعیف بودن یا نبودن این حدیث، هدف مورد نظر از آن همان چیزی است که آیه قرآن را به صراحت بیان نموده است، و به شهادت تاریخ، حضرت زبیر رضی الله عنه از همان پنج یا شش نفری است که در همان بدو ظهور رسول خدا صلی الله علیه و آله به اسلام روی آوردند و خود را مصداق واقعی این آیه قرار دادند.

۱۰- و با وجودی که پوشیدن لباس ابریشمی برای مردها نا جایز است ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای حضرت زبیر و عبدالرحمن ابن عوف اجازه دادند که از این لباس بپوشند.^۱

۱۱- یزید بن حبیب می‌گوید، که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «للرجال حواری وللنساء حواریة فحواری الرجال الزبیر وحواریتی النساء عائشة».

«از مردها من یک دوست خصوصی دارم و از زنها نیز یک دوست خصوصی، که دوست خصوصی من از مردها زبیر ابن عوام و از زنها عایشه صدیقه می‌باشند».^۲

(۱۲) حضرت عمر می‌گوید: روزی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدیم، دیدیم که آن حضرت خوابیده‌اند و زبیر ابن عوام، بالای آن حضرت نشسته و مشغول دور نمودن مگس‌ها از صورت آن حضرت است، در همین موقع رسول خدا صلی الله علیه و آله از خواب بیدار شدند دیدند که زبیر رضی الله عنه مشغول دور نمودن مگس‌ها از صورت آن حضرت است، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: ای زبیر، آیا از موقعی که من خوابیدم تو به این کار مشغولی؟ زبیر گفت: بله، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هذا جبریل یقرئک السلام ویقول: أنا معک یوم القیامة حتی أذب

۱- صحیح مسلم عن أنس ابن مالک، الرياض النضرة ج ۲ / ص ۲۴۳.

۲- ابن عساکر ج ۱۸ / ص ۳۷۵.

عن وجهك شرر جهنم»^۱. «این جبرئیل به تو سلام گفته و می گوید: من روز قیامت همراه تو خواهم بود تا اینکه (بالفرض اگر خواسته باشد جرقه های جهنم به تو اصابت نماید) آن جرقه ها را از تو دور نمایم». خوشا به سعادت زبیر که در این دنیا به چنین افتخار بزرگی دست یافت.

۱۳- حضرت عمر فاروق رضی الله عنه می فرماید: از آنجاییکه هر چیز دارای ارکان عمده و ستونهای اصلی می باشد، حضرت زبیر رکنی از ارکان اسلام است. «الزبیر رکن من أركان الإسلام أو رکن من أركان الدين»^۲.

۱۴- ابن عمر رضی الله عنهما می گوید، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «الزبیر بن العوام رکن من أركان المسلمين». «زبیر بن عوام رکنی از ارکان مسلمین است. یعنی یکی از افراد بسیار عمده در جامعه اسلامی می باشد»^۳.

۱۵- مروان ابن حکم می گوید: یک سال حضرت عثمان بر اثر بیماری رعاف شدید نتوانستند جهت ادای مناسک حج به مکه بروند و فرمودند: کسی از طرف آنها به عنوان امیر حج به مکه برود ولی آن شخص را تعیین نکرد، در این هنگام کسی از قریش وارد جمع عثمان شد. حضرت عثمان پرسید: آیا مردم کسی را انتخاب نمودند؟ او گفت: بلی، حضرت عثمان پرسید: چه کسی؟ قریشی چیزی نگفت تا اینکه حارث وارد منزل عثمان گردید. عثمان از او سؤال کرد، آیا مردم کسی را انتخاب نمودند؟ او گفت: بلی. حضرت عثمان پرسید: چه کسی؟ حارث جواب نداد. حضرت عثمان فرمودند: نکند آنها بر زبیر توافق نمودند؟ حارث گفت: بله، حضرت عثمان فرمودند: قسم به ذاتی که نفس من در

۱- أربعين الطوال للحافظ الدمشقي مسند احمد ج ۱/ص ۸۹/۱۰۲/۱۰۳.

۲- الرياض النضرة ج ۲/ص ۲۳۸ أخرجه ابن السري، المعجم الكبير ج ۱/ص ۱۲۰- ابن عساکر ج ۵/ص ۳۶۵- الجرح والتعديل ج ۵/ص ۱۵۸- میزان الاعتدال ج ۲/ص ۴۸۶.

۳- الرياض النضرة ج ۲/ص ۲۳۹ أخرجه الملا في سيرته

حیطه قدرت اوست که او بهترین شماس است و او از محبوبترین افراد در نزد رسول خدا بوده است. و به روایت بخاری این جمله اضافه است که به خدا قسم شما می دانستید که او بهترین شماس است به همین خاطر او را به این مقام انتخاب نموده‌اید.^۱

(۱۶) صاحب کوكب الدری می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده شده که آن حضرت فرمود: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى شَهِيدٍ يَمْشِي عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَلْيَنْظُرْ». «هر کس که دوست دارد به سوی شهیدی نگاه کند که الآن بر زمین راه می رود پس به سوی زبیر ابن عوام نگاه نماید».^۲

۱۷- از حضرت عبدالله ابن عباس در مورد حضرت طلحه و زبیر سؤال گردید؟ آن حضرت فرمودند: «رحمة الله عليهما كانا والله مسلمين بارين، تقيين، خيرين، فاضلين، طاهرين، زلاطين، والله غافر لهما، للصحبة القديمة والعصرة الكريمة والأفعال الجميلة، فاعقب الله من يبغضهما بسوء الغفلة إلى يوم الحشر».

«رحمت خدا بر آن دو باد، به خدا مسلمانانی احسان کننده، با تقوی، خوب، صاحب فضیلت، پاک طینت بودند. لغزش آنها را خداوند (به دلایل مختلف) بخشید. ۱- به خاطر شرف صحبت با پیامبر. ۲- به خاطر اینکه از ده نفر بزرگواری هستند که بشارت به بهشت داده شده‌اند. ۳- به خاطر اعمال بسیار خوبی که انجام دادند. پس کسانی که به خاطر بدی غفلت و عدم آگاهی از شخصیت آنها با آنها دشمنی کند خداوند روز حشر آنها را به عذابش مبتلا خواهد کرد».

۱۸- او اولین کسی است که در راه خدا شمشیر کشید. وقتی مسلمانان در دار ارقم بودند ناگاه صدایی به گوش او رسید که می گفت: محمد کشته شد، او فوراً شمشیر را برداشت و به طرف مجلس مشرکین به راه افتاد تا در صورت راست بودن خبر از آنها انتقام بگیرد که ناگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله او را مسلح دیدند سؤال کردند چه شده‌ای زبیر؟ او

۱- بخاری- بغوی- به نقل از الرياض النضرة ج ۲ / ص ۲۳۹.

۲- الرياض النضرة ج ۲ / ص ۲۳۸.

گفت: ای رسول خدا شنیدم که شما کشته شده اید، بیرون شدم تا انتقام شما را از گروه کفار بگیرم.^۱ پیامبر صلی الله علیه و آله او را ستود و برایش دعا نموده و فرمودند: ای زبیر، تا روز قیامت هر کس برای دفاع اسلام شمشیر بکشد جزایش بدون کم و کاست به تو هم خواهد رسید، زیرا تو اولین کسی هستی که در راه اسلام شمشیر کشیدی.

۱۹- سفیان ثوری می‌گوید: «کان هولاء الثلاثة نجاه أصحاب رسول الله: حمزة وعلي وزبیر». «حضرت سفیان ثوری می‌گوید: این سه نفر دلاوران و بیباکان اصحاب رسول بودند: ۱- حضرت حمزه ۲- حضرت علی ۳- حضرت زبیر رضی الله عنه».

۲۰- از حضرت زبیر ابن عوام نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ تبوک فرمودند: پروردگارا، همه اصحاب من را برای امت من فرخنده بدار و برکت و فرخندگی را از ایشان سلب مکن. خدایا، ابوبکر را برای یاران و اصحاب من فرخنده بدار و برکت را از او سلب مکن، و مردم را بر او هماهنگ کن و کار او را پراکنده مساز که او همواره حکم تو را بر رأی خود ترجیح می‌دهد. خدایا، عمر بن خطاب را یاری فرما. عثمان بن عفان را شکست دهد و علی بن ابیطالب را موفق بدار، و زبیر بن عوام را پایدار بدار و طلحه را بیامرزد.^۲

و نیز در روایات آمده که چون حضرت از حجه الوداع برگشتند بر منبر رفته و نخست خدا را سپاس فرمود. و سپس گفت: ابوبکر هرگز نسبت به من بدی نکرده است. این حق را برای او بشناسید. ای مردم، من از عمر ابن خطاب و عثمان ابن عفان و علی ابن ابیطالب و طلحه ابن عبیدالله و زبیر ابن عوام و سعد ابن مالک و عبدالرحمن ابن عوف و مهاجرین نخستین خشنودم. ای مردم، خداوند اهل بدر و اهل حدیبیه را آمرزیده است. ای مردم، حق مرا در مورد دوستانم و دامادهایم و پدر زنهایم رعایت کنید، مبادا خداوند

۱- مستدرک حاکم ج ۳/ص ۳۶۰ و ۳۶۱- حلیة الأولیاء ج ۱/ص ۸۹- الاستیعاب ج ۱/ص- أسد الغابة ج ۲/ص ۱۹۷- الإصابة ج ۱/ص ۵۴۵.

۲- نهاية الأرب ج ۴/ص ۲۲.

از شما در مورد ظلم به ایشان سؤال کند که از گناہانی است که بخشیده نمی شود. ای مردم، در مورد مسلمانان یاوه سرائی مکنید و چون کسی مرد، فقط نیکی هایش را بگوئید.^۱

عطیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرات ابوبکر و عمر به حضرت زبیر رضی الله عنه

عبدالله ابن عتیه می گوید: وقتی که رسول خدا زمین های اطراف مدینه را بین اصحاب خودش تقسیم می نمود یک زمین بسیار وسیعی به حضرت زبیر بخشید.^۲
اسماء بنت ابوبکر می گوید: که پیامبر برای حضرت زمینی بسیار بزرگی را که برای کشت خرما مرغوبیت خاصی داشت عنایت فرمود.^۳
هشام ابن عروه از پدرش روایت می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد فتح زمین های بنی نضیر زمینی را که دارای درختان خرما بود را به عنوان هدیه تقدیم حضرت زبیر نمود.^۴
انس ابن عیاض می گوید: حضرت ابوبکر رضی الله عنه زمین جرف که در سه میلی مدینه قرار داشت را به حضرت زبیر هدیه نمود.^۵

عبدالله ابن نمیر می گوید: «إن عمر أقطع الزبير العقیق أجمع» «حضرت عمر رضی الله عنه سرزمین عقیق را که سرزمینی بود با نخلستان های بسیار زیاد به او عنایت کرد». این سرزمین در وادی عقیق بنی عقیل قرار داشت. سرزمینی دارای نخلستان و چشمه سار که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا به شرط ایمان به ربیع و مطرب و انس واگذار نموده که آنها به شرط خود عمل نکردند و

۱- نهاية الأرب ج ۴/ ص ۲۲.

۲- طبقات ابن سعد ج ۲/ ص ۱۰۵ و ۱۰۴.

۳- طبقات ابن سعد ج ۲/ ص ۱۰۵ و ۱۰۴.

۴- طبقات ابن سعد ج ۲/ ص ۱۰۵ و ۱۰۴.

۵- نهاية الأرب ج ۲/ ص ۲۴۹- طبقات ابن سعد ج ۳/ ص ۱۰۴.

این زمین به آنها تعلق نگرفت^۱.

تقوای حضرت زبیر رضی الله عنه

یکی از مزیت‌های مکتب اسلام بر دیگر مکتب‌های آسمانی و غیر آسمانی اینست که افراد و کسانی که این مکتب را پذیرفتند به هر مقداری که آگاهی و شناخت آنها به دین بیشتر شده و هرچه بیشتر بین افراد محبوبیت پیدا کردند، اخلاص آنها بیشتر شده امانت داری و صداقت آنها افزون گشته است. مثلاً در امت‌های سابقه به محض اینکه افراد دارای موقعیتی می‌گردیدند فوراً به تحریف دین و توجیه آن طبق خواهشها و خواستهای خود مبادرت می‌نمودند و این باعث می‌شد تا اصل آن مکتب، زیر سؤال رفته و آن مکتب و حتی دین، موقعیت خود را از دست بدهد.

ولی ما همچنین طریقه و روشی را در هیچ‌کدام از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله ندیده‌ایم. نه در حضرت ابوبکر، نه در حضرت عمر، نه در حضرت علی، نه در ابو هریره و نه غیرش، با وجودی که آنها، همیشه در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و بعضی مثل حضرت زبیر رضی الله عنه بیش از بیست سال در کنار آن حضرت زندگی کرده بودند.

حضرت عبدالله ابن زبیر می‌گوید: که من از پدرم سؤال نمودم: چرا شما مثل بعضی دیگر از اصحاب، روایت حدیث نمی‌کنید؟ آن حضرت فرمودند: ای عبدالله، به خدا از روزی که من اسلام آوردم از رسول خدا جدا نشدم، اما من از رسول خدا شنیدم که فرمود: «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا، فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»^۲. «هر کس دانسته دروغی را به من نسبت دهد (یعنی جمله‌ای بگوید و به من نسبت دهد که من آن جمله را نگفته‌ام) باید جایگاهش را در جهنم ببیند». لذا من دوست ندارم که از آن حضرت روایت حدیث کنم. این نهایت اخلاص و تقوای آن حضرت را می‌رساند که گرچه به شنیدن خود از

۱- نهاية الأرب ج ۳/ص ۴۹.

۲- صحيح البخاري- البغوي في المعجم- الرياض النضرة ج ۲/ص ۲۴۱.

رسول خدا اطمینان دارد ولی باز هم بخاطر اینکه مبادا در روایت آن کوچکترین تغییری ایجاد گردد، از روایت حدیث سرباز می‌زند.

شهادت حضرت حسن رضی الله عنه بر اینکه اولاد زبیر رضی الله عنه هم کفو اولاد بنی هاشمند

در بحث ازدواج، شریعت مقدس اسلام توصیه نموده که طرفین باید با همدیگر نسبتاً مساوی باشند و موقعیت آنها از نظر شرف خانوادگی، ثروت، جایگاه اسلامی به هم نزدیک باشند. و بنی هاشم از نظر شرف خانوادگی و نسب از تمام اعراب موقعیت بهتری داشتند و بقیه قبائل موجود در مکه از این شرافت و بزرگی خانوادگی برخوردار نبودند. حضرت حسن ابن علی رضی الله عنهما می‌فرماید که: «تزوجوا الي آل الزبیر و زوجوهم، فإنهم أكفأؤکم من قریش». «با خاندان زبیر ابن عوام ازدواج کنید، زیرا آنها هم کفو شما در میان قبائل قریشند»^۱. یعنی بنا به گفته حضرت حسن از بین قبائل موجود در قریش فرزندان حضرت زبیر مثل بنی هاشم از شرف خانوادگی خاصی برخوردارند. لذا بنی هاشم می‌توانند با آنها ازدواج کنند. این چه افتخار بزرگی است برای حضرت زبیر و خاندان آن حضرت که هم‌ردیف بنی هاشم باشند.

اثر جسمی جانفشانی‌های حضرت زبیر ابن عوام

چنانچه گذشت حضرت زبیر رضی الله عنه در تمام غزوات دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت کرده بودند و از آن جنگها زخمهای بسیار زیادی برداشته بودند. یکی از تابعین -رحمهم الله تعالی- نقل می‌کند که یک دفعه در سفری همراه زبیر بودم که در این سفر حضرت زبیر محتاج به غسل شد. از آنجاییکه زمین محل غسل یک مقداری خالی از علف و گیاه بود و فرد از مسافت دور دیده می‌شد از من خواست تا او را با پارچه‌ای بپوشانم تا کسی او

۱- هشام بن عروة عن أبيه، الرياض النضرة ج ۲/ص ۲۴۳.

را در هنگام غسل نیند. من او را پوشاندم در موقعیکه او مشغول غسل کردن بود بطور ناخود آگاه چشم به قسمت سینه و شانه‌های او افتاد، منظره عجیبی دیدم، تمام بدنش با شمشیر قطعه قطعه شده بود، با تعجب از او سؤال کردم: این چه آثاری است که بر بدن تو می‌بینم، من کسی را مثل تو ندیده‌ام. او پرسید: آیا مرا دیدی؟ گفتم: بله. او گفت: به خدا که تمام این زخمها را در راه خدا و در رکاب رسول خدا برداشت نمودم! عروه این زبیر می‌گوید: در بدن حضرت زبیر سه اثر شمشیر بود یکی در گردنش بود، که انگشتم داخل آن جا میشد، و من بعضی مواقع با آن بازی می‌کردم، یکی را روز بدر برداشت نمود و یکی دیگر را روز یرموک^۲. علی ابن زید می‌گوید: بعضی از کسانی که زبیر را دیده بودند به من خبر دادند که بر سینه زبیر اثر زخمهای عمیقی از نیزه و شمشیر بوده است.^۳

علاقه حضرت زبیر به شهادت

حضرت زبیر رضی الله عنه علاقه بسیار زیادی به شهادت داشتند. بطوریکه به دنبال این مقام بسیار ارزشمند در تمام میادین و جنگها بی‌صبرانه شمشیر کشیدند. خود آن حضرت می‌فرماید: دوستم طلحه بن عبدالله اسم تمام فرزندان را به نام انبیاء الهی نامگذاری نموده در حالیکه می‌دانست بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیامبری دیگر نخواهد آمد، ولی من نام فرزندانم را به نام شهیدان نامگذاری نمودم با امید بر اینکه همه آنها در راه خدا شهید شوند. تعداد فرزندان پسر حضرت زبیر که به این هدف نامگذاری شده بودند^۴:

۱- عبدالله که به اسم شهید، عبدالله بن جحش نامگذاری شده بود.

۱- باب مناقب زبیر- تهذیب ابن عساکر ج ۵/ ص ۳۶۳.

۲- بخاری باب قتل ابي جهل- في فضائل الصحابة- باب مناقب زبیر- تهذیب ابن عساکر ج ۵/ ص ۳۶۳.

۳- صفوة الصفوة ابن جوزي.

۴- رجال حول الرسول/ ص ۳۶۳ و ۳۶۲- طبقات ابن سعد ج ۳/ ص ۱۰۱.

- ۲- المنذر، بنام صحابی شهید، منذر ابن عروه.
- ۳- عروه، بنام صحابی شهید عروه بن عمرو.
- ۴- حمزه، بنام صحابی شهید حمزه بن عبدالمطلب.
- ۵- جعفر، بنام صحابی شهید جعفر ابن ابیطالب.
- ۶- مصعب، بنام صحابی شهید مصعب ابن عمیر.
- ۷- خالد، بنام صحابی شهید خالد بن سعید.

قدرت بخشش حضرت زبیر رضی الله عنه

بگفته ابو اسحاق سبعی و به شهادت بیست نفر از بزرگان صحابه، حضرت زبیر رضی الله عنه و حضرت علی رضی الله عنه از سخاوتمندترین افراد صحابه بودند. به قول عبدالله بن زبیر رضی الله عنه پدرش بازرگان بسیار خوش دستی بود و در تجارت توفیق کامل داشت، روزی به او گفتند: چگونه در بازرگانی به این درجه رسیدی؟ او گفت: خرید من هیچگاه با مکر و فریب همراه نبود و با سود کمی هم قانع بودم و همینکه در داد و ستد سود اندک هم بدست می آمد آنرا رد نمی کردم و انجام می دادم.^۱ حضرت زبیر رضی الله عنه چنانچه در تجارت موقعیت خوبی داشتند در بخشش مال و در انفاق آن سخاوت بسیار زیادی داشت، چنانچه سعید ابن عبدالعزیز می گوید: زبیر مالک هزار غلام بود که به او خراج پرداخت می نمودند او تمام پول بدست آمده از آن هزار نفر را تقسیم می نمود بطوری که وقتی شب به خانه بر می گشت حتی یک درهم با او نبود.^۲

زنان و فرزندان حضرت زبیر رضی الله عنه

حضرت زبیر رضی الله عنه دارای بیست فرزند بودند که یازده نفر آنها پسر و نه تای دیگر دختر

۱- نهاية الأرب ج ۵ / ص ۱۶۱.

۲- حياة الصحابة ج ۲ / ص ۲۳۶- بیهقی ج ۸ / ص ۹- الإصابة ج ۱ / ص ۵۴۶.

بودند.

فرزندان پسر حضرت زبیر عبارتند از: عبدالله، عروه، منذر، عاصم، مهاجر، خالد، عمرو، مصعب، حمزه، عبیده و جعفر.

فرزندان دختر حضرت زبیر عبارتند از: خدیجه الکبری، ام الحسن، عایشه، حبیبه، سوده، هند، رمله، زینب، خدیجه الصغری.

زنان حضرت زبیر عبارتند از: اسماء بنت ابی بکر صدیق، ام خالد، رباب بنت انیف، زینب، ام کلثوم، الحلال^۱.

عاقبت تکان دهنده دشنام بر آن بزرگان

شریعت مقدس اسلام یک حرکتی است منطقی، که تمام قوانین و برنامه‌های آن با عقل سلیم انسانی مطابقت دارد. با توجه به ضوابط آن دشنام دادن و توهین لفظی بر هیچ شخصی حتی بر انسان کافر درست نیست، چنانچه خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ [الأنعام: ۱۰۸].

«شما حق ندارید به مشرکین فحش و ناسزا بگوئید، زیرا آنها هم نادانسته به خدا توهین می‌کنند». و این گناه بسیار بزرگی است، از همین جاست که توهین کردن، یکی از بزرگترین گناهان و معاصی به حساب می‌آید.

وقتی شریعت توهین لفظی و توهین زبانی را بر کفار که دشمن خدا و دین هستند حرام کرده، چطور بر کسی که مسلمان است و دوران مدیدی را برای اسلام خدمت کرده است جایز می‌داند؟

لذا توهین لفظی کردن برای هیچ کسی جایز نیست، و مسلمانی که اعتقاد به روز قیامت دارد همچنین عمل خلاف شریعت را مرتکب می‌شود. زیرا می‌داند که بعد از امروز، فردایی است که آن روز به مراتب حساستر و دقیق‌تر از الآن خواهد بود زیرا همین

۱- طبقات ابن سعد ج ۳/ ص ۱۰۰.

اعضای انسان بر گناهان او گواهی خواهند داد!

خرده گیری بر پیشینیان و افرادی که جلوتر از ما زیسته‌اند کار ناجائزی و خلاف است، زیرا خداوند موقف ما را در مقابل آنها تعیین کرده و می‌فرماید: ﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَّا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۴]. یعنی: «آنها کسانی بودند که گذشتند و برای آنها همان چیزی خواهد بود که خود آنها آنرا انجام داده‌اند. و برای شما هم همان چیزی کارساز خواهد شد که خود شما عمل کردید، و از شما در مورد اعمال و کردار آنها سؤال نمی‌شود». و به الفاظ واضحتر خداوند بطور غیر مستقیم به ما می‌گوید: به شما ربطی ندارد که آنها چه کردند، آنها با همان اعمال و همان طریقه رضایت مرا جلب نمودند.

ولی بگوئید! شما برای جلب رضای من چه کردید، آخر مگر می‌شود سر خدا (العیاذ بالله) کلاه گذاشت، آیا می‌شود، با اعمال فریبنده غیر پایدار، خدا را هم فریب داد. (خدایی که عالم غیب است و از آینده و گذشته انسان اطلاع یکسان دارد) تا او هم جذب اعمال و کردار موقت ما گردد و بدون در نظر گرفتن آینده ما رضایت پایدار و همیشگی خود را از ما اعلان نماید. غافل از اینکه اعمال آینده نه چندان دورمان لیاقت اینقدر تمجید و تعریف را ندارد؟

مطمئن باشید که اگر راه و روش آنها صحیح نمی‌بود خدا آنها را مورد قبول قرار نمی‌داد و از آنها راضی نمی‌شد. لذا بیاییم به اصلاح خودمان بپردازیم و به فکر درست نمودن اعمال خود باشیم و از تفحص و اعتراض بر اعمال آن بزرگان پرهیز نماییم چون تفحص و بررسی اعمال آنها، باعث گستاخی ما نسبت به آن افراد گشته و زبانه‌ها را به الفاظ غیر صحیح گویا می‌گرداند که نتیجه آن عذاب الهی و بسا اوقات هلاکت دنیایی نیز خواهد بود چنانچه ابو مسلم از عامر بن سعد روایت می‌کند که یک روز حضرت سعد از

۱ - اشاره به این آیه می‌باشد. ﴿الْيَوْمَ نَخْتُمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [یس: ۶۵].

جایی می‌گذشتند که گذرشان به مردی افتاد که با گستاخی تمام، بر حضرت طلحه و زبیر و علی رضی الله عنه توهین می‌کرد و آنها را دشنام می‌داد حضرت سعد رضی الله عنه به او گفتند: آیا تو افرادی را دشنام می‌دهی که خداوند از آنها راضی شده است؟ یا از دشنام دادن آنها دست بردار یا اینکه بر علیه تو بد دعایی خواهم کرد. آن مرد با تمسخر گفت: این را نگاه کن! فقط می‌گوئی پیامبر است که من را می‌ترساند. حضرت سعد رضی الله عنه دست به دعا بلند نمود و چنین گفت: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ قَدْ سَبَ أَقْوَامًا سَبَقَ لَهِمْ مِنْكَ مَا سَبَقَ فَاجْعَلْهُ نَكَالًا». «ای بار خدایا، اگر این شخص افرادی را دشنام می‌دهد که با سابقه بسیار درخشان در نزد تو دارای موقعیت و ارزشند»، پس او را عبرتی برای دیگران قرار بده. در همین موقع شتری از بیابان آمده و از بین مردم عبور کرد و بر همان شخص حمله نموده و او را زیر دست و پای خود له کرد مردم که این واقعه را دیده بودند بسوی حضرت سعد رضی الله عنه شتافته و اجابت دعایش را به او تبریک می‌گفتند.^۱

همچنین علی ابن زید می‌گوید: روزی من در مجلس سعید بن مسیب حضور پیدا کردم سعید بن مسیب به من گفت: ای ابوالحسن، به فرماندهات بگو برو و به صورت و جسم آن فرد نگاه نماید. فرمانده رفت و دید که صورت آن مرد سیاه شده و جسمش سفید گردیده (یعنی پس شده است) سپس به نزد ما بازگشت و آنچه دیده بود برای علی ابن زید تعریف نموده و علتش را هم جویا گردید، حضرت علی ابن زید فرمودند: من الآن بر این مرد گذر نمودم شنیدم که به حضرت طلحه و زبیر و علی رضی الله عنه توهین می‌کرد، و آنها را دشنام می‌داد. من او را از این کار بازداشتم ولی او توجهی نکرد و به کارش ادامه می‌داد، من به او گفتم: اگر تو به این توهیناتی که می‌کنی بحق نیستی، خداوند صورت تو را سیاه گرداند. در همان هنگام دانه‌هایی از صورت او بیرون گردید و صورتش را سیاه نمود.^۲

۱- ریاض النضرة ج ۲/ ص ۱۶۴ باب مناقب علی رضی الله عنه.

۲- ریاض النضرة ج ۲/ ص ۱۶۵ باب مناقب علی رضی الله عنه از ابن ابی الدنيا.

بله، عزیزان اینست عاقبت کسی که بدون توجه و آگاهی از شخصیت این بزرگان به آنها توهین نماید و به اصطلاح خیالش را، با چند توهین آسوده گرداند.

البته این عذاب دنیایی را خداوند فقط در مواردی بسیار خاص و استثنایی به ما نشان داده است. و اگر می‌بینیم که افرادی در ما حول ما گستاختر از آنها هستند ولی به این عذابها دچار نمی‌گردند، دلیل درست بودن این توهینات نیست، بلکه بخاطر اینست که خداوند مهلتی می‌دهد تا شاید انسان بر سر عقل آید و توجه کند، و گرنه اگر عذاب الهی در دنیا به او تعلق نگیرد در آخرت او را فرا خواهد گرفت. خداوند همگی ما را از همچنین مهلکه‌ای حفاظت گرداند. آمین.

فایده عقیده اصیل اسلامی درباره مشاجرات صحابه

علمای امت اختلافاتی که بین صحابه کرام رخ داد و به جنگ و درگیری منجر گردید، را به الفاظ جنگ و یا جدال تعبیر نکرده‌اند بلکه از راه ادب به لفظ (مشاجره) تعبیر نموده‌اند. با توجه به این حساسیت، سؤال این است که، تمام اصحاب واجب التعظیم و عادلند و همه از تقوا و خلوص نیت کامل برخوردارند. حالا، اگر بین آنها اختلافی بوجود آمده، عکس العمل ما در آن موضوع باید چگونه باشد؟ و اگر و اگر در مسئله‌ای با هم به اختلاف رسیدند روش بهره برداری ما از اقوال آنها چگونه است؟ زیرا این یک امر واضحی است که از دو نظریه متضاد نمی‌توان هر دو را صحیح دانسته، و به هر دو راه عمل کرد و عمل به یکی خود، ترک دیگری را به دنبال خواهد داشت. و در صورت متروک شدن نظریه یک گروه، چطور احترام به هر دو گروه حفظ خواهد شد.

جواب: تصور این مطلب که راجح و حق شمردن یک نظر و مرجوح شمردن یک نظر دیگر مستلزم نقض گروه دوم و بی‌احترامی به آن است، تصور اشتباه و غلط است. علماء اسلامی بر این اتفاق نظر دارند که در مرحله عمل و اعتقاد، قول و نظر یک گروه مطابق اصول مسلم و متفق اجتماعی شریعت اسلام بوده، و نظر گروه دوم متروک بوده است. ولی نسبت به شخصیت آن گروه که نظرش را متروک کرده‌اند، هیچ حرفی که موجب سوء ادب بر آن گروه باشد به زبان نیاورند.

بنابراین، عموم محققان و علمای سلف از یک طرف جنبه خطا و ثواب مسئله را روشن کردند و از سوی دیگر احترام و عظمت مرتبه و مقام حضرات را نیز کاملاً ملحوظ داشته‌اند، و در مورد جنگ جمل بر این عقیده‌اند که حضرت علی علیه السلام بر حق و حضرات طلحه و زبیر رضی الله عنهما بر خطای اجتهادی بوده‌اند که شرعاً گناه محسوب نمی‌شود و مرتکب آن مستوجب عذاب الهی نمی‌گردد، بلکه کسی که بر حسب اصول اجتهادی، برای استنباط مسئله‌ای شرعی، کوشش و تلاش می‌کند ولی مع الوصف به خطا می‌رود، به او

یک درجه اجر و مزد داده می شود.

به اجماع علماء امت، اختلاف بین حضرات صحابه، اختلاف اجتهادی بوده که بر اثر آن، شخصیت‌های ارزنده هیچ یک از دو گروه مورد سرزنش قرار نمی گیرند.

چنانچه علامه قرطبی در تحت آیه ۹ از سوره حجرات ﴿وَإِنْ طَآئِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اُقْتَتَلُوا﴾ [الحجرات: ۹]. می گوید: منسوب کردن خطا و اشتباه قطعی، به هیچ یک از اصحاب جائز نیست، زیرا در همه آنها در آنچه عمل کرده اند، اجتهاد نموده اند و هدف همه شان رضایت خدا بوده است، و ما مامور هستیم که نسبت به اختلافات آنها سکوت نماییم، و نام آنها را جز با ادب بر زبان نیاوریم. زیرا صحابیت آنها بزرگترین امتیاز است برای آنها و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله از بدگویی آنها نهی نمود و خبر داده که خداوند آنها را بخشیده و از آنها خوشنود شده است.

علاوه بر آن، اقوال گهر بار از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد هر کدام از حضرات طلحه و زبیر رضی الله عنهما آمده است، مثلاً فرمودند: «طلحه شهیدی است که بر روی زمین راه می رود.» و «قاتل زبیر در جهنم است.»

پس اگر بیرون شدن آنها در جنگ جمل از راه عصیان می بود، به سبب کشته شدن در آن به درجه رفیع شهادت نائل نمی شدند، و همچنین اگر این عمل از روی اشتباه در تاویل یا از روی کوتاهی و سهل انگاری در ادای واجب انجام می پذیرفت باز هم مستوجب مقام بلند شهادت نمی شدند، زیرا شهادت فقط در حالت طاعت و فرمانبرداری خدا حاصل می گردد.

بنابراین، معلوم می شود که حضرات طلحه و زبیر رضی الله عنهما در موقع جنگ با حضرت علی رضی الله عنه، نه نافرمان بودند و نه گناهکار. زیرا اگر آنها در آن واقعه گناهکار می بودند، دیگر بشارت‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق آنها معنایی نداشت. علاوه بر این، در طرف دیگر جنگ یعنی در گروه حضرت علی رضی الله عنه شخصی چون عمار بن یاسر رضی الله عنه وجود دارد که از طرفداران بسیار سرسخت حضرت علی رضی الله عنه بود، و در جنگ صفین به شهادت رسید و رسول خدا صلی الله علیه و آله

در مورد شهادت او نیز پیشگویی نموده بودند. حالا با این وصف آیا می شود یک طرف را به حق و طرف دیگر را باطل و ناحق دانست؟ و یا یک طرف را مورد قبول و طرف دیگر را مردود و غیر قبول دانست؟

لذا با کمی تعمق و خونسردی، می توان به این نتیجه رسید که همین ارشادات و احادیث، دلیل روشنی است بر اینکه در این جنگ و درگیری، هیچ احدی از آن دو گروه بر باطل نبوده اند بلکه هر گروه برای رضای خداوند تلاش می نموده اند، زیرا اگر این اختلاف، از نوع اختلاف حق با باطل می بود به بزرگان هر دو گروه در یک زمان بشارت بهشت داده نمی شد.

علامه ابن تیمیه در شرح عقیده واسطیه مفصلاً بحث کرده می گوید: اهل سنت از طریق روافضی که با صحابه رضی الله عنهم بغض و کینه می ورزند و از آنها بدگویی می کنند و همچنین از روش ناصبیانی که اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله را به واسطه گفته های خود آزار می دهند، بیزار است، و در مورد اختلافاتی که بین صحابه اتفاق افتاده سکوت می کنند می گویند: از مجموع گناه و بدیهایی که به سوی بعضی از صحابه نسبت داده شده است، بیشتر آنها دروغ محض است، و بعضی از آنها کارهایی هستند که اصحاب رسول صلی الله علیه و آله بنا به اجتهاد خود، آنرا تکلیف شرعی و حکم دین دانسته و انجام داده اند، اما بسیاری از مردم از کیفیت اجتهاد آنها بی خبر بوده و آنرا گناه دانسته اند، و اگر کاری از آنها انجام گرفته که واقعا گناه بوده نه خطای اجتهادی، باید دانست که اولاً عقیده ما براینست که اصحاب مثل انبیاء معصوم نیستند و سرزدن خطا و گناه از آنها امکان پذیر است، و چه بسا که مرتکب هم شده اند. چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آنها حدود و سزا را جاری نموده است. با این وجود، صحابه کرام نسبت به عموم افراد امت از چندین نظر دارای امتیاز خاصی می باشند، اولاً:

۱- بخاطر زندگی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و برکت این مصاحبت، چنان پرورش شده اند که شریعت، جزء طبیعت شان قرار گرفته بود و انجام عمل خلاف از آنها خیلی کم صورت می گرفت.

۲- آنها واسطه بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و امت آن حضرت بودند، و اشکال در صداقت و

حق گویی آنها، اشکال در اصل دین است.

۳- توجه به آنها بعد از انجام هر گناه چه پوشیده و چه آشکار، نشانه یقین و ترس حقیقی آنها از خداست... و لذا باید به آنها احترام گذاشت و آنها را عظیم دانست، و ثانیاً: آن گناهی که از آنها سر زده شد مورد عفو خداوند قرار گرفته است، (مثل واقعه حاطب ابن ابی بلتعنه و زنای ماعز اسلمی) و از آن گذشته، می بایست احکام تعزیری و جنایی موجود در قرآن حتی برای یکدفعه هم که شده توسط شخص حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر افراد اجرا می شد و این ضرورت لازم داشت تا یکی از آنها مرتکب جرمی بشود تا حکم بر آنها اجرا گردد. و آن حکم برای آینده ملت بصورت تجربه در آمده باشد. لذا ارتکاب گناه از طرف تعداد انگشت شماری از اصحاب بی حکمت نبوده است، پس دانسته شد که هیچ فردی از اصحاب کرام بر چنان حالتی که موجب دخول جهنم باشد نخواهد مرد، و از آن این هم دانسته شد که هیچ چیزی برای آنها مانع از استحقاق بهشت نخواهد بود. لذا معلوم شد که بهترین واکنش و عکس العمل ما در همچنین مواردی سکوت و پرهیز از هرگونه پیش داوری و قضاوت است. بحث را با این دو بیت علامه سفارینی به پایان ببریم.

واحذر من الخوض الذي قد يزري
بفضلهم مما جرى لو تدري
«در بحث اختلاف صحابه اگر اهل دانشی، از آن گونه مداخله ای که تحقیر یکی را بدنبال آورد، پرهیز کنید».

فإنه عن اجتهاد قد صدر فاسلم، أذل الله من لهم هجر
«زیرا اختلاف آنان بر مبنای اجتهاد شرعی بروز کرده است. تو راه سلامت را پیش بگیر خداوند ذلیل و خار سازد کسی را که از آنان بدگویی کند».

آمین یا رب العالمین

مسجد قبا شهرستان

تایباد

۱۳۸۱/۴/۹